دیوان مؤمنی

سید رضی واعظ مؤمنی تنکابنی

دیوان مؤمنی

اثر: سید رضی واعظ مؤمنی تنکابنی

نزیل قم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی جعل الایمان تطهیرالکم من الشرک والصلوة تنزیها لکم
من الکبروالزکاة تزکیة للنفس ونماء فی الرزق والصیام
تثبیتا للاخلاص والحج تشیید اللدین والجهاد
عزاللاسلام والصلوة علی خیرخلقه محمدوآله

سرلوحه هرنشریه وکتاب ، حمدوسپاس ذات اقدس پروردگار و درود بقائداسلام واهلبیت پیامبراست ، خطبهٔ بالاازناطق بزرگ اسلام علی علیه السلام که مبسوطا دراین خطابه ازفلسفه اسلام سخن میگویدوسپاس گذاراست که بوسیلهٔ پیمبراسلام ایمان آورده ایم وازنجاست شرک ونفاق و کبروریاوعجب پاک گردیدیم ومومنین نیزازائمه راشدین وعلماء ودانشمندان وفلاسفه وعرفاوادباء وشعراء باگفتارحکیمانه خودبیماران روحی راشفامیبخشند یرفع الله الذین آمنوامنکم والذین أوتواالعلم درجات .

ناظم این دیوان تراب اقدام خطباء وناطقین سیدرضی واعظ مومنی تنکابنی نزیل دارالایمان قم باقریحه اکتسابی خودبایک مقدمه وسه فصل وخاتمه نتیجه اطلاعات خودراتقدیم افکارجوانان ودانشجویان میدارد و ثواب آن رابروح مادرمهربان خودهدیه نموده است .

اللهم وفقنالاتمامه بمحمدوآله

مقدمه

ان لله تعالی کنوزتحت العرش ومفاتیحه لسان الشعراء ، درتاریخ زندگانی شعرادرعصرپیامبراسلام وائمه راشدین تاعصرانقلاب جمهوری اسلامی ایران درتحریک احساسات دقایق ادبی آنان کاملا محسوس است حجه الاسلام آقای خامنه‌ای ریاست جمهوری دریک مصاحبه ازشعرای عصر انقلاب گله داشت که چرااثرات حکومت انقلاب راشعرابانکات حکیمانه و ادیبانه درنظرمردم ایران مجسم نمیکنند ، شاعرشیرین‌زبان شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی میگوید :

جهان به تیغ بلاغت گرفتي ای سعدی
سپاس داردکه جزفیض آسمانی نیست
بدین صفت که درآفاق صیت‌شعرتورفت
نرفت دجله که آبش باین روانی‌نیست
نه‌هرکه‌دعوی‌زورآوری‌کند باما
بسررودکه سعادت به پهلوانی نیست
ولی‌بخواجه عطارگوستایش مشک
مکن که بوی خوش ازمشتری نهانی‌نیست

رسول‌عالیقدراسلام‌ازقریحه‌سرشارشاعرعصرش‌حسان ابن ثابت چنین‌فرمودکه‌گاهی روح القدس اززبان حسان سخن میگوید ، ازاین‌شاعر گله‌کردندشیعیان مولا علی‌علیه‌السلام‌که‌چراعلی راوصف نکردی :

قیل لی قل لعلی مدحسا ذکره‌یخمدنارا موقده
قلت لاأقدم فی مدح امرء ضل ذوالّلب علی عن عبده
والنبی المصطفی قال لنا لیله المعراج لما صعده
وضع الله بظهری یده فاحس القلب ان قد برده
فعلی وضع اقدامه فی محل وضع الله یده

این شاعربزرگ که گاهی امین وحی ازلسان اوسخن میگویدخودرا

ازمدح ووصف مولا علی علیه‌السلام ناتوان میداندومیگوید

اولوالالباب علی (ع) راخدامیدانندمن چگونه میتوانم خدای محیط راوصف نمایم وبعدازعجزفضیلتی راشرح میدهدوسیرمعراجیه پیامبر اسلام راچنین میگویدکه این هوانورددرمقام قاب قوسین ازسطوت الهی نزدیک شدکه قالب تهی کنددست لطف پروردگاربرپشت پیغمبرقرار گرفت آرام شددرفتح مکه معظمه اصنام که دربالای دیوارخانه قرارداشت پیغمبراسلام فرمود : یاعلی اگرمن پای خودرابرپشت توبگذارم ازجهت شکستن بتهای بزرگ توطاقت حمل بارنبوت رانداری وتوقدم برپشت من بگذارخانه راازلوث بتهاپاک‌نما ،علی‌قدمش راگذاردبرپشت‌پیغمبرجای دست خدای بزرگ .

ازمقام وجلال شعرابس که دعبل خزاعی موردتوجه وانعام امام هشتم علی ابن موسی الرضاء (ع) قرارگرفت وجبه ولباس مخصوص خـودرابه اواعطافرمودودرمکه معظمه حجاج برای خلیفه غاصب هشام درطواف راه ندادندودرحال طواف امام سجادزین العباد(ع) مردم مجذوب مقـام روحانیت وامامت اوشدند ، هشام که درمسجدالحرام برروی منبرقـرار داشت وغضبناک بودازاوپرسیدنداین سیدکیست درحال انکارگفـت نمیشناسم فرزدق شاعرومداح اهلبیت گفت من اورامیشناسم آن قصیدهٴ حکیمانه مغزدارراانشاء کردودرمقابل محبوس گردیدوشهریه اوراهشام قطع کردامام زین العابدین چهل هزاردرهم باواعطاء کردوخواهش کردکـه انعام امام راقبول نمایدوبرای نجات اوازحبس امام دعاکرد ، وپـس از خلاصی اززندان تاآخرعمرازجایزه وانعام امام امرارحیات میکرد ، شاعـر عرب سیدحمیری ازمداحان خاندان رسالت بوده است شاعرفارسی زبان مرحوم محتشم اشعارآبدارش زینت پرده هادرمجالس سوگواری سـالار شهیدان اباعبدالله الحسین ودرمصائب شهداء یوم الطف بیادگـار مانده است .

ودرحدیث وارداست که دربرابرهرشعروبیت خانه وبیتی دربهشت بشاعر داده‌میشود ،عمروعاص دشمن شماره یک مولا علی علیه السلام که‌درعالم بهشت جائی ومقامی ندارد ، دوازده شعردرفضل علی علیه السلام سروده بودکه با ۱۲ هزاردرهم امام حسن مجتبی (ع) ثوابش راخریداری کرد

درذیل این مقدمه خاطرخوانندگانرامستحضرمیدارم که وصـف خالق منان که محیط است ازعهده‌شعراخارجاست حتی رسول اکرم (ص) درمقام معرفت ذات اقدس پروردگارمیفرماید : ماعرفناک حق معرفتک .

دریک بیان :

سعدی ثنای تونتواند بوصف گفت

خاموشی ازثنای توحدثنای توست

شارح نهج البلاغه ابن ابی الحدیدمیگوید :

فیک یااعجوبه الکون غدالفکرکلیلا

انت حیرت ذوی اللب وبلبلت العقولا

کلماقدم فکری فیک‌شبرافرمیـــلا

حکیم دانشمندملاعبدالرزاق لاهیجی درکتاب گوهرمرادخوداظهار عجزمیکند :

فهم بسی رفت وندیدش طریق

وهم بسی کشت ونه بودش مجال

لودنت الفکره فی حجبه‌لاحترقت فی‌سبحات الجلال

حکیم ثنائی دروصف باریتعالی ازخداوندخواستارتوجه ومساعدت است

ملکاذکرتوگویم که توپاکی وخدائی

نروم جزبهمسان ره که توام راهنمائی

همه درگاه توجویم همه ازفضل توپویم

همه توحیدتوگویم که به توحیدسزائی

توحکیمی توعظیمی توکریمی تورحیمی

تونماینده فضلی توسزاوارثنائـــــی

بری ازرنج وگدازی بری ازدردونیازی

بری ازبیم وامیدی بری ازچون وچرائی

نتوان وصف توگفتن‌که تودرفهم نگنجی

نتوان شبه توجستن که تودروهم نیائی

لب ودندان ثنائی همه توحیدتوگوید

مگرازآتش دوزخ بودش روی رهائـــی

فصل اول

درمدایح وفضایل ومیلاد رسول اکرم (ص) ومولاعلی علیه السلام وائمه راشدین وقسمتی ازمواعظ ونصایح وتحریک احساسات جوانان ، و منظومه هائی درانقلاب جمهوری اسلامی ایران وقسمتی ازمجاهـــدات رهبرعالیقدر حضرت آیت الله العظمی امام خمینی بزرگ درمقام‌بیداری ملت وهشیاری جوانان واحساس شورانگیزمجاهدان وشهیدان درتـــداوم انقلاب وازهمه مهم ترجانبازی جوانان درجبهه جنگ بامزدورعراق صدام وهمکاری وتعاون ملت ایران درپشت جبهه ازجهت پیروزی اسلام .

(درمقام سپاس گذاری ازنعم الهی به نظم آمده‌است)

سپاس خداوند ذوالاقتدار
فریضه است برمردم‌هوشیار
خداوندبخشندهٔ مهربان
بودخوان احسانش‌کون ومکان
جهان شدپرازنورازنوراو
ملک درفلک جنب ازجوداو
هزاران نباتات ازرنگ وبوی
جهانشدمعطرزهرکوی وجوی
هران ذره درنزددانشوران
جهان بزرگی است دروی نهان
درعلم‌بازست هشیارباش
تودردین اسلام بیدارباش
توراداده قدرت خدای قدیر
مسخرکنی نفس شوم شریر
چراغ خرددروجودت نهاد
که‌روشن کنی قلبت ای پاکزاد

توباچشم بیناره راست رو

توباگوش دل رازحکمت شنو

زبان توگویاست حقرابگو

دراسرارخلقت نماجستجو

قدم نه بدانش سرای نبی

جواناشوی ثانی بوعلی

شودآهن ازسعی توجام جم

مهیاست اسباب درهرقدم

زالطاف ذات خداوندگار

تورادادە ارزندەگن اختیار

که بادانش خویش درراه دین

روی راه بادیده دوربین

جواناشوی گرتوداناشوی

کلیدهزاران معماشوی

درایران زمین مردم هوشیار

ازآن مکتب حیدرنامـــدار

دراوج ثریابه پروازروح

یکی بوعلی گشت دان بوالفتوح

بودشهردانش رســولخــدا

شودحق وباطل زقرآن جــدا

دراین عصرمرآت علم خدا

بودخاتم الاوصیارهنمـــا

ولی خداوندصاحب زمان

بودمصلح شرق وغرب جهان

زحکمت جهاناکندبرقرار

زعدلش شوددین حق استوار

جهان ازظهورش بگیردکمال

شودجهل وکفروستم پایمال

که درسایه پرچم دادخواه

خدایابده مومنین راپناه

درمیلاد قائداعظم پیامبرعالیقدراسلام سروده شد

مژده ای اسلامیان نورهدی شدآشکار

عالم خلقت جوان گردیددی شدنوبهار

آفتاب علم طالع شدبدشت وکوهسار

گشت روشن سرزمین مکه ازآن شهریار

عقل کل بعدازمسیح الله پرچم دارشد

آفتاب علم ازلطف خداشدجلوگر

روح پاک احمدی ازنورحق شدبهره ور

ازهمهاسرارخلقت کرده اوراباخبر

لطف حق نخل وجودش رانموده بارور

درصف دانشوران اوزبده الاسرارشد

کس ندیده درجهان دانشوری صاحب کمال

بی معلم گرددا ومرآت ذات ذوالجلال

سربسراوهام عالم رانمایدپایمال

مظهرعلم خداسرچشمه آب زلال

آری اوزنده دلان رادرجهان دلدارشد

حامل گنج سعادت آمنه‌دخت وهب

آن یگانه بانوی دانشورعالی نسب

هدیه اودرجهان دین بودفخرعرب

دردمندان رانمودآزادازرنج وتعب

وحی قرآنش بشراداروی سیارشد

درشب میلاد اوضاع جهانرامشرکین

واژگـون دیدندارکان سموات وزمین

ازشهاب تیرشدمردودشیطان لعین

لات وعزی درسجودذات رب العالمین

ازظهورنورپاکش کشف صداسرارشد

تاجهان باقی است قرآن رهنماورهبراست

درجهان دین محمدخاتم پیغمبرست

برجمیع انبیاء واولیاءاوسروراست

اویگانه دادخواه عدل ذات داوراست

هیکل قدسش جهان رامرکزپرگارشد

جشن میلادش جهانراخرم ودلشادکرد

قائداعظم جهان علم راآبادکرد

راه ورسم حق پرستی رازنوبنیادکرد
دین پاک اوجهانی رازغم آزادکرد
مهدی صاحب زمان دردین اوسردارشد
مسلمین تحت لوایش ای خداپیروزباد
ازظهورش مردوزن گیرند درس اتحاد
حق شودظاهرجهان گرددجهان عدل وداد
مزرع دلهاشودشاداب ازروی وداد
آرزوی مومنین دیدارآن دلدارشد

درمدح خاتم پیمبران رسول عالیقدراسلام سروده شد

منت‌خدای راکـه جهان پایـدارشـد
ازنـورپاک احمـد عرش استوارشـد
ازپرتوشعاع جمـال محمـدی(ص)
افلاک جان گرفت وجهان آشکارشـد
شمس نبوت ازافق مکه درحجـــاز
تابیدآنچنان‌که جهان نوبهارشـد
ازحکمت خدای توانازراه لطـــف
یک طفل بی پدر ، پدری‌تاجدارشـد
طفلی که بوددرنظـــر مردم قریـش
فردی ضعیف قائد ذوالاقتـدارشـد
ازدستگاه‌رمزرموزفنـــون علـــم
دریافت آنچنان که شهی نامدارشـد
اوسیداست وامت اوسیـــدالامـم
مبعوث جن وانس زپروردگـــارشد
اواصل خلقت است‌وجهان‌ازطفیل‌اوست
اوجان ممکنات وجهان مستعـارشـد
آن‌عنصرلطیف که مداح اوخـداســت
هرشاعرازمدیحـه خود شرمسارشـد
دربزم‌شاعران‌سخن سنجـی مومنـــی
اندرصف‌نعال دمـی آشکـارشـد
اندرمقام‌وصف پیمبـربه عجزخویـــش
اقرارکردومنفعـل وبـرکنـــارشـد

آهسته گفت حد ثنایش سکوت بود

این ناتوانی موجب صد افتخار شد

نشناخت خدا را مگر پیمبر و علی و نشناخت پیمبر را مگر علی و خدا

و نیز علی را نشناخت جز خدا و پیمبر اسلام

منظومه مخمس در خلافت مولا علی علیه السلام

اجتماع مسلمین از امر حق راه حجاز — کشف شد اندر غدیر خم بسی اسرار و راز

خلق را بعد از پیمبر راهنما باشد نیاز — رهبر دین است در حل مسائل چاره ساز

حجت الله زمان بعد از پیمبر مرتضی ست

گفت هر کس را منم مولا علی مولای اوست — مهر او مهر من و هم خالق یکتای او

بنده را آزادیش از سید و مولای اوست — هر که عارف شد به حقش عاشق شیدای او

ناصر اسلام در اسلام شاه اولیاست

شد کتاب فضل او آیات قرآن مجید — از رموز علم او اسرار خلقت شد پدید

هست مداحش پیمبر رهبر وعد و وعید — پایه اسلام را باشد علی رکن رشید

در صف دانشوران دین یگانه رهنماست

درمیان آفتاب گرم در خم غدیر — جبرئیل او در وحی از نزد خلاق قدیر

بر پیمبر حکم اعلان وحیِ بی نظیر — حیدر کرار بر جن و بشر باشد امیر

امر او امر خدا و نهی او نهی خداست

شاهد گفتار ما در وصف شاه تاجدار — سیصد و شصت آیه از آیات وحی کردگار

در مقام فضل آن شاهنشه عالی تبار — جامع الاضداد باشد زاهد با اقتدار

هست او پور ابوطالب وحی مصطفی ست

خاتم پیغمبران شاهنشه والاتبار — ابن عم خود علی را داده در دین اختیار

در مه ذالحجه شد این جشن ملی برگزار — شیعه دارد از ولای او مدال افتخار

ناجی عالم ولی الله شاه لافتی ست

شهر دانش بود پیغمبر علی شد باب او — گشت ظاهر دین حق اما علی اسباب او

جان فدا بنمود اندر مکه جای خواب او — جمله رب النوع را باشد علی ارباب او

درمیان ناصران دین یگانه جانفداست

در جهاد دشمنان مولا علی سردار بود — از شجاعت در تمام جبهه پرچمدار بود

در مقام رزم او کرار بی فرار بود — در حقیقت دوستدار احمد مختار بود

لا فتی الا علی لا سیف المرتضی ست

حل هر مشکل بدانشگاه او آسان بود — داروی گفتار او مر روح را ریحان بود

درمطب اوهزاران دردهادرمان بود هرکه اندرمکتبش جاکرد باعرفان بود

مجلسش دارالشفاء ومحضرش دارالقضاست

اوبوداستاد دراسلام دردین رهبرست ازشعاع علم اوپیروجوان دانشوراست

اولش سلمان ایرانی ودوم بوذراست سومی عماریاسرهم بلال وقنبراست

مومنی رافخرازمداحی آل عباست

درمدح مولای متقیان
امیرمومنان به
نظم آمده است

پیغمبراست شهرعلوم وعلی درست آگاه ازگذارش این شهرحیدراست

دربوستان دین که علی باغبان اوست آن باغ خرم است وهوایش معطراست

آن هیکل مقدس وآن نسخه وجود مرآت ذات پاک خداوند اکبراست

هرمشکلی که حل نشود بارموزعلم تفسیر آن بمکتب مولا مقرراست

دربارگاه قدس علی انتخاب شد ابلاغ آن به خم غدیرازپیمبراست

مریم برون شدازحرم ومادرعلی اندرحرم نهاد قدم حمل رهبراست

نامش علی نهاد خداوند ذوالجلال فضلش همینبس است که همنام داورست

درحادثات دهربودکشتی نجات باب بزرگوارشبیراست وشبراست

درجنگ بدروخیبرواحزاب دراحد اویکه تازمعرکه فرزانه افسراست

بعدازوفات قائداسلام ازنفاق مهجورامت ودل پاکش مکدراست

دارم عجب که باهمه برهان وعقل ونقل مفضول شدمقدم وفاضل موخراست

اینگونه حادثات دراوضاع روزگار خودآزمایشی ست که گویامقدراست

روزیکه پاره گرددایـن سداختلاف آنروزکام ملت پرازشهدوشکراست

داردسپاس مومنی ازذات ذوالجلال مداح خاندان جلیل پیمبراست

درفضیلت مولا علی ابن
ابی طالب (ع) است

یاعلی دردوجهان مرکزپرگارتوئی مظهرذات خداحامل اسرارتوئی

اسدالله توئی درهمه جبهه جنگ حامی دین خداحیدرکرارتوئی

علت کون ومکان صادراول به وجود منشاء فیض جهان زبده الاسرارتوئی

معدن دانش ودریای علوم وحکمت ازتوظاهرشدوسرچشمه افکارتوئی

جانشین نبی ازمصدر ذات ازلی — قاضی دادگر خالق جبار توئی
بارها گفت عمر قاضی دین است علی — آری اندر ره دین کاشف اسرار توئی
فضل آن است که دشمن کند اقرار براو — افضل خلق جهان در همه ادوار توئی
معجز آسا سخنان توچه قرآن مبین — هادی ملت اسلام زگفتار توئی
ایکه در فضل و کمالات توئی محور علم — بعد پیغمبر مختار چه مختار توئی
لیک افسوس پس ازمرگ رسول اکرم — همه درخواب فرورفته وبیدار توئی
عقل عاجز بود ازدرک مقامات علی — شاخص دین خدا عارف دیندار توئی
درهمه عالم ایجاد توئی اصل وجود — خط مشی همه رانقطه پرگار توئی
مومنی هست چه پروانه شمع علمت — راه پیماید ازاین راه مددکار توئی

مدیحه دروصف صدیقه کبری
بانوی جهان زهرا است

آن بانوی بهشتی که ازبانوان دهر — بالاترست زهره زهرای اطهرست
آن خانم عفیفه که درعصمت وحیا — فردست وزوج او اسدالله حیدرست
درعالم رحم سخنان عجیب داشت — بامادرش که همسر ختم پیمبرست
پیغمبر گرامی ازآن مژده شاد کرد — ازخاطر خدیجه که این حمل دخترست
ازنسل اوست تابقیامت نژاد من — ازاین صدف برون همه ازدُرّ و گوهرست
یک درآبدار که نامش حسن بود — مرجان حسین کشته شمشیرو خنجرست
زین العباد و باقر فضل وامام خلق — آن پیشوای صادق وناطق که جعفرست
ازنسل پاک فاطمه موسی کاظم است — دُرّ دگر رضاست که مرضی داور ست
باشد تقی نقی حسن عسکری از او — آن قائمی که مهدی آل پیمبرست
آن بانوی حجاز آن زینت جهان — درآسمان مجدوشرف نیک اخترست
بالاترین فضیلت او درمدار علم — آن است کوسلاله ختم پیمبرست
یک دختر ازرسول گرامی بجای ماند — آزار او ازامت مزد پیمبر است
ازجور امتان جفاکار فاطمه — روزش شبست وشب دل زارش مکدر است
از آه سوزناک دل دختر رسول — ناراحت است مومنی قلبش درآذرست

درفضیلت ملکه اسلام زهرا
علیها السلام است

ای بانوی حجاز توفرخنده اختری — بالاترین شرف که تودخت پیمبری

پیغمبریکه ازهمه ماسوی بفضل — بالا ترست فخرکندازتودختری
درآسمان مجدواصالت یگانه‌ای — دردودمان فخررسالت توزیوری
زهراتوئی وزینت عرش علاتوئی — ای فاطمه تومظهرآیات داوری
ازپرتوشعاع تودرعالم وجود — موجودشد عطارد وخورشیدومشتری
باشدتوراپدرکه بودختم انبیاء — به به توراخدیجه کبری‌ست‌مادری
زوج توهست شاه ولایت ولی حق — شدافتخاراوبوجودتوهمسری
ازنسل توست شاهسواران ملک دین — هریک چه آفتاب جهانتاب‌خاوری
اماهزارحیف که هریک دراین‌جهان — دیدندحبس‌وزجروستم ازستمگری
لیکن درآن جهان زخداوندمنتقم — گیرندانتقام درآن دادگستری
زهرازسوز وآه دلش روزرستخیز — برپاکند دوباره درآن حشرمحشری
گرددروان مومنی آنروز شادمان — بینندجزای سوءعمل رازکافری
کاننی بالبتول الطهرواقفه — فی الحشرتشکوالی الرحمن‌باریها
تدعوالاالاین مسمومی ویااسفا — علی ذبیحی واسرافی ذراریها

درمقام احترام‌مادرروحی ومادرجسمانی

قال الله فی کتابه واذاخذنامیثاق بنی اسرائیل لاتعبدون الاالله وبالوالدین احسانا

چنین فرمود ذات حی داور — پس ازمن هست معبود تومادر
بودضرب المثل درعشق بازی — محبتهای بااخلاص مادر
بودشیرین ترازشکرسرودش — کنارگاهواره ذکرمادر
اگرخساری رودبر پای فرزند — شودگریان درآندم چشم‌مادر
اگرتب دارگردد نورعینش — فشارتب کندرنجورمادر
اگریک گل شود پرپر زبستان — همانساعت شوددیوانه مادر
بسان بلبل اندرشاخهٔ‌گل — نوائی دارد آن لالای مادر
هزاران عهد وپیمان راشکستند — شکسته کی شودپیمان مادر
پیمبر داده پاسخ برجوانی — فداکن جان خودراپای مادر
اگرخواهی سعادتمند گردی — مرنجان ساعتی توقلب مادر
سزاواراست فرزند نکوکار — نهندسرروزوشب برپای مادر
جواناروزوشب خیرات واحسان — زروی مهرکن تقدیم مادر
خداوندا زلطفت مومنی را — موفق داردراحسان مادر

درمقام شرافت قم وحادثه جانگداز رژیم شوم پهلوی

در حدیث مسند از معصوم در آخر زمان ／ شهر قم گردد مدار علم از روحانیان
آفتاب علم از خاک نجف گردد ضعیف ／ سر برآرد او ز خاک قم شود دنیا جوان
از در و دیوار قم آثار دانش جلوه گر ／ آنچنان ظاهر شود دانا شوند دوشیزگان
نوعروسان قم اندر حجله صاحب مکتبند ／ تا بیاموزند همجنسان خود را رایگان
در زمان غیبت کبری شود قم پایگاه ／ از اساتید عظام وقطب آیات زمان
کن نظر در آسمان قم کواکب را ببین ／ نور بخشی میکند هریک چو خورشید جهان
ثابت وسیار هریک با سلاح دانشش ／ زنده میدارند قرآن را ز تبلیغ وبیان
در شب معراج پیغمبر به شیطان گفت قم ／ نیست جای تو بود این جا بهشت جاودان
هست در این شهر حزب الله سربازان دین ／ طالبان علم اندر مکتب صاحب زمان
در مه دی از هزار و سیصد و پنجاه وشش ／ سال خورشیدی که در قم جوی خون گشته روان
مرد و زن در انقلاب قم ز کف دادند جان ／ غوطه ور گشتند در این شهر طلاب جوان
این شهیدان با لباس غرقه خون در حال رزم ／ کشته گردیدند امانیست آثاری از آن
در رژیم پهلوی با آن همه کشتارها ／ مادر غمدیده شد ممنوع از راه فغان
ناله ها شد حبس اندر سینه آن مادران ／ اربعین این شهیدان شد جهان آتشفشان
در تمام شهرها بازارها تعطیل شد ／ گویمت شور عزا تاریک کرده آسمان
مسجد اعظم شد عاشورای دوم شهر قم ／ نه در این مسجد هزاران مسجد ایرانیان
شور احساسات ملت کرد دشمن را ذلیل ／ کیفر شرا زود ترای خالق کون ومکان
دشمن آن باشد که فرمان داد در قم قتل عام ／ مرد مزدوریکه باشد نوکر بیگانه گان
یاد دارم در حدیث از معجزات خاک قم ／ سوء قصدی گر کند ظالم شود بی خانمان
خالق قهار تاج وتخت او را واژگون ／ می نماید تا شود عبرت برای دیگران
آیه الله خمینی رهبر عالیمقام ／ چون حسین ابن علی باشد مجاهد در جهان
پرچم اسلام را در دست دارد در قیام ／ تا کمازد سرنگون کاخ همه فرعونیان
هر که را عشق جهاد و تابع این رهبر است ／ بگذرد از مال وجان در راه دین جاودان
مومنی شد عاشق رفتار این آزاد مرد ／ عاشقان بسیار دارد آیه الله زمان

مصداق حدیث قم

آیةالله العظمی امام خمینی است

عن اباالحسن الاول قال رجل من اهل قم یدعوالناس الی الحق یجتمع معه قوم کزبرالحدید لاتزلهم الریاح العواصف ولا یملون فی العرب ولا یجنبون وعلی الله یتوکلون والعاقبه للمتقین .

درحدیث آمدکه در قم رهبری بااقتدار ‌‌ ‌‌ ازقیامش میشود عدل وعدالت برقرار
دعوت اوازنفوذ معنوی دراجتماع ‌‌ ‌‌ اوج گیردمیشوددلهاچه کوهی باوقار
آهنین مردان آزادی که در راه جهاد ‌‌ ‌‌ ازشهامت هریک اندرجبهه کوهی پایدار
سینه هاگرددسپرگویاندارد ترس وبیم ‌‌ ‌‌ ازمسلسلهاوتوپ وتانک اندرکارزار
هست مصداق حدیث قم یگانه رهنماء ‌‌ ‌‌ آیه الله خمینی مرجع عالی تبار
این یگانه بت شکن طاغوت رانابودکرد ‌‌ ‌‌ شدرژیم پهلوی رسوابهرشهرودیار
نیست درتاریخ ایران ظالمی چون پهلوی ‌‌ ‌‌ گوئیاحجاج داردزآن ستمهاننگ وعار
هستی ایرانیان بادست اوبربادرفت ‌‌ ‌‌ ازبنای کاخهای شوم هرشهرودیار
عقل حیران است ازاوضاع زندان اوین ‌‌ ‌‌ مردوزن صدبارجان دادنددرآن گیرودار
توگمانداری که زندانش بدی تنهااوین ‌‌ ‌‌ جایگاه حبس اورانیست احصاء درشمار
انتقام وکیفرش راداده خلاق مجید ‌‌ ‌‌ صدهزاران کیفرش باقی ست درروزشمار
لعن ودشنام تمام مردوزن درانقلاب ‌‌ ‌‌ هست مزدپادشاهیکه ندارد ننگ وعار
مومنی داردتقاضاازخدای منتقم ‌‌ ‌‌ این فراری رادهدکیفرروزی صد هزار

اول نابغه روحانی سیدجمال الدین افغانی درتحریک واحساسات

سیدجمال الدین افغانی یگانه مرد دین ‌‌ ‌‌ تخم نهضت راچسان پاشید بین مسلمین
مدت یکماه اندرمصرآن فرزانه مرد ‌‌ ‌‌ دورشمع خویش هرپروانه راجمع کرد
آتشین گفتاراودرانجمن آتش فروخت ‌‌ ‌‌ دیده راگریان ودلهاراازآن آتش بسوخت
سربسربیهوش افتادندروی یکدیگر ‌‌ ‌‌ چون بخودبازآمدندکردندخاک غم بسر
سیدبیدارخواب آلوده رابیدارکرد ‌‌ ‌‌ مسلمین مصرراآماده پیکارکرد
گفت ای مردم بودابزارجنگ ماعمل ‌‌ ‌‌ ازعمل گیردشرافت جای دزدی ودغل
غربها راباحیل درکیش خودافسارکرد ‌‌ ‌‌ بارذلت رابه پشت مانهادوخوارکرد
آبروثروت وناموس مارا غربیان ‌‌ ‌‌ ازکف مابرده ماهستیم یکسربردگان
انقلاب مصرسیدداده دشمن راشکست ‌‌ ‌‌ دشمن ازراه نفوذش راه سید راببست
دادسیدمقصدخوددراروپا انتشار ‌‌ ‌‌ تاکندآگاه مردم رابه هرشهرودیار

انگلستان دیدسیددرسرش سودا بود — دراروپاراه آزادیش پابرجا بود
کاراستعماراومشکل شوددرمصروشام — کارسیدرابیک دستورنموده تمام
چونکه اندرانگلستان گشت سیدبیسلاح — شدمسافرگزسفرگیردهمی راه فلاح
واردهرکشوری شدانقلاب آغازکرد — سد دشمن راشکست وراه خودرابازکرد
آخراوتبعیددرترکیه گشت وجاگرفت — شد شهیداززهرودرخلد برین ماواگرفت
گرتوراباشدهوای درس آزادی جوان — مدتی تودرس آزادی سیدرا بخوان
نخل آزادی شودروزی درخت باروبر — مسلمین گیرنددرس اتحادازیکدیگر
جملگی ازخواب برخیزنددرحال قیام — متحدگردندازدشمن بگیرند انتقام
سربسرآرندآن اموال رایکسان بدست — باسلاح دین خودآرندبردشمن شکست
سالخورشیدی هزاروسیصدوپنجاه وهشت — روزپیروزی رسیدوشام بدبختی گذشت
آیه الله خمینی رهبرآزادگان — این یگانه حامی دین نائب صاحب زمان
ملت خوابیده صدساله رابیدارکرد — درجهادخویش دشمن راذلیل وخوارکرد
مومنی مسرورازآزادی این خانه شد — ناظرآبادی این کشور ویرانه شد

درمقام دیدن محمدرضای پهلوی کیفرخودرا

پهلوی آخربساط خویشرابرچیدورفت — همچه مارازبیم سرکوبی بهم پیچیدورفت
ملک ومال عرض وناموس وشرف ازماربود — ملت ایران راباخشم خوددوشیدورفت
رفت امادروطن تخم فسادوفتنه را — باحریفان کهن بادست خودپاشیدورفت
رشته اسلام رااین دشمن ازراه عناد — پاره کردوریسمان کفرراتابیدورفت
اول ازتبلیغ استعمارماراخواب کرد — ازقیام ملت بیداراوترسیدورفت
چونکه اوحب الوطن راکردبیرون ازسرش — دیدی آخردرهواپیماچسان نالیدورفت
گفت شاعرگندم ازگندم بروید جوزجو — اوست محصول ستم بادستخودببریدورفت
ازمکافات عمل ازدست داده تاج وتخت — اوزغفلت پندراازناصحان نشنیدورفت
آخراوازبارسنگین ستم پشتش شکست — جامه ننگ خیانت رابه تن پوشیدورفت
آنچه اشیاء عتیق پربهاازنقدوجنس — درخزائن داشتیم بادستخودلزدیدورفت
مرجع تقلید، ماراازقفس آزادکرد — گفت این دزدکهن سرمایه رابلعیدورفت
آنکه باملت خیانت کردآندرزندگی — مومنی دیدی که اوصاعش چسان پاشیدورفت

ولناکنوزفی طالقان حجة الاسلام
سید محمود از آن گنجینه است

طالقان کوهی است در او گنجهای بیشمار
کشف آن آسان نباشد نزد هر خور دوکبار

آنکه از روی هوس دنبال ثروت میرود
باکلنگ خویش کاوش میکند در کوهسار

خسته گردد هرچه می کارد بزیر سنگها
نه طلا بیند نه اشیاء عتیق زرنگار

او نفهمیدست گفتار امام راستین
تا بیاید اورجال علم را در کوهسار

آن طلای ناب باشد مرد آزاد جهان
چون علی ابن ابی طالب یگانه شهریار

آنکه جای پای مولا جای پای او بود
گنج علم و دانش ست و از رجال روزگار

دوربین بردیده حق بین گذارد گنج را
تا بیابی تو بکوه طالقان ای هوشیار

آیة الله سید محمود آن آزاد مرد
هست گنج علم و دانش آن یگانه نامدار

وصف این فیلسوف را دانند مردان بزرگ
آیه الله خمینی خواند او را شهسوار

گفت همکار من است این زاهد با افتخار
هردو میکوشیم تا اسلام گردد پایدار

نصف عمر طالقانی در رژیم پهلوی
گوشه زندان و نصف دیگرش در کار زار

آه صد افسوس شد این گنج پنهان زیر خاک
لیک خاک تربتش بوسند در لیل و نهار

ملت ایران عزادارند ز فقدان گنج
مرد و زن در سوگ او دارند چشم اشکبار

مومنی دارد ارادت گنج را تشخیص داد
حافظ آثار گنج علم شد پروردگار

درمجاهدات رهبر بزرگ
آیت الله خمینی عزیز

آیت الله خمینی رهبر عالیمقام
این یگانه قائد اسلام درحال قیام

ملت خوابیده صدساله را بیدار کرد
کرد او آماده پیکار ما را در قیام

جای پای سرور آزادگان یعنی حسین
جای پای اوست دارد احتشام و اهتمام

اوست دارد پرچم اسلام را در دست خویش
تا نماید زنده او اسلام را در هر مقام

روح آزادی تو ای روح الله آزاد مرد
روح ملت زنده گردیدست از روح امام

مرجع تقلید باید پاسدار دین بود
ورنه مرجع را نباشد آبرو و احترام

اندر این عصر فضا رهبر نباشد هوشیار
دین بغارت میرود از دشمنان هر صبح و شام

رهبر بیدار دشمن را ذلیل و خوار کرد
درد ملت را ز دارو میدهد او التیام

امر او امر خدا و نهی او نهی خداست
حجت پروردگار و نائب عام امام

هرکه ما را دوست دارد دوست دار مهدیست
دوستان باید از دشمن بگیرند انتقام

اتحاد ملت و رهبر رواج دین بود
از نفاق ما شود دشمن همیشه شادکام

مومنی دارد تقاضا از خدای مهربان
تا کند روشن دل ما را بدیدار امام

مدیحه در میلاد نیر اعظم
مهدی موعود امام زمان (ع)

مژده ای اسلامیان نور هدی شد آشکار
روز میلاد ولی عصر دین شد نوبهار

از ظهور قائم برحق جهان گردد بهشت
از وجود حجت برحق جهان شد پایدار

نیمه شعبان روان شیعه شاد و خرم است
با لب خندان ثنا خوانند با صد افتخار

از عنایات خداوند حکیم فیض بخش
هدیه شد مولود مسعودی که باشد نامدار

حق شود ظاهر از آن دستی که جاء الحق از او
نقش شد از قدرت حق نیست باطل را قرار

ساعت میلاد گوید ذکر با معبود خویش
در همه دوار دارد راز با پروردگار

زیر یک پرچم دهد جا مصلح کون و مکان
خلق عالم را کند اصلاح دین را برقرار

عمر دنیا گر شود یکروز در آن روز حق
میگشاید روز را تا تاج گیرد تاجدار

سیر عالم را کمال ست و کمال دین ما
از نفوذ مهدی موعود گیرد اعتبار

آن یگانه پادشاه عدل سبط عسکری
محو سازد ظلم را و عدل گردد استوار

مادرش شهزاده از کانون عیسی مسیح
زاد مولود برومندی که باشد شهریار

روز میلاد ولی عصر (ع) روز شادی است
محفل جشن ست برپا در همه شهر و دیار

آرزوی شیعیان باشد قیام عدل او
تا جهان گردد بهشت و امن گردد برقرار

ای پناه بی پناهان پرده از رخ برفکن
از تجلیهای تو دنیا شود دار القرار

تا روان مومنی آزاد گردد از قفس
باکمال شوق گردد در رکابت پاسدار

تذکری از کشور اسلام در
ادوار گذشته

روزگاری بود دشمن در برابر خوار بود
لشکر اسلام اندر مرزها بیدار بود

روزگاری بود اندر اوج عزت جای ما
انگلستان در برابر گاه بی مقدار بود

روزگاری بود در هندوستان اسلامیان
باج گیر و تاج بخش و ناظر و هشیار بود

هر زمان دین و سیاست محور اسلام بود
جزیه از قوم جهودان رونق بازار بود

دشمنان تحت الحمایه در نظام اجتماع
عزت اسلامیان در جنگ با کفار بود

نصرت دین نعمت پیروزی ما مسلمین
از نظامی جنگ و از دانشوران گفتار بود

بود ایمان نظامی یک سلاح آهنین   درمقام رزم کوکرار بی فرار بود
شد ازو پیروزی افسر عالم اسلام   کو مشد هنگام طارق چونکه او دیندار بود
شد ابو جانه قاتل در یمن از روی عشق   همچه کوه آهنین در جبهه با کفار بود
او سپر از روی نبی حاداد و بر اسپر نشست   قلعه را بگشاد چون یک افسر دیندار بود
تا نباشد در دل اسلامیان ایمان و عشق   جای عزت ذلت و بر شاخ گلها خوار بود
نعمت پیروزی جمهوری اسلام ما   از یگانه رهبر آزاده هوشیار بود
آیت الله خمینی این ابر مرد جهان   نصرتش در انقلاب از خالق جبار بود
مرد و زن را در مقام رزم او آماده کرد   در تمام عمر خود آماده پیکار بود
ملت مظلوم ایران را زغم آزاد کرد   روز و شب در جنگ استعمار او بیدار بود
مومنی گوید که در عصر رسول تا جدار   عزت دین از مهاجر نصرت از انصار بود

وعده‌ها و اعلامیه‌های بی‌اساس وکلاء
وزراء عصر طاغوت در حال سقوط

اعلام شد که در همه جا عدل برقرار   گردد اگر دروغ نباشد فرار کار
در اجتماع قول و قرار دروغگو   بسیار دیده شد که کند راستی فرار
آنانکه در سیاست عدالت نشان دهند   باید که راه و رسم علی را کنند شعار
ورنه هزار وعده بی مغز و بی اساس   نتوان خرید قلب زن و مرد داغدار
آن مادریکه نعش پسر را ندیده است   کی میشود صبور، ندارد دلش قرار
آتش زدند بر دل پیر و جوان قم   تنها نه قم یزد و زرشت و زشهسوار
تبریز شد ز حمله ساواک شهر خون   باشد گناهشان که کند اسلام را شعار
بر قوم بی دفاع مسلسل دهد جواب   آخر کجا رواست در آئین روزگار
در اصفهان و مشهد و تهران و در کرج   شد کوچه‌ها ز خون زن و مرد جوی بار
تانک و مسلسل است بدست نظامیان   بر روی ملتی که ندارد ره فرار
با آن همه فجایع در سینمای رکس   آتش زدند یکسره بر خورد و بر کبار
در سینمای رکس که ساواک دست داشت   معلوم شد شقاوت شاه ستم شعار
با مکر و حیله خواست هدف را عوض کند   آتش گرفت دامن او را زننگ و عار
این دولت جدید که نامش امامی است   او پیشوای ظلم بود نیست استوار
دولت پرده نقشه امریک را کشد   نقشش بر آب گردد و او میرود کنار
از جاری آن حکومت بی باک و بیهدف   مزدور خارجی ست بود ننگ روزگار
آن مرد حیله باز که شاپور نام داشت   بدبخت شد در آخر این جنگ بختیار
صدگونه مشکلات براه حکومت است   مشکل به نیزه حل نشود نیست انتظار

شکروسپاس خالق یکتای بی زوال
بشکست پشت ظالم شوم ستم شعار

بیدارگشت ملت ایران درانقلاب
پیروزشد خمینی بیدارهوشیار

این رهبرمجاهدواین آیت خدا
ویران نمودکاخ ستم رادراین دیار

آزادکردملت آزاده را زظلم
آبادمیکندهمه جاراچه نوبهار

گرددبهشت کشورماازسیاستش
عزت بجای ذلت ودین گرددآستوار

یارب بحق قائم برحق امام عصر
محفوظ داررهبرماازهرگزند ار

داردامیدمومنی ازذات ذوالجلال
توفیق درجهادودراسلام پایدار

منظومه درمقام تحریک احساسات
جوانان است

ای جوانان وطن اسلام رایاری کنید
انقلاب خویشراباخون نگهداری کنید

تاخداباماست مارانیست حاجت باکسی
بانثارجان خودازدین طرفداری کنید

وحدت ماباعث پیروزی اسلام شد
ازنفاق وکینه دراخلاق خودداری کنید

بهرآزادی واستقلال کشورجان من
دست اندردست یکدیگرهمکاری کنید

بین چسان ویرانه گردیده است ایران عزیز
بهرآبادی این ویرانه غمخواری کنید

دشمن مستضعفان اندرکمین مابود
درمقام مکراین مکارمکاری کنید

گرنجاک مانماید حمله شیطان بزرگ
بهرنابودی دشمن سیل خون جاری کنید

گربه بینی مشکلی درراه آزادی ماست
سعی بنمائید تارفع گرفتاری کنید

بهرحفظ انقلاب خویشرااز هرگزند
روزوشب هشیارترباشیدوبیداری کنید

کاربایدکردوکوشش درجهاددشمنان
تانجات ازسلطه بیگانه بیکاری کنید

باسلاح وحدت وباقدرت ایمان خویش
تاتوان داریدازمستضعفان یاری کنید

رهبرماباسلاح علم وتقوی فاتح است
پرچم اسلام راباجان نگهداری کنید

مومنی هرروزعاشوراست ایران کربلاست
عاشقان رامحق بایدسبکباری کنید

تجلیل ازمقام فدائیان
استادمطهری است

استادپاک طینت وتقوی مطهری ست
این ناطق سخنورداناطهری ست

این فیلسوف شرق که همنام مرتضی ست
گوئی نظیربوعلی سیناطهری ست

اودربیان حکمت قرآن یگانه بود
درعصرمامفسرداناطهری ست

اندرمقام تجزیه درحکمت وکلام
یکتاحکیم مکتب مولامطهری ست

لب برلبش نهاده پیمبرزروی مهـــر
درخواب یعنی شاهدگویامطهریست

چندین هزارنسخه‌ازاومانده یادگـار
الحق طبیب حاذق مرضی مطهریست

یکتامحققی که بشویدبساط کفـر
گاهی عصاوگه یدبیضامطهریست

آن عالمی کـه سد خرافات می نمود
بامنطق ودلیل توانامطهـریست

درعصرمامیـان اساتیددرعلـوم
خضـری ست دربرابرموسی‌مطهریست

عیسی نشدشهیدزکیدیهودیـان
گویم شهید مسجدالاقصی‌مطهریست

دشمن چه دیدشمع فروزان مرتضـی
آن نوربخش ظلمت شبهامطهریست

درنیمه‌شب بدست حریفی خموش گشت
آری شهیدکینه اعدامطهـریست

آن گنج پربهاشده پنهان بزیرخـاک
یکتاشهیدغیبت کبـری مطهـریست

درسوگ اونشسته‌خمینـی زروی مهر
بامومنی چه آیت عظمی مطهریست

سیاست شوم آمریکادرمقام‌مبارزه باجمهـوری اسلامـی

جنگ آمریکادرایران درزمان‌انقلاب
درجهان تاریخ ننگینی‌زخودبنیادکرد

فاش شداسراربسیاریکه‌اندر پرده بود
ملت ماراخمینی ازستـم آزادکـرد

حق وباطل روبروگردیدمیدان جهاد
کارتراندرجبهه خودراثانی شدادکرد

انقلاب هندرسواکردنقش انگلیـس
جنگ‌ایران‌نفت راازشراو آزادکـرد

انگلستان مردوآمریکانشسته جای او
وارث مشروع غارت رازنوبنیادکرد

هرچه‌ایران‌داشت‌غارتکردشیطانبزرگ
اوازاین راه تمدن کشورش آبـاد کرد

درتعدیهای‌آمریکاوغارتهـای او
ملت ایران بشورای ملل فریادکـرد

گوش شورای ملل ازناله مستضعفـان
نشنودچون سمعکشراغارت‌آن‌شیادکرد

آیت الله خمینی رهبـرآزادگـان
ملت مظلوم‌راآماده وارشـادکـرد

ملت اسلام شدبیدارازخواب گـران
دیدآمریکاچه سان درمملکت‌بیداوکرد

مردوزن پیروجوان بااتحادواتفـاق
کرددشمن رافراری ملک راآزادکـرد

خارجی راراندازکشورزمام ملـک را
دستملت‌دادوملت‌راازاین‌غم شادکرد

مومنی ازپاکسازی خرم وخندان بـود
پایهٔ‌این‌پاکسازی رامه خرداد کـرد

خط یکی پرچم یکی ، رهبریکی
اثرحجةالاسلام‌سیدصادق‌شریعتمداری

وی زپاکان سیدورهبـــربـود
اوامامامـت وکشـور بـود

اوست محبوب قلـوب وافئـده
ناخـدای کشتی طوفـان زده

ازنجف برقم چه هجرت کرده ست / اوپیمبرگونه دعوت کرده ست
کرده او الله اکبر را شعار / شاه خائن‌ازشعارش تارومار
اوبرانداز مملکت طاغوت را / اوبودطالوت مرجالوت را
جامع معقول ومنقول ست او / اعلم واورع بود بی گفتگو
دست دردست خمینی بزرگ / پیش تامرگ جهانخوارستبر ک
رمزپیروزی ماوحدت بود / وحدت مایزدی رحمت بود
هرزمان هابیل هم قابیل هست / هرزمان شیطان وهم جبریل هست
ای جوان ای پیرو خط امام / ایکه بگرفتی زجاسوسان کنام
می نترس از زوزه گفتارها / وزسیاست بازی بیمارها
ای جوان بشنوزپیراین‌طرفه پند / ازگروگانهای خودمکشای بند
توشکستی این طلسم سهمگین / آفرین برتو هزاران آفرین
پاکسازی کن توایران عزیز / روسفیدت باد روز رستخیز
خط یکی پرچم یکی ، رهبریکی / رهبرآگاه دین پروریکی
خط یکی رهبریکی ، خط امام / خط اسلام است وقرآن واسلام

بانقلاب وطن روح انضباط خوش است

اشعارحمید

بهاررادل من‌پرترانه میخواهد / برای خنده لب من بهانه میخواهد
زموج حادثه‌رستیم‌این سفینه کنون / نشان عافیتی ازکرانه میخواهد
درقفس چه‌کشودیم دست چاره‌کشای / که مرغ خسته کنون آشیانه‌میخواهد
ببازسازی کشوربیاکمربندیم / که عندلیب چمن آب ودانه‌میخواهد
زبان زنغمه بیگانگی به‌بندایدوست / که بزم ماسخن دوستانه میخواهد
تنورفتنهٔ بیگانه دروطن مفروز / که شمع محفل یاران زمانه میخواهد
حذر زشیوه افسونگرزمان که هنوز / مجال فتنه گری اززمانه میخواهد
فریب حیله دشمن مخورکه‌این مکار / بهانه‌پی تاراج خانه میخواهد
زفکرتفرقه پرهیزکن که اهریمن / فنای ملت مازین میانه میخواهد
بانقلاب وطن روح انضباط خوش است / طرازلف زآشفته شانه میخواهد
ازاین طلیعه که سرزدزبام شرق حمید / تداوم سحرشادمانه میخواهد

پند مشفقانه

خیزیدکه صبح است پی کارشوید — تاهم نفس مردم هشیارشوید
ای ملت بیخودشده باخودآئید — ای جمع بخواب‌رفته ، بیدارشوید

نیایش درمقام شفای رهبر ازبیماری قلب

یارب امام ورهبرمارانگاهدار — پشت وپناه وسرورمارانگاهدار
این مظهرمجسم اسلام راستین — این رهنماورهبرمارانگاهدار
این پایگاه معنوی این مایه نجات — این سایهٔ منورمارا نگاهدار
این آیت عدالت وتقوی وراستی — این آیت مظفرما رانگاهدار
درسایه‌اش بوحدت وعزت رسیده‌ایم — این نخل بارآورمارانگاهدار
نوح نجات امت ماراتوحفظ کن — روح جهاداکبرمارا نگاهدار
ارتش قوی دل است بفرمانده قوی — فرمان‌روای لشکرمارا نگاهدار
این مظهرمقاومت ومایهٔ امید — این تکیه گاه سنگرمارانگاهدار
یارب بحق خون شهیدان انقلاب — منجی دادگسترمارانگاهدار
تاره بردبمنزل مقصود انقلاب — سالار ماورهبرمارانگاهدار
این دسته گل عصارهٔ گلهای‌پرپرست — این گلبن معطرمارانگاهدار
این غمگسارزاغه نشینان‌شهرها — این پاسدارکشورمارانگاهدار
امیدمومنی ست بزودی شفای او — این کیمیای احمرمارانگاهدار

سپاس گذاری‌ازپاکی کشور ازشاه فراری

هزارشکرکه شدپاک روی کشورما — زخال شوم سیه‌ازسیامحورما
بدان که دشمن خونخوارکارترسفاک — سیاستش شده نقشی برآب کشور ما
یگانه دزدجهانخوارثروت مارا — ربودازکف ماشست مغزازسرما
تمام هستی ملت برفت آمریکا — بدست خائن مزدورشاه‌کشور ما

زلطف ذات خداوند قادر یکتا　　رسید بر سر ما این یگانه رهبر ما
شد از سیاست این بت شکن همه بیدار　　خمینی ست نماینده پیمبر ما
جهان غرب بداند که دین پیغمبر　　یگانه حامی مظلوم هست و یاور ما
جهان زنام خمینی گرفت نهضت دین　　نهاده خالق منان تاج بر سر ما
یگانه معجز جاوید ما بود قرآن　　بود شفای همه درد روح انور ما
تمام ملت دنیا بزیر پرچم عدل　　هجوم آورند از عدل پور عسکر ما
امام عصر بود تا جدار ملک جهان　　جهان بهشت شود از جهاد اکبر ما
امید هست که ایران شود بهشت برین　　چراکه هست خمینی یگانه رهبر ما
برفت پهلوی و دودمان ننگینش　　هزار شکر که شد پاک روی کشور ما
که چون فرشته در آمد برفت دیو پلید　　فرشته هست خمینی یگانه سرور ما
امید مومنی از خالق زمین و زمان　　بود که سایه رهبر مدام بر سر ما

نخستین بهار پیروزی
جمهوری اسلامی

بهار زنده دلان این زمان طرب خیزست　　که تیغ عدل به پیکار اهرمن ریز است
خجسته باد بیاران بهار پیروزی　　کنونکه گلشن آزادگی طرب خیزست
کنون نشیمن قمری بشاخ سرو بجوی　　که از ترانه به صد نغمه دل انگیزست
سحاب رحمت حق بین در این خجسته بهار　　که همچه طبع گهرزای من گهرریزست
چه هدیه آوردمت ای بهار آزادی　　که جان و دل برهت ارمغان ناچیزست
خوش آن سحر که بود از پس شب دیجور　　خوش آن بهار که اندر قفای پائیز است
بیا که شاهد شیرین بکام فرهادست　　ببین که طالع خسرو چه بخت پرویز است
هزار ننگ بر آن حاکم سیه کاری　　که روسفید در آفاق روی چنگیزست
به گلشنی که طمع دوخت دیده گلچین　　چه جای شکوه اگر خار گلستان تیزست
درود حق به توای ملت مبارز باد　　که رستخیز عظیم تو حیرت انگیزست
دمی زسعی میاسای و ترک راحت کن　　کنونکه توسن بختت بزیر مهمیزست
هلا زصحبت تردامنان گریزان باش　　که از مصاحب ناجنس جای پرهیزست
تراب جامه بوصف بهار گفت از آنک　　بهار زنده دلان این زمان طرب خیزست

مدیحه درمیلاد ولی الله اعظم
درسال اول جمهوری اسلامی

عیدمیلاد ولی عصردرسال جدید — نهضتی همراه دارد میدهد ما را نوید
سال خورشیدی هزاروسیصدوپنجاه هشت — سال آزادی وپیروزی ست این عیدسعید
دررژیم پهلوی بود است عیدماعزا — ازسیاستهای ساواک وشهنشاه پلید
شدنفسها حبس اندرسینهٔ دانشوران — بوده زندانها پرازآزادمردان رشید
ساکت وصامت بدی وعاظ درتبلیغ دین — مردوزن راکی بدی آرام ازظلم یزید
ازقیام آیت الله خمینی جان ما — شدچنان آزادازلطف خداوندمجید
ملت خوابیده مظلوم رابیدارکرد — رهبربیداردرجنگ ست باقوم پلید
نائب صاحب زمان ایران مارازنده کرد — لیک دراین جنگ ازکف دادیاران رشید
نوجوانان غوطه ورگشتنددردریای خون — نامشان دردفترآزادگان آمدشهید
آری ازدست توانای خمینی دیده ایم — دیوکشورشدفراری مرده باداین پلید
روسیاهی شدنصیب پهلوی اندرجهان — چونکه شدبیگانه ازاسلام ذلت راچشید
آیت الله خمینی گفت ای اسلامیان — نیمه شعبان دراین سال ست یکعیدسعید
روزمیلاد ولی عصرروزشادی است — ازظهورش عدل وایمان درجهان آمدپدید
مصلح کون ومکان باشدامام عصرما — درجهان اجراکندآئین قرآن مجید
طاغیان رامیکندنابوددین راآشکار — آنچنان روشن شودگویند دنیا شدجدید
پرچم اسلام گرددد رجهان شرق وغرب — برقرارواستوارازحکم خلاق مجید
نقش جاءالحق ببازوی ولی کردگار — گشت ظاهرروزمیلادش که حق آمدپدید
روزپیروزی کامل محوظلم وظالم ست — تانگرددنیست ماراعیدازگفت وشنید
هرکه باشددوستدارخاندان مصطفی — هست اومحبوب ذات پاک خلاق حمید
یوسف گل کاردارداقتخاردوستی — باامام العصرداخلاص می باشد مرید
ازارادت روزمیلادش بودخدمتگزار — تاکه ازخدمت شودازروزمحشرروسفید
یکه وتنهاکنداطعام تاگیرد برات — هم برای خویش وهم بادوستان درروزعید
مومنی را فخرازمدح امام مهدی است — روزوشب دیدارآن معشوق رادارد امید

درمقام تحریک احساسات
جوانان است

آسمان کشور اسلام تاریک وشب ست — کوچه شد از هر طرف او ازیارب یارب ست
روزگاری بود خورشید دیانت نور داشت — منکسف از فعل ما و دل پر از تاب وتب ست
دشمنان ما مسلمان از نصارا و یهود — درپی تسخیر دنیا با هزاران مرکب ست
اختلاف ما از استعمار باشد هوشدار — زین سبب هرروز روز ما مبدل بر شب ست
درفلسطین مسلمان شد یهودان تاجدار — درمقام رزم گویند انتقام مرحب ست
تاحکومتهای اسلامی نگیرد اتحاد — ذلت ما از نفاق ماست نه از کوکب ست
امیدوارست مومنی از اتحاد مسلمین — تا نه بیند باروان خسته جانش برکف ست

درراه پیمائی مردم لور ادر ۵ اخرداد
به قم دیدار آیت الله خمینی

ای امام راستین ای نائب صاحب زمان — ای یگانه مرجع اسلام ای روح روان
ایکه هستی حامی قرآن ودین جاودان — حافظ جان تو باد اخالق کون ومکان

جان ما باد افدایت آیت الله جهان

آیت الله خمینی رهبر عالیمقام — ازسیاستهای تواین مملکت دارد نظام
روز روشن درسرطاغوتیان گردید شام — شد رژیم پهلوی نابود عمرش شدتمام

جان ما باد افدایت آیت الله جهان

ای فرشته نورعلمت ملک راداده صفا — دیوکشور شد فراری ازقیامت رهنما
ملت مظلوم شد آزاد ازلطف خدا — خون پاک نوجوانان شد بکشور خون بها

جان ما باد افدایت آیت الله جهان

آیت الله درتمام عمر خود فریاد کرد — این یگانه رهبردین روح ما راشاد کرد
گفت ای مردم رژیم پهلوی بیداد کرد — او به همکاری ملت ملک راآباد کرد

جان ما باد افدایت آیت الله جهان

پشت دشمن راشکستی قهرمان ملک دین — شاد باداروح آن مادرکه زاده این چنین
پیروانت درجهاد خویش کوه آهنین — نعمت پیروزی ازلطف خداوند معین

جان ما باد افدایت آیت الله جهان

کشورایران ما خواهد شود خلد برین — وارث این ملک سرتاسر بود مستضعفین

مژده‌این سلطنت را دادقرآن مبین — رهبرماهست مرات امیرالمومنین

جان مابادافدایت آیت الله جهان

ای‌امام‌خلق، فرمان توفرمان خداست — عدل وتقوی‌تودراحوال‌ما مشکل‌گشاست

پاکسازی تومارا درعملها رهنماست — کاخ‌عدل توزبنیادستم‌کاران‌جداست

جان مابادافدایت آیت الله جهان

مابجان ودل مطیع‌وتابع آن رهبریم — درجهاددشمنان‌ماروزوشب فرمانبریم

چون توماننده‌علی فرمانده مالشکریم — ازسیاستهای شوم‌پهلوی مامضطریم

جان مابادافدایت آیت الله جهان

نام‌نیکوی توشدآوازه ٔملک عجم — اندرین کشورزدودی سطوت داراوجم

شدرژیم پهلوی نابوداز راه ستم — ملت مظلوم‌راآزادکردی ازستم

جان مابادافدایت آیت الله جهان

مومنی باشدارادتمندآیات عظام — هست مداح خمینی رهبرعالیمقام

انقلاب مازآمریکاگرفته انتقام — آری ازفرمان والی دین‌حق‌گیردقوام

جان‌مابادافدایت آیت الله جهان

گفتگوباطفل آواره فلسطینی

کودکی ژنده بدیدم که نه بودش برسر — نه‌کلاهی نه بپاکفش ونه ازخانه اثر

گفتم‌ای مرغک بشکسته‌پروبال چه شد — که توراوضع بدینسان برسیده‌ست ثمر

گفت باناله‌ٔسوزان که مرااسرائیل — خانه‌آتش بکشیدندوبکشتند پدر

مادرم‌باسربشکسته بکنج زندان — غوطه ورگشته بدریای غم بادیده‌تر

خواهرم‌چونکه‌مقاوم‌سخن‌ازحق‌میگفت — زیرمشت ولگداوسقط جنین کرد پسر

گشت‌رزمنده‌برادربدفاع ازحق — بگرفتندوبه‌بردندازاونیست خبر

گفتم‌اوراچه‌توان‌کرددراین‌وادی‌ظلم — گفت برخیزشتابان به جهاداکبر

مومنی‌رادل‌ازاین‌فاجعه‌خون‌گردیدست — چون یهودی شده آقاومسلمان‌نوکر

درمقام شامخ دکترمفتح‌فقیداست

گویمت‌دکترمفتح‌باب‌دانش بازکرد — اوخردرابادرعمل‌درکشورش‌دمسازکرد

بودمردانقلابی درزمان انقلاب — جمعی ازخوابیده رابیدارهم‌آوازکرد

بوددانشگاه یک کانون ضدپهلوی — سنگری ایجادکردوحمله راآغاز کرد

بود گفتارمفتح داروی روح‌روان — اوجوان رادرجهاددشمنان سربازکرد

درس‌دانشگاهاوبوده‌ست‌درس‌انقلاب — انقلاب اوفراری شاه وهم شهنازکرد

ذکرتکبیرمسلمانان‌میدان جهاد — پشت‌دشمن‌راشکست‌وراه‌دین‌رابازکرد
شدسیاستهای شرق وغرب نقشی‌روی‌آب — مومنی رااین عمل آماده پروازکرد

هشیاری ملت دربرابرتوطئهٔ آمریکا

همی ترسم که دشمن بازگردد — منافق باوی هم آواز گردد
همی ترسم که برگردد ستمکار — شودزندان دوباره جای دیندار
همی ترسم که مارزخم دیده — کند مسموم مغز هردو دیده
اگرکارتردراین جنگ شبانه — کنددرمرزکشورآشیانه
برافروزددرآن جاآتش جنگ — کندنابودروحانی وفرهنگ
نه ازاسلام نامی ونشانی — نه ازگله حیات ونه شبانی
نه آزادی نه استقلال کشور — نماندنام ازآقاونوکر
سپاس وشکرازآزادی خویش — سرازغفلت مکن چون میش‌درپیش
بودآمریک یک گرگ ستمکار — شب وروز ست کارترمردم آزار
یقین دارم من ازکفران نعمت — نصیب ماشودذلت اسارت
چه ظالم راکمک کردی دراین راه — فرح دراوست درتوناله وآه
ندامت ازپی بدبختی خویش — ندارد سودغیرازعجزوتشویش
روان مومنی گردد پریشان — دراوضاع پریشانی ایران

درمقام پندسروده شد

یگانه موجب عزبشرشهامت‌اوست — هنربرای خردمنداستقامت اوست
تعدیات زبیگانه برحریم وطن — جوان فاضل وحساس راقیامت اوست

مدیحه درمیلادباسعادت مولاعلی(ع)است

درشب سیزده ماه رجب نورخدا — ازتوظاهرشده سرلوحهٔ انوارتوئی
دامن فاطمه‌ازنورعلی جلوه گرست — زینت دامن آن مادردیندارتوئی
مریم‌ازقدس برون رفت زمیلادمسیح — خانه زادحرم خالق جبارتوئی
میهمان پورابوطالب ودعوت زخدا — میهمانخانه بودکعبه ومعمارتوئی

پاکی کعبه زاصنام بدست توبود | حامی دین خداقاتل کفارتوئی
دست تودست خداپای توبرپشت نبی | پاک شدکعبه زبت زاهددیندارتوئی
روزمیلاد سخن گفتی چه عیسی مسیح | تابدانندکه سرلوحه اخیارتوئی
شب میلاد تودرعرش وسموات وزمین | انقلابی ست که سرمنشأ افکارتوئی
جشن میلاد تودرکشورایران برپاست | دوستان راهمه جامرکزپرکارتوئی
عیدمولودتوسرلوحه اعیادجهان | شمع دلهای محبان وفادار توئی
مومنی عاشق شمع توبوددرشب و روز | فیض خواهدزتومولای هوادارتوئی

چندجمله کوتاه درفضیلت مولا
ازشهریار

علی ای همای رحمت توچه آیتی خدارا | که بماسوی فکندی همه سایه هما را
دل اگرخداشناسی همه دررخ علی بین | بعلی شناختم من بخداقسم خدا را
نه خداتوانمش خواندنه بشرتوانمش گفت | متحیرم چه خوانم شه ملک لافتی را

درمیلادمصلح عالم بشریت مهدی
موعودسروده شد

عیدسعیدآمده به به چه باصفاست | میلادباسعادت سلطان اولیاست
ازآفتاب چهره فرزند عسکری | روشن فضای سامره چون جنت العلاست
باب بزرگوارحسن شاه ملک دین | مامش که درنسب خلف پاک اوصیاست
دردامن یگانه زن از دودهٔ مسیح | طالع شد آفتاب ولایت که رهنماست
پیغمبرست خاتم پیغمبران زفضل | فرزندعسکری بجهان ختم اوصیاست
این مصلح کبیرجهانراصفادهد | ازکفروازنفاق که سرچشمه خطاست
دنیاشودبهشت برین ازعدالتش | تقوی نصیب مومن ومومن چه کیمیاست
تکمیل عقل گرددوجهل ازجهانرود | بینم همه بفلسفهٔ شرع آشناست
بعدازقیام قائم برحق ز راه صلح | فقرازمیان رودهمه جانعمت وغناست
درشرق وغرب حکم خداوندذوالجلال | اجراشودکه مجری آن حجت خداست
بعدازظهورمهدی موعوددرجهان | معبودمردوزن همه الله یک خداست
امروزدرجهان تشیع ز راه عشق | غوغای شادیست چه این عیدباصفاست
فوج ملک زامرخداوند لایزال | تبریک برامام که درسرمن رآست
یارب توجهی زکرامات معنوی | برمومنی که خادم درگاه مصطفی ست

منظومه   درپند مردم عصرحاضراست

شدزمان ما زمان حرص وآز — گوشها پهن است امانیست باز
باحریصان پندکی دارد اثر — زآتش حرص اوبسوزدپا وسر
آرزوی ملک ومال وجاه خویش — شدفراموش‌هم خداهم قوم و خویش
گفت‌روزی مرتضی با مردمان — من همی ترسم زحرص وآز نان
باهوای نفس ازحق دورشد — چشم بیناداشت اماکورشد
ازهوس هرشب گذارش سیناست — دروجودش نه صفا ونه حیاست
گفتمش این راه‌تو راه خطاست — گفت امشب درس مروه باصفاست
کعبه راامشب مجسم میکنند — پولداران رامصمم میکنند
گفتمش این مبدء کون وفساد — میدهنداخلاق ملت رابباد
زیراین لفافه باشد نقشه ها — باحیل بگرفت دشمن ماشهرها
مومنی‌راپند دادن روزوشب — هست واجب ای جوان باادب

درنصیحت جوانی ازفامیل نزدیک

باجوانی بوالهوس ازروی پند — گفتم این ره میروی کورانه چند
این ره جهل وچاهش بس عمیق — اوفتادی هست فرجامش غریق
پندماراگوش کن هشیارباش — درجوانی رهروی پندارباش
دامن آلوده را تطهیرکن — پندآموزنده را تقدیرکن
درجوانی قدرعمرت را بدان — تاشوی درحال پیری شادمان
چون رود نقدجوانی ازکفت — منخسف بینی تورخسار مهت
لوح نفس خویشرابینی سیاه — می نداری ازندامت غیرآه
نیست درتن قدرتی جولان کنی — تاهمه مافات راجبران کنی
من تورآگاه سازم ازخطر — تانگوئی بی خبربودم زشر
پندماراگوشوارگوش کن — تاکه قرب شهدیزدان نوش کن
مومنی گویدسخن درهرمقام — تانگردد صبح امیدتوشام

متناسب است در این مقام جوانی از
سعدی معرفی شود

جوانی پاکباز و پاک رو بود — که با پاکیزه روئی در گرو بود
چنین خواندم که در دریای اعظم — بگردابی درافتادند باهم
چه ملاح آمدش تا دست گیرد — میادا اندران حالت به میرد
جوان گفت از میان موج و تشویر — مرا بگذار و دست یار من گیر
چنین گردند یاران زندگانی — زکار افتاده بشنو تا بدانی

منظومه مخمس درمیلاد ابوالفضایل
عباس بن علی (ع) است

امشب است آنشب که فرزند امیرلافتی — گرد روشن دامن ام البنین را از صفا
دارد این مولود یکدنیا فضیلت از خدا — نام او عباس نام آور پور مرتضی
مظهر آیات حق آئینهٔ پروردگار

در شجاعت ثانی حیدر بود در کارزار — در سخاوت وارث پیغمبر عالی تبار
از حیاء و عصمت از مادر گرفته یادگار — باب حاجات محبان در همه لیل و نهار
مظهر آیات حق آئینهٔ پروردگار

بود او در مکتب اسلام فردی بی نظیر — در صف آزادگان دین مشار است و مشیر
آنکه در دانشگه جنگی بود یکتا وزیر — وارث اوصاف حیدر افسری باشد دلیر
مظهر آیات حق آئینهٔ پروردگار

قوت بازوی او چون شاخه شمشاد بود — چشم جادویش بسان تیر در افراد بود
او که در سحر بیان دانشوری استاد بود — از صفای دل میان افسران اوتاد بود
مظهر آیات حق آئینهٔ پروردگار

کس ندیده در جهان مانند عباس جوان — در مقام رزم اندر جبهه چون شیر ژیان
چون علی کرار بی فرار در ایثار جان — باب حاجات محبان ست از پیر و جوان
مظهر آیات حق آئینهٔ پروردگار

دردمندان را دوا از خانه پور علی ست — در جلالت مظهر ذات خداوند جلی ست
صدهزاران معجزات از مرقد او منجلی ست — او سپهسالار شاه دین حسین ابن علیست
مظهر آیات حق آئینهٔ پروردگار

دراد ب بوده است اویکتا ادیب نامدار
گفت من هستم غلام شاهدین او شهریار
مادرم باشد کنیز فاطمه ام الوقار
او برادر را برادر خواند وقت احتضار
مظهر آیات حق آئینهٔ پرودگار

شیعیان امشب شب میلاد پور مرتضی ست
محفل از ماه بنی هاشم ببین جنت فضاست
گویمت حاجت روا بر در گهش شاه و گداست
دوستان را عیدی از عباس در یوم الجزاست
مظهر آیات حق آئینهٔ پروردگار

چون شب قدرست امشب قدردانی میکنند
خیل مداحان ز مدحش در فشانی میکنند
بلبلان در گلستانش نغمه خوانی میکنند
مومنی در مدح او شیرین زبانی میکنند
مظهر آیات حق آئینهٔ پروردگار

درشهادت او شاعر شیرازی وصال میگوید

چون شد بساط آل نبی در زمانه طی
آمد بهار گلشن دین را زمان دی
یثرب ببادرفت ز تعمیر ملک شام
بطحا خراب شد به تمنای ملک ری
سرگشته بانوان حرم گرد شاه دین
چون دختران نعش به پیراهن جدی
آمد بسوی مقتل برهرکه میگذشت
می شست ز آب دیده غبار از عذار وی
بنهاد روی بروی برادرکه یا اخا
دربرکشید تنگ پسر راکه یا بنی

تاسفات از حادثات گذشته و حال

بناکه پایه آن از ستم نهاده شود
بدان که پایه آن کاخ اعتبار ندارد
هر آنکه دید مکافات خویش را از ظلم
بدست خویش شکایت ز روزگار ندارد
بساط زندگی ملتی که روح شهامت
زدست داد دگر تاب کارزار ندارد
اگر برابر سیل فساد سد دیانت
خراب شد احدی قدرت فرار ندارد
مراست بیم سقوط برادران مسلمان
میان این همه یک مرد هوشیار ندارد
هزار حیف کد در مرز کشور اردن
ز چار سو قدمی سیم خواردار ندارد
حصار کشور اسلام بود گوهر ایمان
میان مرد و زن اردن این حصار ندارد
یهود تاج گرفته ست روی خاک فلسطین
چرا که وحدت اعراب اعتبار ندارد
چه رفت مایهٔ ایمان میان اردن وعمان
بجز اسارت و ذلت کس انتظار ندارد
جوان فاضل و حساس بود چون زر خالص
چه شد طلای وجودش جوی عیار ندارد
عجب بجای هنرهای با ظرافت زنها
گرفته رقص و طرب پیکرش از ار ندارد
اسیر نفس شب و روز مست باشد خرم
کسیکه مست بود حال اختیار ندارد

نجات قدس بود آرزوی ملت ایران — بقدس تا نرسد، **قلب او قرار ندارد**
یگانه آرزوی مؤمن [illegible] ت عزّت اسلام — بآرزو نرسد حق افتخار ندارد

قصیده در فضایل امام راستین
امیرالمومنین علیه السلام

امروز در جهان تشیع زامر حق — غوغای شادی است ز نطق بیان حق
گفتا منم بعالم اسلام رهنما — بعد از من است رهبر دین شاه لافتی
نصب خلافت از طرف ذات ذوالجلال — اعلام شد بنام علی محور کمال
میلاد او دلیل بزرگی ست از کسال — شد خانه زاد ذات خداوند ذوالجلال
او در فنون علم و ادب بی نظیر بود — او در مدار علم چه بدر منیر بود
او در نجوم و فلسفه و حکمت و لغات — یکتا اتم شکاف چه حلال مشکلات
او در معالجات روح و روان کو عجیب بود — او در مقام طب و طبابت ادیب بود
او در رموز فقه چه قاضی القضات بود — سرتاسر وجود علی معجزات بود
او در حساب هندسه و علم کیمیا — دانشوری ست نابغه از علم ماسوی
شیخین در جواب سئوالات سائلین — بردر گهش نهاده سر خویش برزمین
هفتاد بار گفت عمر گر علی نبود — اسرار دین نهفته و گومنجلی نبود
ناظم دلش ز فتنه دنیا مکدر است — مفضول شد مقدم فاضل موخر است
این نکته دقیق در اسلام ظاهر است — آنرا که دوستی علی نیست کافر است
دارد امید مومنی از شاه لوکشف — گردد مجاور حرم پاک در نجف

امتیاز مجلس شورای ملی طاغوتی
با مجلس شورای جمهوری اسلامی

این مجلس ها کعبه آمال وطن نیست — یک تن زوکیلانش وکیل تومن نیست
باید که نگون گردد از نو شود آزاد — کین بتکده جز مامن بتهای کهن نیست
تجلیل مومنی از مجلس شورای جمهوری اسلامی :
این مجلس شورا که بود نام وی اسلام — **آمال وطن را کند اصلاح ز احکام**
آنانکه برآرای زن و مرد وکیلند — **با نام خدا مشکل ما را دهند انجام**
از رهبر هشیار بتائید الهی — شام من و تو صبح شده صبح رژیم شام
این آیت عظمای خداوند خمینی — آخر هدفش مجلس شوراست در اسلام
آئین خداوند در این مجلس شورا — باشد هدف مردم دین پرور خوشنام

درنهضت جمهوری‌اسلامی ایـــران اوضاع پریشانی مـــامیشـود آ رام
دردهمه درمان شودای مومنی امــروز روزخوش مستضعــف وبیچـاره وایتا م

درپایان دیوان مناجات باصاحب الزمان(ع)

چراازدیده پنهانی بیاای حجت‌برحق طبیب دردمندانی بیاای‌حجت‌برحق
شده تاریک اوضاع‌زمان‌ازجهل‌ونادانی توآن خورشیدتابانی‌بیاای‌حجت‌برحق
صفابخشاگلستان‌جهانرای جهان آ را توداروبخش قرآنی بیاای‌حجت‌برحق
مللهای جهان درانتظارمصلحی امـا توراباشیعه پیمانی بیاای‌حجت‌برحق
یگانه آرزوی مومنی دیدارت‌ای‌جانـا توشاهنشاه‌شاهانــی بیاای‌حجت‌برحق

پایان

فصـــل دوم

دراین فصل ازمصائب شهداهلبیتع وفاجعه جانگدازکربلاوشهادت سالار شهیدان اباعبدالله الحسین روحی له الفداوشهادت اصحاب واسارت اهل وعیال سیدالشهدابطوراجمال مراثی وقصایدی درج میگردد ، زیرا وسیله‌چاپ برای مجموع منظومه هاو مراثی سینه‌زنی مقدورنیست ، مالا یدرک کله لایترک کله ازجامعه التماس دعادارم .

درشهادت ومصیبت سبط اکبر ،امام‌حسن‌علیه‌السلام

خاموش شدچراغ‌گلستان مصطفی
شاهی که بودنام‌حسن خلق اوحسن
خونیکه‌خورددرهمه عمرازمنافقان
آمدحسین‌برسربالین آن شهید
گفتابرادرازاثرزهر جانگداز
اززهرکشته گشتم وجانم بلب‌رسید
ازآب سوخت این جگرپاره‌پاره‌ام
ازحادثات دهربودمومنی ملول
محبان‌روزماتم‌شدپدیدارجهان‌پرشورو غوغاست

ازجورجعده آن زن بی شرم وبی حیاء
اززهرشدشهیدوجهانی ست درعزا
درطشت ریخت وگفت کجائی تویااخا
گفتاچه شدکه سبزشدآنروی مه لقا
وقت رحیل آمده شدموسم عزا
توهم ززهرتیرشوی کشته‌کربلا
ازتشنگی توکشته شوی دشت نینوا
درماتم حسن وحسین سبط مصطفی
حسن شدکشته اززهرجفاکارپریشان حال زهراست

عزای سبط احمد زین مصیبت بکوه و دشت وصحراست
امام مجتبی فرزند زهرا غریب اندر وطن شد

شهید اززهرا سماء جفاکار ، امام ما حسن شد
دل شوریده زینب از این غم پر از رنج و محن شد

کمان قد حسین از این مصیبت بدست اهرمن شد
مسلمانان امام دوم ما غریب اندر وطن شد

عجب دارم زکجرفتاری چرخ عزیزی خارگردد
نظام ملک دین وکار ملت بسی دشوار گردد

معویه در آئین شریعت همی مختار کرد
هزار افسوس آیات الهی بدست اهرمن شد

شهید اززهرا سماء جفاکار ، امام ما حسن شد
دل شوریده زینب از این غم پر از رنج محن شد

کمان قد حسین از این مصیبت بدست اهرمن شد
مسلمانان امام دوم ما غریب اندر وطن شد

بجای مدح وگفتار فضیلت چرا دشنام گشته
علی آن مظهر علم وحقیقت چرا بدنام گشته

معویه امیرالمومنین وحسن گمنام گشته
زامرزادهٔ هند جگرخوار خطیب اندر سخن شد

شهید اززهرا سماء جفاکار ، امام ما حسن شد
دل شوریده وزینب از این غم پر از رنج ومحن شد

کمان قد حسین از این مصیبت بدست اهرمن شد
مسلمانان امام دوم ما غریب اندر وطن شد

امام مجتبی ازجور اعدا دل خونبار دارد
زگفتار خطیبان در مساجد غم بسیار دارد

ززهر جانگداز ازجور اسماء دل خونبار دارد
در این شب روح پاک سبط زهرا جدا از آن بدن شد

شهید اززهرا سماء جفاکار امام ما حسن شد
دل شوریده زینب از این غم پر از رنج و محن شد

کمان قد حسین از این مصیبت بدست اهرمن شد
مسلمانان امام دوم ما غریب اندر وطن شد

حسین از داغ جانسوز برادر در آه است وفغان است
زهجران برادر خواهر او چه بلبل نوحه خوان است

نبات‌النعش دراطراف بابا تمـــا م کودکان است
توگوئی محشری اندرمدینه‌میان مرد وزن شد

شهیدازز‌هرا سماء جفاکارامام‌ماحسـن شـد
دل شوریده زینب ازاین‌غم‌پرازرنج ومحن‌شد

کمان قدحسین ازاین مصیبت بدست اهرمن شد
مسلمانان‌امام دوم ماغریب انـــد ر وطن شـد

ندیده‌هیچکس‌بعدازشهادت‌شهیدی خارگردد
نشان تیرنعش‌انوراوهمـی دیـــدا ر گردد

کنارمرقدپاک‌پیمبرحسین بی یـــا ر گردد
نشان تیرنعش انوراوهدف اندرکفن شـد

شهیدازز‌هرا سماء جفاکارامام ماحسن شــد
دل شوریده زینب‌ازاین‌غم‌پرازرنــج ومحن‌شد

خداوندا ندانم‌سبط زهراچرا یـــاری نـــدارد
پس‌ازنوشیدن‌شهدشهادت‌مددگاری ندارد

چراآرامگاهش درمدینه هــواداری ندارد
شهیدازز‌هرا سماء جفاکارامام‌ماحسـن شـــد

بس است ای مومنی‌ازاین‌مصیبت‌شرر درانجمن‌شد
بس‌است‌ای‌مومنی‌ازاین مصیبت شر ر درانجمن شد

فاجعه جانگدازروزعاشورا

چرااوضاع عالم‌واژگون ست مگرقتل حسین است
چرادلهاز‌غم‌لبریزخون‌است‌مگرقتـل حسین‌است

چرادرکوه‌وصحرارنگ‌خون‌ست‌مگرقتل حسین‌است
همی‌بینم‌خلل‌درکاف‌ونون‌است مگـر قتل‌حسین‌است

بلی روزعزای شه خوبان حسین است

بلی‌خضراست امالب عطشان‌حسیـن است
بروی خاک سوزان تن عریان حسین است

، بلی روزعزای شه خوبان حسین است ،

محبان‌روزعاشوراست امروزبلی‌محشر بپاشـد
دراین صحرای پرآشوب امروزسرش‌از تن جداشد

به‌بین‌سرهای سرداران عالم بروی نیزه‌ها شد
چرا این دشت‌هرسوجوی خون‌است مگرقتل‌حسین‌است

بلی روزعزای شه خوبان حسین است

بلی‌خضراست‌امالب عطشان‌حسین است
بروی خاک سوزان تن‌عریان حسین است

بلی روزعزای شه خوبان حسین است

چرافوج‌ملک‌باشوروغوغادرآفاق جهان است
حوادثهای گوناگون یارب دراوضاع زمان است

صدای رعدآسازدردودشت خلل درلامکان‌است
چرادرآسمان هارنگ خون است مگر قتل حسین است

بلی‌روزعزای شه‌خوبان حسین است
بلی خضراست امالب عطشان حسین است

بلی روزعزای شه خوبان حسین است

همه‌قدوسیان‌درعرش‌اعلا عزادارند وماتم
همه‌ذرات‌موجودات عالم‌سراسردریم غم

خلیل‌وموسی‌وعیسی‌وآدم‌محمدفخر عالم
توگوئی دیده هادریای خون است

بلی روزعزای شه خوبان حسین است

بلی روزعزای شه‌خوبان حسین است
بلی خضراست امالب عطشان حسین است

یکی‌گویدعلمداررشیدش سرازپیکر جدا شد
یکی گویدجوان نونهالش علی اکبر کجا شد

یکی‌گوید بساط عیش قاسم‌ازاین‌صحرا عزا شد
چرادرخیمه‌زین‌مرکب اوسراسرواژگون است

بلی روزعزای شه خوبان حسین است

بلی روزعزای شه خوبان حسین است
بلی خضراست‌امالب عطشان‌حسین است

خدایادختران‌وخواهران‌حسین شاه شهیدان
همی‌بینم‌نبات‌النعش دورجسدی ایستاده‌حیران

زآه‌کودکان خوردسالش درآن دشت وبیابان
تنی درقتلگه آلوده خون است

بلی روزعزای شه‌خوبان حسین است
بلی خضراست امالب عطشان‌حسین است

دلت‌ای‌مومنی‌درروزعاشورچرادرپیچ وتاب‌است
زجورزاده‌هندجگرخوارجهان در انقلاب‌است

دل گلثوم ولیلاوسکینه‌ازاین ماتم کباب است
چراخورشیدقرصش واژگون است

مگرقتل حسین است

بلی‌روزعزای شه خوبان حسین است
بلی خضراست امالب عطشان حسین است

استغاثه ومناجات ولی عصر
باجدبزرگوارش اباعبدالله
روحی له‌الفدا

بهرصبح‌ومساءاندرعزایت ای شه بطحا
دلم پرشورباشددیده‌گانم ازغمت دریا

نه‌بودم کربلادرروزعاشوراکنم یاری
تورااندرجهاددشمن‌خونخواریاجدا

تویاجدادرآن‌گودال‌درخون‌غوطه‌ور بودی
هزاران‌زخم‌درتن‌داشتی ازجور دشمنها

نه‌بودم‌کربلاتاخواهرت راباخبرسازم
درآنساعت که درافاق‌بوده‌آه‌وانفسا

بسوی‌خیمه‌آمدمرکب توقدقتل گویان
نخواهدشدفراموشم‌حوادثهای‌عاشورا

غمی‌دارم‌زمرگ شبیه‌پیغمبرعلی‌اکبر
دلم‌درآزراز آه دل غمدیده لیلا

علمدارت کنارنهرونهردیگری‌ازخون
روان‌بوده‌است‌ازآن‌قامت‌شمشادبدراسا

نه‌قاسم‌ازبرت‌نه‌عون‌وجعفراندران وادی
شهیدان‌چون‌نبات‌النعش‌بردورجدی پیدا

استغاثه امام‌زمان‌درمقام
نصرت جدش

خداوندادلم لبریزخون‌است زقتل شاه خوبان
حسین‌ابن‌علی‌آن‌مظهرحق‌امام‌حق پرستان

براه‌حق پرستی روزعاشورگذشت از مال‌وازجان
زجانبازی اساس شرع‌رااونهادازعشق بنیـــان
هزارافسوس اندرروزعاشورنبودم بـا توهمدم
حسین‌ای پادشاه حق پرستان ولـی الله اعظم
توهستی‌مظهرآیات‌عظمی‌چرایـــاور نداری
بروی خاک افتادی توعریان مگرمادر نداری
برای سوگواری اندرآن‌دشت مگـــر خواهرنداری
چرااي زاده‌ختم پیمبرکفن دربـــر نـــداری
هزارافسوس اندرروزعاشورانبودم باتوهمدم
حسین‌ای پادشاه حق پرستان ولـی الله اعظم
توگوئی‌سربازجانبازفداکاربـراه دین مســلم
محبان روزعاشوراست امروزعزاداراست عالم
جلال کبریائی ازتوپیداست چـرادر خون طپانی
تن پاک توروی خاک عریان چرابـی سایه بانی
سرپاک توبرنی برق آسادلیـــــل کاروانی
تویاجدادرآن‌گودال گویارفیــــق ساربانی
حسین‌ای پادشاه‌حق پرستان‌ولی‌الله اعظم
توئی سربازجانبازفداکاربراه دیـن مسلـــم
محبان روزعاشوراست امروزعزاداراست عالم
توئی آن مظهرانی‌اناالحق ندا د ر طورداری
توئی آن آفتاب عالم‌افروزجهـــان معمورداری
میان‌خاک وخون درآن بیابان تــن رنجورداری
توگویابالب خشکیده خویش نـدای صورداری
هزارافسوس اندرروزعاشورانبودم باتوهمدم
حسین‌ای‌پادشاه‌حق‌پرستان ولــــی الله اعظم
توئی سربازجانبازفداکاربراه دیـن مســـلم
محبان روزعاشوراست امروزعزاداراست عالم
میان‌خیمه‌گاهت‌خواهرانت سری پـر شوردارند
بلب هریک چه اسرافیل گویاندای صوردارند
هزارافسوس طفلان عزیزت دلــــی رنجوردارند
همه ذرات عالم درعزایت شــب دیجوردارند

حسین‌ای پادشاه‌حق پرستان ولی الله اعظم — توئی سربازجانبازفداکاربراه دین مسلم

محبان روزعاشورااست امروزعزاداراست عالم

تویاجدابراه‌دوست ازعشق دل و دلبربدادی — بغیردوست هیتهای خودراهمه یکسر بدادی

خریدی جان عالم راچه جان علی اکبربدادی — نویدمومنی رادرشفاعت صف محشر بدادی

هزارافسوس اندرروزعاشورانبودم باتوهمدم

حسین‌ای پادشاه حق پرستان ولی الله اعظم — توئی سربازجانبازفداکاربراه دین مسلم

محبان روزعاشورااست امروزعزاداراست عالم

واقعات لیله عاشورابنظم آمده

الهاقادراپروردگاراجهان‌درانقلاب است — زمین امشب نمیدانم خداچرا در التهاب است

چرادرآسمانهاتیرباران زهرسواز شهاب است — مگرامشب خدایازین حوادث شب قتل حسین است

بلی امشب شب قتل حسین است

درافاق جهان بس شوروشین است — شب معراج شاهدین حسین است

زهرسوناله های یاحسین است

شب اسراست معراج حسینی زمین کربلا شد — براق ذوالجناحش برق آساروان‌سوی خداشد

مقام سدره شاه شهیدان درآن‌دشت بلا شد — توگوئی وصل دیداراست امشب ویا قتل حسین است

بلی امشب شب قتل حسین است

درافاق جهان بس شوروشین است — شب معراج شاهدین حسین است

زهرسوناله های یاحسین است

چراامشب درآفاق سموات هوابس تیروتارست — چراامشب همه دلهای یاران خدایا بی قراراست

نمیدانم خروش ازممکنات است ویا ازکردگاراست — نمیدانم درامشب وصل یارست ویا قتل حسین است

بلی امشب شب قتل حسین است

درآفاق جهان بس شوروشین است — شب معراج شاهدین حسین است

زهرسوناله‌ای یاحسین است

حسین آن خسروملک دیانت شهنشاه حجازاست — شب عاشورشاه حق پرستان برازاست ونیازاست

گهی سرگرم درآیات قرآن گهی اندر نمازاست — فراق جسم باجان است امشب ویا قتل حسین است

زهرسوناله‌های یاحسین است

درآفاق جهان بس شوروشین است — شب معراج شاهدین حسین است

زهرسوناله های یاحسین است

زیکسوخواهرغم پرورشراغریق عشق بینم — علمداررشیدافسرشراغریق عشق بینم

زیکسونازپروراکبرشراغریق عشق بینم — غریق بحرعشق ذات یکتاشه بطحا حسین است

بلی امشب شب قتل حسین است

درآفاق جهان بس شوروشین است — شب معراج شاهدین حسین است

زهرسوناله های یاحسین است

شب عاشور مهتاب جهان تاب چه مغرب راسحرکرد — سحرگه شاه رازعشقبازی بذات دادگر کرد

درآنشب رازجانبازی خودراچه تجدید نظرکرد — بگفتاخواهراامشب زتقدیرشب قتل حسین است

بلی امشب شب قتل حسین است

درآفاق جهان بس شوروشین است — شب معراج شاهدین حسین است

زهرسوناله های یاحسین است

توای خواهرامیرکاروانی به طفلان مهربان باش — گهی خاموش وگاهی بافصاحت بگفتار وبیان است

ولی امشب بحق مادرمن خموش اندر فغان باش — ندانندکودکان تشنه‌کامم ، شب قتل حسین است

بلی امشب شب قتل حسین است

درآفاق‌جهان بس شوروشین است — شب معراج شاهدین حسین است

زهرسوناله های یاحسین است

زخرگاه‌حسینی‌جلوه‌حق ویا بدرتمام است — حسین‌امشب میان اهلبیتش بتودیع‌و سلام است

میان‌خیمه امشب واحسیناویا روزقیام است — قیامت روزعاشوراست ، امشب شب قتل حسین است

بلی امشب شب قتل حسین است

درآفاق جهان بس شورشین است — شب معراج شاهدین حسین است

زهرسوناله های یاحسین است

یگانه افسرجانبازاسلام امیرافسران است — علمدارسپهسالارلشکرکشیک وپاسبان است

زغم‌جام‌دل‌زارش‌لبالب‌زآه کودکان است — شب قتل علمدارست امشب ویاقتل حسین است

بلی امشب شب قتل حسین است

درآفاق جهان بس شوروشین است — شب معراج شاهدین حسین است

زهرسوناله های یاحسین است

چرااى‌مومنی‌ازخامه‌خویش جهان مسجود داری — زاحساسات شورانگیزگویا دلی مهجور داری

زسیلاب سرشکت‌ذورقی‌راکنارطور داری — زهرسودرتکاپوی وصال شه خوبان حسین است

بلی امشب شب قتل حسین است

درمصائب علیامخدره زینب کبری(س)است

دخت زهرازینب آن بانوی باشأن ووقار ، زینب والاتبار

آنکه‌رسم‌زندگی آموخت ازباب کبار ، زینب والاتبار

درفصاحت بودزینب یک خطیب نامدار ، زینب والاتبار

درگلستان‌نبی‌زینب‌قرین‌خارشد — ازجفای‌کوفیان‌اوبی‌سروسردارشد

اواسیران‌رادرآن ره یاورو غمخوارشد

روی نعش شاهدین بادیده خونبارشد

دخترشاه نجف شدبی نقاب‌وبی حجاب ، درمیان شیخوشاب

شدسوارناقه عریان میان آفتاب ، درمیان شیخوشاب

دیده اش گریان زجور دشمنان بیحساب ، درمیان‌شیخ‌وشاب
دخت حیدردل غمین‌ازچرخ‌کجرفتارشد ازجفای‌کوفیان‌اوبی‌سروسردارشد
اواسیران رادرآن ره یاوروغمخوارشـــد
درگلستان‌نبی‌زینب قرین‌خـــوارشـــد
زادهٔ سفیان حریمش باهزاران عزوناز ، ای خدای چاره ساز
دختران مصطفی برناقه های بی حجاز ،ای خدای چاره‌ساز
درغم‌مرگ عزیزان دل پرازسوزوگداز ، ای خدای چاره ساز
زینب آن شهزاده‌گانراروزوشب دلدارشد ازجفای‌کوفیان‌اوبی سروسردارشد
درگلستان‌نبی‌زینب قرین خوارشـــد
اواسیران‌رادرآن ره یاوروغمخوارشـــد
گرتوئی‌سردارزینب کوسرت اندرکجاست ، ای رفیق راه‌عشق
گرتوئی آرام‌جانم ازچه جسمت توتیاست ،ای‌رفیق راه‌عشق
خواهرت باکودکان‌بی رهبروبی‌رهنماست ،ای‌رفیق راه‌عشق
خیزازجای برادرخواهرت‌بی یارشد
ازجفای‌کوفیان اوبی سروســردارشـــد اواسیران‌رادرآن‌ره یاوروغمخوارشـــد
باچه‌تقصیری جداکردندراست ازقفا ، ای شهیدراه‌حق
تشنه‌لب گشتی شهیدای زاده خیرالنساء ، ای شهیدراه‌حق
ازچه عریان شدتنت کوجامه آخرکورداء ، ای شهیدراه‌حق
دیده‌گریان ازغم تواحمدمختار شد درگلستان نبی زینب قرین‌خوارشد
ازجفای‌کوفیان اوبی سروسردارشـــد
روی نعش شاهدین بادیده‌خونبارشد
یارسول‌الله‌این شهزاده عالی تبار ، روح وریحان توبود
رهبرخلق جهان وحجت پروردگار ، روح وریحان توبود
غرقه درخون است‌ازظلم یزیدبه شعار ، روح‌وریحان‌توبود
اهلبیت تواسیرفرقه اشرارشـــد درگلستان نبی‌زینب قرین خوارشد
ازجفای کوفیان اوبی سروســردارشـــد
روی نعش شاهدین بادیده‌خونبـــارشد
ای‌برادرمن بسوی شام ویران میروم ، بادوچشم‌خونفشان
جان من اینجاست من باجسم بی جان میروم ،بادوچشم‌خونفشان
تودراین جاخفته من بااسیران میروم ، بادوچشم خونفشان
پای درزنجیروغل درگردن بیمارشـــد درگلستان‌نبی‌زینب قرین‌خوارشد

روی نعش شاهدین با دیده‌خونبارشد

ازجفای کوفیان‌اوبی‌سروسرد ارشد

کوچه سان باکودکان خوردسال ناتوان ، این سفرراطی‌کنم

درچهل منزل روم نه‌آب‌دردستم‌نه‌نان ،این‌سفرراطی‌کنم

نیست یک‌جورحم‌وایمان‌دردل این کوفیان ،این‌سفرراطی‌کنم

تکیه‌گاه‌مادراین‌ره خالق جبارشد درگلستان‌نبی‌زینب قرین‌خوارشد

ازجفای‌کوفیان اوبی سروسردارشد

روی نعش شاهدین‌بادیده‌خونبارشد

دربغل بگرفت زینب درواع آخرین ، درمیان قتلگاه

بادل شوریده خودنعش پاک شاهدین ، درمیان‌قلتگاه

ازوداع دخت زهراشدجهان اندوهگین ، درمیان قتلگاه

حلق‌آن شه بوسه گاه خواهرافگارشد درگلستان‌نبی‌زینب‌قرین‌خوارشد

ازجفای کوفیان‌اوبی سروسردارشد

روی نعش شاهدین‌بادیده‌خونبارشد

درکدامین‌مذهب‌ودین‌دیده‌شداندر جهان

ای خدای لامکان

کعب ونی‌گردد بجای تسلیت برکودکان

ای خدای لامکان

ازجفای کوفیان‌اوبی‌سروسردارشد

ازفراق‌جسم وجان‌اندشت‌پرخوف‌وملال

درزمین‌کربلا

سینه‌شاه‌شهیدان‌قتلگه‌شدپایمال

درزمین کربلا

ازجفای‌کوفیان‌اوبی‌سروسردارشد

شدروان‌زینب بسوی‌کوفه‌باصدگونه‌آه

شدملائک‌نوحه‌گر

ای‌برادرنیست‌مارااندراین‌صحراپناه

شدملائک نوحه‌گر

ازجفای‌کوفیان‌اوبی‌سروسردارشد

خواهران بی برادرراسوار اشتران

ای خدای لامکان

روی اجسادشهیدان لاله‌گون‌رخسارشد

درگلستان‌نبی زینب قرین خوارشد

روی نعش شاهدین بادیده‌خونبارشد

محشری‌شدآشکاراقامت‌زینب هلال

درزمین‌کربلا

آخرین‌دیدارزینب باشه اخیارشد

درگلستان‌نبی‌زینب قرین خارشد

روی‌نعش شاهدین بادیده خونبارشد

هرزمان میکرداونعش برادررانگاه

شدملائک نوحه‌گر

مومنی رازین‌مصیبت‌خانه خونبارشد

درگستان‌بنی‌زینب قرین خوارشد

روی‌نعش شاهدین بادیده‌خونبارشد

درمصائب زینب کبری (س)

دخت حیدر مظهر زهرای اطهر زینبست
آنکه در دین خدا ناموس اکبر زینب است
مهرانور زینب است
مهرانور زینب است
آنکه زنهای جهان را هست رهبر زینبست
آنکه با شد در سخن مانند حیدر زینبست
مهرانور زینب است
مهرانور زینب است

آنکه سرتا پا بود مانند مادر زینب است

مظهر شرم و حیا محبوب داور زینبست
ازجفای کوفیان شد بی برادر زینبست
دربیابان بلا بی یار و یاور زینبست
آنکه از جور زمان شد خار و مضطر زینبست
آنکه در سودای عشق خالق حی ودود
آنکه از نطق و بیان گوی بلاغت را ربود
زادهٔ زهرا بدی
زادهٔ زهرا بدی
آنکه یکتا بود در اسلام در گفت و شنود
کیست در یکتا پرستی در قیام و در قعود
زادهٔ زهرا بدی
زادهٔ زهرا بدی

شافع روز جزا مانند مادر زینب است

مظهر شرم و حیا محبوب داور زینبست
ازجفای کوفیان شد بی برادر زینبست
دربیابان بلا بی یار و یاور زینب است
آنکه از جور زمان شد خار و مضطر زینبست
کیست در اسلام از زنها بعفّت تاجدار
کو که با شد در شرافت صاحب شان و وقار
زینب والا تبار
زینب والا تبار
آنکه در کرب و بلا گشته مقامش آشکار
کیست از مرگ عزیزان کربلا شد داغدار
زینب والا تبار
زینب والا تبار

آنکه دارد روز و شب قلب پر آذر زینبست

مظهر شرم و حیا محبوب داور زینب است
ازجفای کوفیان شد بی برادر زینبست
دربیابان بلا بی یار و یاور زینب است
آه از جور زمان شد خار و مضطر زینبست
آنکه در بحر جلالت گوهر یکتا بدی
آنکه در پاکیزگی چون مریم عذرا بدی
زینب کبری بدی
زینب کبری بدی
آنکه نامش در شمار علم الاسماء بدی
کیست آن دختر که به از مادرش حوا بدی
زینب کبری بدی
زینب کبری بدی

خواهری کو دیده داغ شش برادر زینبست

مظهر شرم و حیا محبوب داور زینبست
ازجفای کوفیان شد بی برادر زینبست
دربیابان بلا بی یار و یاور زینبست
آه از جور زمان شد خار و مضطر زینبست

آنکه‌دارد درجهان حسن‌خورشید جمال | درجهان‌مانند زینب‌کیست‌درعزوجلال
ای محبان زینب است | ای‌محبان‌زینب است
درمقام علم‌وتقوی‌کیست‌دارای کمال | آنکه‌دارد دراسیری دل‌پرازخون‌ملال
ای محبان زینب است | ای‌محبان‌زینب است

دراسیری‌روبروبارا سانورزینبست

مظهرشرم‌وحیامحبوب‌داورزینبست | ازجفای‌کوفیان شدبی برادرزینب‌است
دربیابان‌بلابی‌یاروریاورزینبست | آه‌ازجورزمان شدخاروم‌ضطر زینب است
کوکه‌باشدچون‌حسین‌درعشق‌یزدان‌پاکباز | کوکه‌باشد درجهان‌دین‌چه‌شاه‌یکه‌تاز
خواهرغم پرورش | خواهرغم‌پرورش
کوکه‌داردناله‌جانسوزچون شاه حجاز | کوکه‌باشدطایربشکسته‌پرچون‌شاهباز
خواهرغم پرورش | خواهرغم‌پرورش

آنکه‌اندرکوفه داردشوردیگرزینبست

مظهرشرم‌وحیامحبوب‌داورزینب است | ازجفای‌کوفیان‌شدبی‌برادرزینب است
دربیابان‌بلابی یاروریاورزینب است | آه‌ازجورزمان شدخاروم‌ضطرزینب‌است
آنکه‌تاروزقیامت یاحسین‌گویاستی | آنکه‌نامش‌دردل‌احباب غم افزاستی
دخترزهراستی | دخترزهراستی
آنزن دریادل‌اندربحرغم‌شیداستی | چشمگریانش‌چه‌جوی‌خون‌روان هرجاستی
دخترزهراستی | دخترزهراستی

هم‌سفردرشام‌وکوفه‌بابرادرزینب است

مظهرشرم‌وحیامحبوب‌داورزینب‌است | ازجفای کوفیان شدبی‌برادرزینب‌است
دربیابان بلابی‌یاروریاورزینب است | آه‌ازجورزمان‌شدخاروم‌ضطرزینب‌است
آنکه ازداغ‌عزیزان‌روزدرنزدش‌شبست | آنکه‌ذکرش درهمه‌احوال‌یارب‌یاربست
ای‌محبان‌زینب است | ای‌محبان‌زینب‌است
آنکه‌ازجورزمان‌لازال‌درتاب وتبست | وارث‌آلام پیغمبر بدوران کوکب است
ای محبان زینب است | ای‌محبان‌زینب است

شافعت‌ای مومنی درروزمحشرزینبست

مظهرشرم‌وحیامحبوب داورزینبست | ازجفای‌کوفیان‌شدبی برادرزینبست
دربیابان‌بلابی‌یاروریاورزینبست | آه‌ازجورزمان‌شدخاروم‌ضطرزینبست

درمدح عباس بن علی(ع)

شاخص عالم یگانه‌آیت اعظم | مظهرپروردگارحی قدیرست

غوث زمان باب حاجت است ابوالفضل — کشور اسلام را نخست وزیر است
روح حسین وروان احمد مرسل — خلق جهان را پناه گاه ودبیر است
موی تووالليل وروی تووالشمس — دست تودست خدای حی قدیر است
ای بفدای رخ توآدم وعالم — محوجمالت شها صغیر وکبیر است
هرکه بیامد به آستان کریمت — فیض برد چونکه در آستان کبیر است
یک نظرت کیمیا کند تن ما را — کن نظری بروجود ما که حقیر است
قلب توای مومنی زیک نظر او — زنده شود چونکه آفتاب منیر است

مرثیهٔ سینه زنی

عباس درمعرکه کارزار فرزانه سردار بود — پورعلی زاده ام البنین میرعلمدار بود
دراثر دانش وفضل وکمال زبده الا سرار بود — آنکه درمعرکه کربلا شهید کفار شد

غرقه بخون میرعلمدار شد — آه حسین بیکس وبی یار شد
پیکر پاکش چه بخون می طپد — خون بدل حیدر کرار شد

مظهرلولاک امیرسپاه شهره آفاق بود — درراه جانبازی راه خدا فرزانه مشتاق بود
عالم ذرباشه دنیا ودین هم عهدومیثاق بود — درروز عاشورا زشوق لقا طالب دیدار شد

غرقه بخون میرعلمدار شد

یاللعجب باهمه داغ وفراق نعره زدل برکشید — زحمله اش عقل وشعور حواس از سر دشمن پرید
علاقه از مال زمنال ومقام یکسره از دلبرید — گوئی بدریای آب دُرّ گهربار شد

غرفه بخون میرعلمدار شد — آه حسین بیکس وبی یار شد
پیکر پاکش چه بخون میطپد — خون بدل حیدر کرار شد

مهرووفاداری ومردانگی آثار ایمان بود — عباس درمعرکه کربلا چون ماه تابان بود
خشک لب از شریعه سوی حرم همی شتابان بود — آنروز از حمله پور علی گوئی شب تار شد

غرقه بخون میرعلمدار شد — آه حسین بیکس وبی یار شد
پیکر پاکش چه بخون میطپد — خون بدل حیدر کرار شد

برای دیدار عزیزان خویش آن خلف بوتراب — بسوی خیمه شد روان باشتاب تاکه کند حفظ آب
مشک تهی گشت وجدا دست شد از بدن آنجناب — زصدر زین روی زمین نعش آن یگانه سردار شد

غرقه بخون میرعلمدار شد — آه حسین بیکس وبی یار شد
پیکر پاکش چه بخون میطپد — خون بدل حیدر کردار شد

حسین شاهنشه دنیا ودین مصیبت از سرگر — بقتلگاه آن تن صدچاک را چه جان در برگرفت
برادرا مرگ تو امید را از من وخواهر گرفت — اسلام از شهادتت یا اخا غریب بیار شد

غرقه بخون میر علمدار شد
آه حسین بیکس و بی یار شد

رسم وفاداری و اسرار عشق بدفتر روزگار
زافسر نامور رزمجو مانده بسی یادگار

پور علی زاده ام البنین نامور نامدار
مومنی از اراد تش روز و شب ز عشق سرشار شد

غرقه بخون میر علمدار شد
آه حسین بیکس و بی یار شد

پیکر پاکش چه بخون می طپد
خون بدل حیدر کرار شد

در شهادت طفل شیرخوار
علی اصغر است

روز عاشورا حسین بهر وداع خواهران
سوی خیمه باز گردید از قتال کوفیان

کودک ششماهه اشرا برگرفت و شد روان
گفت ای قوم آخر این سبط رسول اطهر است

کوفیان این طفل عطشانم علی اصغر است

آیة الله بزرگ است و عزیز داور است
نوگل بستان احمد نور چشم مادر است

در کدامین مذهب و آئین سزاوار است این
آل طاها تشنه لب باشند در این سرزمین

وحش و طیر و دیو و دد سیراب از ماء معین
کودک ششماهه ام از تشنگی در آذر است

کوفیان این طفل عطشانم علی اصغر است

آیه الله بزرگ و عزیز داور است
نوگل بستان احمد نور چشم مادر است

کوفیان کشتید یاران و عزیزان مرا
زآتش کین سوختید آخر گلستان مرا

قطره آبی دهید این طفل عطشان مرا
این گل پژمرده ام از بوستان حیدر است

کوفیان این طفل عطشانم علی اصغر است

در گلستان دیانت نوگلم اصغر بود
غنچه نشگفته اش از تشنگی بی پر بود

از عطش پستان مادر خشک و چشمش تر بود
طفل بی شیرم بدریای ولایت گوهر است

کوفیان این طفل عطشانم علی اصغر است

آیة الله بزرگ ست و عزیز داور است
نوگل بستان احمد نور چشم مادر است

برگلوی اصغرش تیر جفا تا پر رسید
چاک شد حلقوم گوئی تیغ سر تا سر رسید

لب گشود آن غنچه چون آن تیر بر خنجر رسید
در منای دوست این کودک ذبیح دیگر است

در ره عشقت خدایا عون و جعفر داده ام
از جوانان عزیز و یار و یاور داده ام

قوت جان و دلم را چون برادر داده ام
اکبر از لیلای مضطر از رباب این اصغر است

کوفیان این طفل عطشانم علی اصغر است

آیه الله بزرگ ست و عزیز داور است
نوگل بستان احمد نور چشم مادر است

روی دست باب از تیر جفا سیراب شد
همچه ماهی در کنار آب بی شاداب شد

ازغمش دریای خون از دیده‌ها حباب شد سیل اشک از دیدگان ما درغم پرورست
کوفیان این طفل عطشانم علی اصغراست

مومنی درراه عشقت یاحسین حیران بود خامه‌اش بشکست وعقل اندرسرش جولان بود
این چه رسم عاشقی است این چه رسم عاشقی ست
همچه مجنون وارد راین بزم سرگردان بود رامورسم عاشقان را مورسم دیگرست
این چه رسم عاشقی ست این چه رسم عاشقی است
کوفیان این طفل عطشانم علی اصغراست

درشهادت علی اکبرعلیه السلام

درره عشق ووفا شاه شهیدازسرگذشت باهزاران امتحان ازشبه پیغمبرگذشت
ازعلی اکبرگذشت ازعلی اکبرگذشت
ازغزال مشک موز آن کاکل عنبرگذشت درغم مرگ علی اکبرعزا ازسرگرفت
ازعلی اکبرگذشت غرقه درخون نعش اکبرراحسین دربرگرفت
مادرش لیلای مضطرازغمش معجرگرفت آه ازفرق سرش تا بروان خنجرگرفت
آنکه سرتا پا بود مرات فخرکائنات گوی سبقت را ربود ازهرجهت ازممکنات
اکبرنیکوصفات اکبرنیکوصفات
داردا وازخلقت خودمعجزات باهرات درمقام رزم اذن ازسبط پیغمبرگرفت
اکبرنیکوصفات غرقه درخون نعش اکبرراحسین دربرگرفت
مادرش لیلای مضطرازسرش معجرگرفت آه ازفرق سرش تا بروان خنجرگرفت
زاده شاه شهیدان شدبرون ازخیمه گاه طعنه میزدنوررخسارش همی برمهروماه
چهره‌اش مانندماه چهره‌اش مانندماه
گوئیا گردیدپیغمبربرا بربا سپاه رزمگاه ازجنگ او آماده محشرگرفت
چهره‌اش مانندماه غرقه درخون نعش اکبرراحسین دربرگرفت
مادرش لیلای مضطرازسرش معجرگرفت آه ازفرق سرش تا بروان خنجرگرفت
مادرغم پرورش درخیمه با آه وفغان درمناجات ست باذات خدای لامکان
ای خدای مهربان ای خدای مهربان
بارالها باشد این شبیه پیمبرنوجوان درمیان خیمه با حال دعا معجرگرفت
ای خدای مهربان غرقه درخون نعش اکبرراحسین دربرگرفت
مادرش لیلای مضطرازسرش معجرگرفت آه ازفرق سرش تا بروان خنجرگرفت
گوئی آن نوخط جوان چون حیدرکرار بود درشجاعت وارث پیغمبرمختار بود
حافظ اسرار بود حافظ اسرار بود

کشته‌ها چون پشته‌ها زآن تیغ آتشبار بود
حافظ اسرار بود
مادرش لیلای مضطر از سرش معجر گرفت
سوی خیمه شد روان از تشنگی بیتاب بود
دیده‌اش خوناب بود
شاه نشان از آب کوثر داد و شاداب بود
دیده اش خوناب بود
مادرش لیلای مضطر از سرش معجر گرفت
مادر غم پرورش گفتا نقاب از رخ برار
ای جوان نامدار
یاد آرند از خداوند و رسول تاجدار
ای جوان نامدار
مادرش لیلای مضطر از سرش معجر گرفت
گوئیا شق القمر در کربلا شد آشکار
از جفای روزگار
ناتوان شد روی خاک افتاد با حال فگار
از جفای روزگار
مادرش لیلای مضطر از سرش معجر گرفت
روح از جسم علی بر آسمان پرواز کرد
آه از دل برکشید
عالمی را زین مصیبت با غمش دمساز کرد
آه از دل برکشید
مادرش لیلای مضطر از سرش معجر گرفت

لیک از سوز عطش تاب از کفش یکسر گرفت
غرقه در خون نعش اکبر را حسین در بر گرفت
آه از فرق سرش تا بروان خنجر گرفت
بهر تسکین عطش جویای آب از باب بود
دیده اش خوناب بود
در ملاقاتش حسین تودیع را از سر گرفت
غرقه در خون نعش اکبر را حسین در بر گرفت
آه از فرق سرش تا بروان خنجر گرفت
شاید از نور رخت گردند کوفی هوشیار
ای جوان نامدار
مادر از سوز دلش او را چه جان در بر گرفت
غرقه در خون نعش اکبر را حسین در بر گرفت
آه از فرق سرش تا بروان خنجر گرفت
راس آن شهزاده منشق شد ز دست نابکار
از جفای روزگار
کربلا از این مصیبت سبقت از محشر گرفت
غرقه در خون نعش اکبر را حسین در بر گرفت
آه از فرق سرش تا بروان خنجر گرفت
شاه دین در مرگ اکبر نوحه را آغاز کرد
آه از دل برکشید
مومنی آهی کشید عمامه را از سر گرفت
غرقه در خون نعش اکبر را حسین در بر گرفت
آه از فرق سرش تا بروان خنجر گرفت

درمصائب صدیقه طاهره (س)

روح پیغمبر یگانه بانوی دنیا و دین
فاطمه آن مظهر آیات رب العالمین
فاطمه کو دختر پیغمبر است
آیت عظمای ذات داور است
کس ندیده در جهان مانند زهرا با حیا

زهره زهرای اطهر شافع روز پسین
آنکه در عز و شرافت مرتضی را همسر است
شافع احباب روز محشر است
یازده معصوم را او مادر است
اوست در پاکیزگی مانند مریم در صفا

شدکتاب وصف اوقرآن ومداحش خدا
فاطمه کودختر پیغمبر است
آیت عظمای ذات داور است
آنکه آدم رانجات ازعلم الاسماء بدی
آنکه دراوصاف نیکوبهترین زنها بدی
فاطمه کودختر پیغمبر است
آیت عظمای ذات داور است
آنکه باشد باحجاب وباکمال وباشرف
صدهزاران جوردیدازامتان یاللاسف
فاطمه کودختر پیغمبر است
آیت عظمای ذات داور است
زن مگومردست درمیدان عشق کردگار
آنکه دارد ازخدای خویش نقش افتخار
فاطمه کودختر پیغمبر است
آیت عظمای ذات داور است
آنکه گردیدازوجودش آسمانها برقرار
باشداویکتن زاصحاب کساء دراعتبار
فاطمه کودختر پیغمبر است
آیت عظمی ذات داور است
آنکه دربحرشرافت گوهریکتا بدی
آنکه ازجورزمان درآه وواویلا بودی
فاطمه کودختر پیغمبر است
آیت عظمای ذات داور است
حق زهرا غصب شدازملک میراث پدر
رودخون جاری نمودازدیده هاشب تاسحر
فاطمه کودختر پیغمبر است
آیت عظمای ذات داور است
کس ندیده درجهان مانندزهرا داغدار
کیست آن زن روزوشب دارددوچشم اشکبار
فاطمه کودختر پیغمبر است
آیت عظمای ذات داور است
آه آه ازسوزآه بی قرارفاطمه

کیست آن بانوکه ازحواوهاجربرتر است
شافع احباب روزمحشر است
یازده معصوم رااومادر است
آنکه نامش عرش حق رازینت الافزا بدی
آنکه درکانون فرهنگی زنی دانشوراست
شافع احباب روزمحشر است
یازده معصوم رااومادر است
آنکه داردامتیازات ازسلف تاازخلف
آنکه صورت نیلی وبشکسته پهلوازدر است
شافع احباب روزمحشر است
یازده معصوم رااومادر است
داده درراه محبت درّهای شاهوار
آنکه اکسیروجودش کیمیای احمر است
شافع احباب روزمحشر است
یازده معصوم رااومادر است
درمقام صبراوشدخیمه دین استوار
آنکه دردنیادلیل وشافع اندرمحشر است
شافع احباب روزمحشر است
یازده معصوم رااومادر است
آنکه دراسرارخلقت آیت عظما بدی
ضرب سیلی عمرزیبارخش نیلوفر است
شافع احباب روزمحشر است
یازده معصوم رااومادر است
استخوان پهلویش بشکست آخرضرب در
ازفراق باب گریان ودلش درآزر است
شافع احباب روزمحشر است
یازده معصوم رااومادر است
آنکه بوده روح پیغمبرچه شدبی اعتبار
آنکه فرزندش شهیدازز هرقوم کافر است
شافع احباب روزمحشر است
یازده معصوم رااومادر است
آه آه ازرودچشم اشکبارفاطمه

آه ازدرددل بی اختیــارفاطمـــه | کیستآن‌زن‌ازفراق‌جسم‌وجانش‌محشراست
فاطمه کودخترپیغمبرست | شافع احباب روزمحشراست
آیت عظمای‌ذات داورست | یازده‌معصوم‌رااومادرســت
مومنی‌دروصف‌زهراعالمی شیداکنـــی | درعزاوماتمش‌ازدیده‌خون‌دریاکنـــی
هرزمان‌ازخامه‌خونبارعـــاشوراکنـــی | کیست‌ازآه درونش‌محشراندرمحشرست
فاطمه‌کودخترپیغمبرست | شافع احباب‌روزمحشرست
آیت‌عظمای‌ذات‌داورست | یازده‌معصوم‌رااومادرست

شاعرقدیمی‌میگوید

زن مگومردآفرین روزگــــــــار | زن مگـــوبنت‌الجلال ام الوقـــــار
زن مگوخـــاک درش عـــرش بریـــن | زن مگـــودســت خـــداد رآستیـــن

درروداع سالارشهیدان‌بااهل‌و
عیال‌وخواهـــران

درروداع‌آخرین‌گفتاحسین‌آنشاه‌خوبان | روزعاشورابزینب‌خواهرامنماتوافغا ن
بعدقتل‌من‌توئی‌خواهرپرستاریتیمـــان | خواهرامخراش صورت‌حق ذات‌داورمن

صبـــرکن ای خواهـــرمن

خواهرغم‌پرورمن‌یادگـــارمـــادرمن | درهمـــه غـــــــم یـــاورمـــن
گفت‌زینب‌ای‌برادرای شهنشاه‌حجازم | بعدمرگت ای‌برادربایتیمانت‌چه‌ساز م
درفراقت ای‌برادردرغم‌وسوزوگدازم | خونشودجاری‌زهجرانتوجاناازدوعینم

یاحبیبی یاحسینم

سبط فخرعالمینم | ای‌امام‌نشئتینم | ازغمت درشوروشینم

درمقام‌تسلیت‌گفتاحسین‌ای‌جانخواهر | بعدمرگ‌مادرت‌مجروح‌دیدی‌راس حیدر
صبرکردی‌درفراق‌مجتبـــی ازحکم‌داور | درمیان‌قتلگاه‌مجروح‌بینی پیکـــرمـــن

صبرکن ای خواهرمـــن

خواهرغم‌پرورمن | یادگارمادرمن | درهمه‌غم‌یاورمن

گفت زینب یاحسین‌ای‌پادشاه‌تاجدارم | بعدمرگ‌والدین‌شاهاتوبودی افتخارم
درفراق‌مجتبی‌جاناتوبودی‌غمگســا رم | کوچه‌سازم‌بعدتوای یادگاروالدینـــم

یاحبیبی‌یاحسینم

سبط فخرعالمینـــم | ای امام نشئتینم | ازغمت‌درشوروشینم

شاهدین گفتا یگانه مزد در دربار باری — خواهرا صبر و تحمل بایدت هم بردباری
بهر تسلیم و رضای خواهرا منما توزاری — چون به بینی روی نی در روز عاشورا سرمن

صبر کن ای خواهرمن

خواهر غم پرورمن — یادگار مادرمن — درهمه غم یاورمن

گفت زینب ای برادر مونسم شبها تو بودی — اندرین دنیا یگانه گوهر یکتا تو بودی
درمیان قوم عدوان ملجاء و ماوی تو بودی — روی نی بینم چه سان راس تو ماه مشرقینم

یاحبیبی یاحسینم

سبط فخر عالمینم — ای امام نشئتینم — ازغمت در شور و شینم

بعد تودیع حرم آن پادشاه ملک ایمان — شد روانه درجهاد دشمنان در حفظ قرآن
خواهر غم پرورش دنبال آن شه سینه کوبان — گفت ای خواهر برو درخیمه حق مادرمن

صبر کن ای خواهرمن

خواهر غم پرورمن — یادگار مادرمن — درهمه غم یاورمن

گفت زینب ای برادرمن فدای حسن خویت — کن تحمل تا به بینم سیر من روی نکویت
درازای مادرم بوسم دمی زیر گلویت — ترکنم لعل لبت جانا زآب هردو عینم

یاحبیبی یاحسینم

سبط فخر عالمینم — ای امام نشئتینم — ازغمت در شور و شینم

گریه منما ازفراق ای خواهر غم پرورمن — در تمام شهرها همراه تو آید سرمن
هرکجا غائب شوم جان تو جان دخترمن — در محیط شام اندر طشت زرینی سرمن

صبر کن ای خواهرمن

خواهر غم پرورمن — یادگار مادرمن — درهمه غم یاورمن

مومنی هم جوی خون جاری کند از دیدگانش — در وداع شاه مظلومان شرر آمد بجانش
ماتم زینب شده تجدید از شرح بیانش — درصف عقبا بود حشر تو با حشر حسینم
یاحبیبی یاحسینم سبط فخر عالمینم — ازغمت در شور و شینم

وصایا و سفارش امام حسین (ع)
بازینب (س) درحال وداع

حسین آن پادشاه ملک ایمان — پس ازمرگ عزیزان وجوانان
بسوی خیمه آمد بادل وجان — بود خواهر وداع آخرمن

توهستی خواهر غم پرورمن

بیا بنشین دمی اندربرمن — توباشی یادگار مادرمن

مکن زاری بحق داورمن

بودامروزروزوصل جانان　　　بودامروزروزعهدوپیمان
براه‌دوست جانبازی ست آسان　　　توباشی غمگسارویاورمن

توهستی‌خواهرغم‌پرورمن

بیابنشین دمی اندربرمن　　　توباشی یادگارمادرمن

مکن‌زاری بحق داورمن

توهم‌خواهردراین ره کاروان باش　　　یتیمانرادراین ره پاسبان باش
کفیل کودکان درآب ونان باش　　　مشوغافل زحال دخترمن

توهستی‌خواهرغم‌پرورمن

بیابنشین‌دمی اندربرمن　　　توباشی یادگارمادرمن

مکن‌زاری بحق داورمن

پس‌ازمرگم مکن خواهرتوافغان　　　توهستی پایگاه دین وایمان
مکن درداغ من مویت پریشان　　　علیل ست عابدین مضطرمن

توهستی‌خواهرغم پرورمن

بیابنشین دمی اندربرمن　　　توباشی یادگارمادرمن

مکن زاری بحق داورمن

مرابینی بروی خاک عریان　　　تن پاکم بخون خویش غلطان
مکن برروی نعشم آه وافغان　　　زچادرسایه بان کن پیکرمن

توهستی خواهرغم پرورمن

بیابنشین دمی اندربرمن　　　توباشی یادگارمادرمن

مکن‌زاری بحق داورمن

چه بینی اکبرم راغرقه درخون　　　نیایدمادرش‌ازخیمه بیرون
زخون ماشوداین دشت جیحون　　　میاازخیمه بیرون خواهرمن

توهستی خواهرغم پرورمن

بیابنشین دمی اندربرمن　　　توباشی یادگارمادرمن

مکن‌زاری بحق داورمن

بیایدروی نعش من سکینه　　　زندگاهی به سرگاهی به سینه
مباداجان سپاردآن حزینه　　　چه باشدنازپروردخترمن

توهستی خواهرغم پرورمن

بیابنشین دمی اندربرمن　　　توباشی یادگارمادرمن

مکن زاری بحق داورمن

براه دوست طفل شیره خوارم　　　فداگرددبراه کردگارم
زعشق دوست درغم پایدارم　　　توباشی‌درمصائب یاورمن

توهستی خواهرغم پرورمن

بیابنشین دمی اندربرمن توهستی یادگارمادرمن

مکن زاری بحق داورمن

تودرکوفه نداری غمگساری بروی ناقه عریان سواری

مبادادربردشمن بزاری بودهمراه توهرجاسرمن

توهستی‌خواهرغم‌پرورمن

بیابنشین دمی‌اندربرمن توباشی یادگارمادرمن

توای خواهرامیرکاروانی نداری‌دراسیری آب ونانی

توباطفلان خرابه میهمانی بودراسم غذای دخترمن

توهستی خواهرغم پرورمن

بیابنشین دمی اندربرمن توباشی یادگارمادرمن

مکن‌زاری بحق داورمن

رقیه درخرابه ازفراقم شودگریان زتوگیردسراقم

دهدجان درخرابه‌زاشتیاقم بگیردروی دامانش سرمن

توهستی خواهرغم‌پرورمن

بیابنشین دمی‌اندربنرمنن توباشی یادگارمادرمن

مکن‌زاری بحق داورمن

تودرراه خداثابت قدم باش توباصبروتحمل دمبدم باش

مبارزباستمکاروستم باش رقم شدنام تودردفترمن

توهستی‌خواهرغم‌پرورمن

بیانشین دمی اندربرمن توباشی یادگارمادرمن

مکن‌زاری بحق داورمن

خداوندابراهت سربدادم زعشقت اکبرواصغربدادم

چه جان عباس نام آور بداد م شفیع مومنی شدمادرمن

توهستی خواهرغم‌پرورمن

بیابنشین‌دمی اندربرمن توباشی‌یادگارمادرمن

مکن زاری بحق داورمن

درشهادت حضرت مسلم‌ابن‌عقیل

شوم‌افسرده آنساعت که بینم عزیزی خارگردد

شودروحم ملول ازشهریاری‌که اوبی یارگردد

گلی پژمرده‌بینم ازحوادث که درگلزارگردد
دلم لبریزخون گرددچه بینم تنی بردارگردد
هزارافسوس اندرکوفه مسلم غریب وناتوان است
غریب وبیکس وبی یارویاوراسیرکوفیان است
بشهرکوفه ازشمشیراعداشهیداین مهمان است
تن‌پاکش به روی خاک عریان سرش اندرسنان است
هزاران لعن برآن قوم مکارچراپیمان شکستند
دوصددشنام برکوفی غدارچراپیمان شکستند
شده مهمان به کوفه بیکس ویارچراپیمان‌شکستند
تن پاکش شده ازتیغ صدپاره چراپیمان شکستند
هزارافسوس اندرکوفه مسلم غریب وناتوان است
غریب وبیکس وبی یارویاوراسیرکوفیان است
بشهرکوفه ازشمشیراعداشهیداین مهمان است
تن پاکش بروی خاک عریان سرش اندرسنان است
شب آخردرآن کاشانه زن به رازست ونیازاست
عجب شهری است درآن شهریکزن فقط مهمان نوازاست
ولی سرگرمی مسلم درآن شب‌به‌قرآن‌ونمازاست
مناجاتش درآن شب باخدای حکیم چاره سازاست
هزارافسوس اندرکوفه مسلم غریب وناتوان است
غریب وبیکس وبی یارویاوراسیرکوفیان است
نه تنهاکوفیان پیمان‌شکستندبسی ظلم وجفاشد
زسنگ وچوب دندانش شکستندبسی ظلم وجفاشد
توگوئی غافل ازروزالستندبسی ظلم وجفاشد
بلی آنقوم مغرورندومستندبسی ظلم وجفاشد
هزارافسوس اندرکوفه مسلم غریب وناتوان است
غریب وبیکس وبی یارویاوراسیرکوفیان است
بشهرکوفه‌ازشمشیراعداشهیداین مهمان است
تن پاکش بروی خاک عریان سرش اندرسنان است
عجب شهری است ازرفتارکوفی بسی ظلم وجفاشد
درآن کشورعلی آن مظهرحق شهیداشقیاشد
زشمشیرمنافق ریش پاکش زخون سرحناشد
میادرکوفه ای سبط پیمبربمن جوروجفاشد

هزارافسوس اندرکوفه مسلم غریب وناتوان است
غریب وبیکس وبی یارویاوراسیرکوفیان است
بشهرکوفه ازشمشیراعدا شهیداین مهمان است
ازاین ماتم محبان مومنی راهمی جان برلب آمد
خداوندا تومیدانی که روزم ازاین ماتم شب آمد
دل زارم زجسم بی سراوپرازتاب وتب آمد
تقاضای وصالم برمزارش به یارب یارب آمد
هزارافسوس اندرکوفه مسلم غریب وناتوان است

درمقام پذیرائی واحسان بایتام ویاری ازطفلان مسلم

درجهان غافل مشوازراه احسان بریتیم
هست این دستورازذات خداوند حکیم
زانکه طفل بی پدرداردل اندوهگین
مرحمی بگذاربرزخم دل او ای رحیم
گرشودازضرب سیلی نیله گون رخساراو
درغضب آیدخداولرزه درعرش عظیم
گربودرحم ومروت درتوازلطف خدا
خرم وخندان بوددرظل احسانت یتیم
بوداندرمحبس ابن زیاد بدسیر
کودکان مسلم امادل پرازتشویش وبیم
مدت یکسال درزندان دوطفل بی گناه
خون دل بود غذا محروم ازبادونسیم
نه درآن زندان انیسی بودنه فرش وچراغ
پاسبانی بودآنانرادرآن زندان ندیم
آن دوطفل نازپروربادل اندوهگین
گاه میگفتند یاجداوگاهی یاحکیم
ای خدای مهربان ای پادشاه لامکان
زین قفس آزادکن ماراتوبالطف عمیم
گشته باب ماشهیدومادرمادروطن
ازفراق مادوکودک درداوقلب دونیم
ازقضای جهان آن پاسبان بودآشنا
شیعه آل علی بوده است باقلب سلیم
گفت ای نوباوه گان ازخاندان کیستید
روزوشب داریدرازی باخداوندعلیم
گفت ابراهیم ماازدوده پیغمبریم
احمدمختارجدماست بالطف کریم
گفت خاکم برسرای شهزاده گان باوفا
وقت عذرآوردن ست استغفرالله العظیم
دست آنانراگرفت وازقفس آزادکرد
زین عمل آزادشداوازعقوبات جهیم

مرثیه سینه زنی درمصیبت طفلان مسلم ابن عقیل (ع)

پاسبان ماکودکان ازدودهٔ پیغمبریم
مادوتن ازدودمان بوتراب وحیدریم

عرش حق رالنگریم | عرش حق رالنگریم
باب مامسلم شهیدکوفه دورازمادریم | مادراین زندان غریب وبیکس وبی‌یاوریم
عرش حق رالنگریم | عرش حق رالنگریم

پاسباناشدیتیمی دردبی درمان ما | پاسباناکن ترحم برتن وبرجان ما
یابرای قوت ماآورتو آب ونان ما | یابرای راه حق بگشادرزندان ما
پاسبان‌بیدارشدازخواب غفلت‌بارشد | بهرآنشهزادگان‌سردادوپس‌سردارشد
ذکرش استغفارشد | ذکرش استغفارشد
جان نثاران دوکودک بادل هشیارشد | خواستارعفوراازخالق جبارشد
ذکرش استغفارشد | ذکرش استغفارشد

بلبلان باغ دین راازقفس آزاد کرد | قلب زارکودکان راشادکرد
مزدروزواپسین رایادکرد | اواساس مهررابنیادکرد
دربیابان بلا تاصبح‌سرگردان شدند | پابرهنه در میان خارهاپنهان شدند
ناامیدازجان شدند | ناامیدازجان شدند
سوی صیاداجل پروازازجولان‌شدند | درشب آخربکوخ یکزنی مهمان شدند
ناامیدازجان شدند | ناامیدازجان شدند

ازقضاآن‌بانوی نیکوسیر | مهربانی کرداز‌شب تاسحر
همچه جان بگرفت آنانرابه بر | گوئیاشدیک طبیب دادگر
آه آه چون حارث بیدادگرازدررسید | رازهای روح پروررا‌چه ازبسترشنید
کودکان زاررابالین یکدیگربدید | ازجفای آن شقی گویاقیامت شدپدید

خانه شدبیت الحزن گلهاقرین خارشد

ضرب سیلی نیله گون رخسارشد | درملالت احمدمختارشد

دیده گریان حیدرکراراست

آه جانسوزیتیمانرانشدآخراثر | سرجداگشتنداز‌شمشیرمردبدسیر
ای‌خدای دادگر | ای خدای دادگر
زین‌مصیبت‌جمله ذرات عالم‌نوحه‌گر | مادران‌کودکان‌اندرمدینه خون جگر
ای‌خدای دادگر | ای‌خدای‌دادگر

پیکرشهزادگان بی سرمیان آب شد

دیدگان مصطفی خوناب شد | لرزه دارکان شیخ وشاب شد

جوی خون ازدیده اوآب شد

راس پاک کودکان زادهٔ خیرالنساء ، آن لعین بی حیا

برددرنزدعبیدالله شقی الاشقاء ، آن لعین بی‌حیا

تازروسیمی بدست آرد شودکامشروا ، آن لعین بی حیا
نه‌دلش‌خوف‌مجازات‌ونه‌شرمی‌ازخدا ،آن‌لعین‌بی حیا
زان عمل نوع بشررااوقرین عـارکـرد
دیدگان شیعه راخونبـارکرد   رخنه دردین شهابـرارکـرد
نوگلان رااوفـدای خـــارکـر د
مرقدشهزادگان مسلم نیکوسیر ، درجواریکدیگـر
درکنارجسرشدقبردوطفل‌بی‌پدر ،درجواریکدیگر
زان فضاگشته مزورشیعیان نوحه‌گر ،درجواریکدیگر
مومنی‌ازاین‌مصیبت دل‌غمین‌ودیده‌تر ،درجواریکدیگر
مدفن طفلان مسلم قبله اصحاب شد
مرکزشورعزای جمله احبـاب شد   قلب زهرادرغم آن کودکان‌بی‌تاب‌شد
دیده گریان درکنارجسرشیخ وشاب‌شد

درمصیبت باب الحوائج موسی کاظم علیه‌السلام

مخزن‌اسراریزدان حجت کون ومکـانـم
رهنمای مسلمیـن ورهبرخلـق جهانـم
حامل علم‌خداوندودلیـل انـس وجانـم
مظهرقرآن وسبـط خاتـم پیغمبرانـم
آیت حق موسی کاظم اساس شرع ودینم
من امام هفتمینم‌سبط‌خیـرالمرسلینـم
شافع روزپسینـم پایه عـرش برینـم
هرکه محویارشدهرجاست‌معراجش همان‌است
خواهی آن عرش عـلا یامحبس‌زندانیانست
گاهی آن معراج بطن حوت وگاهی‌آسمانست
هرکجاگشته مقدرآن بهشت جاودانسـت
محبس هرون بودمعراج این روح غمینم
من‌امام‌هفتمینم سبط فخرالمرسلیـم
شافع روزپسینـم پایـه‌عرش بـرینـم
خلوت ازاعدای دین وعزلت ازاغیار دارم
درسحررازدرون باخالـق جبـاردارم

شکوه هاازززندگی ازجوراین غدار دارم
درددل ازهجرفرزندانخودبسیار دارم
سجده‌گاهم‌گوشه‌زندان‌ومن‌خلوتگزینم
شافع روزپسینم پایه عرش برینم
لذت قربم زلذات جهان مهجوردارد
گوشه‌زندان مراازوصل حق رنجور دارد
گرچه این محبس جلیسم صدهزاران‌حور دارد
شافع روزپسینم پایه عرش برینم
به به‌این زندان مراازشردنیاد دور دارد
لیک صدافسوس دورازاهلبیت طاهرینم
من امام هفتمیم سبط خیرالمرسلینم
شافع روز پسینم پایه عرش برینم
مظهرپروردگاروفیض بخش ممکناتم
آگه ازاسرارخلقت درجهان ازششجهانم
حجت الله زمان سرچشمه آب حیاتم
زاده زهرای اطهرسبط فخرکایناتم
حافظ شرع مبین ورهنمای مسلمینم
من امام هفتمینم سبط خیرالمرسلینم
شافع روزپسینم پایه عرش برینم
ای خداوند کریم ای دادخواه کون وامکان
رفت ازکف صبروطاقت ازجفای قوم عدوان
ای شفابخشا ندارد مرحمی این درد هجران
جزوصال دوست درخلدبرین وباغ رضوان
شوق دیداریپمبرآرزوی آخرینم
من امام هفتمینم سبط خیرالمرسلینم
شافع روزپسینم پایه عرش برینم
آه آه ازظلم هرون جفاکیش بداختر
شد شهیدازرهرکین نوردل زهرای اطهر
تاسه روزآن نعش روی جسربوده دربرابر
باب حاجات محبان حضرت موسی بن جعفر
مومنی آخرشفیع توبروزواپسینم

من امام هفتمینم سبط خیرالمـــــرسلینـــم

شافع روزپسینـم پایـه عرش بــــــرینـــم

درمصائب امام هشتم (ع)

مرقدشاه‌خراسان قبلـه احبــاب شد باغ دین تاحشرزان‌ماه‌معین‌سیرآبشد

بوستان احمدی‌برگ وبرش شاداب شد هرزمان‌آیات حق‌زان‌آستان‌آیدپدیـد

شدامام هشتمین درطوس بی یاروحید

آه‌شاهدین رضاازجورمامون‌شدشهیـد ازمدینه‌بهردیدارش‌تقی از دررسید

درفراق باب گویم جامه ماتم درید

رهبردین‌وامام مسلمین سبط نبـــی حجت پروردگارست وبودنامش علـی

اشهرالقاب‌اوباشدرضاحق راولـــی زاده‌موسی‌کاظم مظهرذات مجیـــد

شدامام هشتمین‌درطوس بی یاروحید

آه شاهدین رضاازجورمامون‌شد شهید ازمدینه بهردیدارش تقی ازدررسیـد

درفراق باب گویم جامه ماتم درید

آنکه‌بوده‌حامی‌قرآن‌وشرع مصطفــی آنکه‌بودحافظ دین شیعیانرارهنمـــا

آنکه‌جدش احمدومامـش بودخیرالنسا آنکه علمش بوده ازاسرارقرآن‌مجیـد

شدامام هشتمین درطوس بی یاروحید

آه شاهدین رضاازجورمامون‌شدشهیـد ازمدینه‌بهردیدارش تقی ازدررسیـد

درفراق باب گویم جامه ماتم درید

سبط موسی‌آیت‌حق‌زبدة الاســراربود رهبردین‌ازلسان احمدمختـاربـو د

آنکه‌دردانشسرادانشورهشیـــاربـود شدشهیدزهرکین‌ازجورمامون‌پلیـــد

شدامام‌هشتمین‌درطوس بی یاروحید

آه شاهدین‌رضاازجورمامون شدشهیـد ازمدینه‌بهردیدارش تقـی ازدررسید

ازفراق باب گویم جامه ماتم درید

آنکه غواص ست دردریای‌علم کردگار آنکه‌درمیدان‌اهل‌فضل‌بوده شهسـوار

محفل دانشوران گشته مقامش‌آشکـار آخرازهرجفاشدازحیاتش نامیـــــد

شدامام‌هشتمین درطوس بی یاروحید

آه شاهدین رضاازجورمامون‌شدشهید ازمدینه بهردیدارش تقی ازدررسیـد

ازفراق باب گویم جامه ماتم درید

صدهزاران معجزات ازحضرتش‌دیداربـود روزمعراجش توگوئی لیله الاسراربود

درمیان‌اهل‌دانش نقطه پرگاربـــو د آه‌اندرطوس شدنورامامت ناپدیـــد

شد امام هشتمین درطوس بی یاروحید

آه شاهدین رضا ازجورمامون شد شهید　　　ازمدینه بهردیدارش تقی ازدررسید

دردم آخر تقی آمد ببالین پدر　　　برگرفته جسم بابش را چه جان خود به بر

گشت آن فرزند ازداغ پدرخونین جگر　　　شد تزلزل عالم اسلام زآن رکن رشید

شد امام هشتمین درطوس بی یاروحید

آه شاهدین رضا ازجورمامون شد شهید　　　ازمدینه بهردیدارش تقی ازدررسید

ازفراق باب گویم جامه ماتم درید

آه آه آن جسم لاهوتی بزیرخاک شد　　　زان مصیبت جمله ذرات جهان غمناک شد

ازغمش درخلد گریان خواجه لولاک شد　　　خواهرش معصومه گریان ست باحزن شدید

شد امام هشتمین درطوس بی یاروحید

آه شاهدین رضا ازجورمامون شد شهید　　　ازمدینه بهردیدارش تقی ازدررسید

ازفراق باب گویم جامه ماتم درید

مومنی را آرزوی مرقدش اندرسرست　　　درسرش سودای عشق آن یگانه رهبرست

حاجتش توفیق دنیاونجات ازمحشراست　　　ای خدای مهربان منما امیدم ناامید

شد امام هشتمین درطوس بی یاروحید

آه شاهدین رضا ازجورمامون شد شهید　　　ازمدینه بهردیدارش تقی ازدررسید

ازفراق باب گویم جامه ماتم درید

واقعه وحادثه اربعین اباعبدالله الحسین روحی له الفدا

برادرخواهرت بایکجهان غم بدیدارت رسیدم

من ازشام ای برادرباد وصد غم بدیدارت رسیدم

برادرباهزاران دردوماتم بدیدارت رسیدم

چراشوروعزا این سرزمین است

مگرامروزروزاربعین است

بلی زینب زغم اندوهگین است　　　شهید ازجورکوفی شاهدین است

غبارآلود ختم المرسلین است

بروزاربعین محشربپا شد زسوزوآه زینب

توگوئی محشراندرکربلا شد زسوزوآه زینب

برای شیعه تجدید عزا شد زسوزوآه زینب　　　شکسته بال زین العابدین ست

مگرامروزروزاربعین است

بلی زینب زغم اندوهگین است　　　شهید ازجورکوفی شاهدین است

غبار آلود ختم المرسلین است

در این صحرا صدای اصغر آید جهان پرشوروغوغاست

باستقبال لیلا اکبر آید جهان پر شوروغوغاست

بدیدارت برادر خواهر آمد جهان پرشوروغوغاست

در این جا قتلگاه شاه دین است

مگر امروز روز اربعین است

بلی زینب زغم اندوهگین است شهید از جورکوفی شاه دین است

غبار آلود ختم المرسلین است

برادر در اسیری با یتیمان ملامتها شنیدم

من از کرب وبلا تا شام ویران بیابانها دویدم

برادر در همه احوال راءست بروی نیزه دیدم

دل زارم ز آه آتشین است

مگر امروز روز اربعین است

بلی زینت زغم اندوهگین است شهید از جورکوفی شاه دین است

غبار آلود ختم المرسلین است

یزید ظالم شوم بداختر بما جوروجفا کرد

چگویم زاده هند جگرخوار به آل مصطفی کرد

زد او چوب جفا برراءس پاکت نه شرمی ازخدا کرد

حجاب صورتم از آستین است

مگر امروز روز اربعین است

بلی زینب زغم اندوهگین است شهید از جورکوفی شاه دین است

غبار آلود ختم المرسلین است

زدیدارت رقیه درخرابه بداد جان بجانان

نهاده بررخ ماهت لب خویش نموده آه وافغان

در آن ویرانه محشرگشت برپا ز آه ما اسیران

دلم ازمرگ این دردانه توبسی اندوهگین است

مگر امروز روز اربعین است

بلی زینب زغم اندوهگین است شهید از جورکوفی شاه دین است

غبار آلود ختم المرسلین است

کنار مرقد شاه شهیدان قیامت آشکار است

بروز اربعین قلب پیمبر زماتم پارپار است

دل زهرازدود آه زینب دراین جاشام تاراست

پریشان حال زین العابدین اســــــت

مگرامروزروزاربعین است

بلی زینب زغم اندوهگین است شهیدازجورکوفی شاهدین اســت

غبارآلود ختم المرسلین است

مرایادی ز روزاربعین شد به هنگام زیارت

هوای وصل یارنازنین شد مـرا روی ارادت

عجب شورونوا آن سرزمین شد درآن سال زیارت

روان مومنی باغم عجیـــــــن است

مگرامروزروزاربعین است

بلی زینب زغم اندوهگین است شهیدازجورکوفی شاهدین است

غبارآلودختم المرسلین است

آخرین شهید فاجعه طف

حضرت رقیه بنت الحسین است

خرابه گشته جای کودکان درشام ویران کجائی ای پدرجان

بیابنگربجان زارمادرکنج زندان کجائی ای پـــدرجان

چراازماجداگشتی چه شدآن مهرواحسان

دراین ویرانه ذکرش یاحسین است عزاوماتمت در نشئتین اســـت

رقیه ازغمت درشوروشین است

ندارم یک انیسی درخرابه بیانزدم پدرجان

نباشدغیرغم ماراانیسی بیانزدم پـــدرجان

نباشدمامنی جزآه وافغان بیانزدم پد رجان

ازاین ماتم فغان درخافقیـــــن اســـت

دراین ویرانه ذکرش یاحسین است

تورابابارقیـه نورعیـــــن اســت

رقیه ازغمت درشوروشین است

یزیدظالم شوم بداخترزراه جورعـــدوان

نمودخواهران وکودکانت دراین ویرانه مهمان

نه شمع ونه چراغ ونه اثاثی نه آبی هست ونه نان

بیای شمع محفل نوربخشاکه نام توحسین است

در این ویرانه ذکرش یاحسین است

تورا بابا رقیه نورعین است

رقیه ازغمت درشوروشین است

بلی ازآه جانسوزرقیه یزید شوم غدار

شده بیدار وظاهرکرد اوراازآن ماتم خبردار

یتیمی ازحسین درخواب دیده پدر را ،گشت بیدار

زهجران پدر درشوروشین است

در این ویرانه ذکرش یاحسین است

تورا بابا رقیه نورعین است

رقیه ازغمت درشوروشین است

زنورراس سالارشهیدان خرابه گشت روشن

رقیه آن سرآلوده خون را نهاده روی دامن

بگفتا ای پدرجانم فدایت ازین دیدار و دیدن

زهجران توخون درهردوعین است

در این ویرانه ذکرش یاحسین است

تورا بابا رقیه نورعین است

رقیه ازغمت درشوروشین است

چرا بابا یزید شوم کافربما جوروجفاکرد

چرا درکربلا خولی سرت راازجورخود جداکرد

چرا ریش تورا شمر ستمگرزخون سرحناکرد

خموش آن بلبل باغ حسینی زدیدار حسین است

در این ویرانه ذکرش یاحسین است

تورا بابا رقیه نورعین است

رقیه ازغمت درشوروشین است

زمرگ دخت سالارشهیدان مصیبت تازه ترشد

دل زینب زفقدان رقیه زغم خون درجگرشد

توگوئی شورشی درشام ویران زهرسوی وگذرشد

امید مومنی اندرشفاعت زفرزند حسین است

در این ویرانه ذکرش یاحسین است

تورا بابا رقیه نورعین است

رقیه ازغمت درشوروشین است

این چندبیت درشهادت امام صادق جعفرابن‌محمدسلام‌الله‌علیه‌است

شیعیان امروزروزماتم است　　رفت ازماطاقت وصبروقرار

شدشهیدازز‌هر، سبط مصطفی　　رهبرماصادق عالی تبار

درجهان علم نامش جعفراست　　مذهب ماشدزعلمش‌پایدار

رهبراسلام ازدارفنـــا　　رفت وجابگرفت درداالقرار

ازوفاتش مرغ وماهی درغم است　　نیست‌عرش وفرش رادیگرقرار

درتمام‌محفـــل اسلامیـــان　　مردوزن‌دارندچشم اشکبـا ر

این مصیبت زآسمان سنگین‌تراست　　شدخمیده قامت خوردوکبار

ماه شوال است عاشورای دیـن　　درعزای شهریـــارتاجدا ر

درجهان دین ودانش فرد بـــود　　چون پدربگرفت تاج افتخار

بودانشگاه اودریـــای علـــم　　تشنگان رادادآب خوشگوار

چهارهزارازمردم.دانش طلـــب　　درره دین گشته‌صاحب‌اختیار

آن‌جوان نوخط پرمغز وجـــوش　　بهره ورگردیدازآن شهریـــار

شد هشام‌ابن حکم محبـــوب او　　درمقام فضل بوده نامـدار

گرچه خورشید ادب گرده غروب　　ازفروغش روشن هر شهرودیار

مومنی درماتم سلطان دیـــن　　دل پریشان است چشمش اشکبار

فصل سوم

دراین فصل مجموعهٔ ازاشعاردانشمندان شهیرازفردوسی وعطاروسعدی شیرازی وحافظ وملای رومی وخاقانی ونظامی وقسمتی ازقصایدشعرای جدیدرا از کتب آنان استخراج نموده بودم وروی علاقه‌به ادبیات درلوح حافظه ثبت بوده و درمقام شاهد گفتاردرتبلیغات تشریحا گفتمیشد واثرات آن درشنوندگان کاملا محسوس بوده‌است ،مخصوصادرقسمتی ازاشعارکه باحکایات تاریخی تضمین بوده درمستمعین اثرات ذهنی میگذاردودرلوح نفس‌آنان نقش می بندد ، ازاینکه آن آثارادبی که درلوح حافظه ثبت ودرزیرخاک پس ازارتحال مدفون خواهدشد لازم دانستم دراین فصل درج وچاپ گرددتا مداحان وخوانندگان بسهولت ازاثار ادبی بهره ورگردندودرمحافل دینی شنوندگان نیزاستفاده نموده وهم جمع آورنده وتالیف کننده رابذکرخیریادفرمایند .

من سلک طریقایطلب فیه علماسلک اللهبه طریقاالی الجنه

سرمایه عیش جاودانی علم است	شایسته‌اساس زندگانی علم است
اسباب ترقی بشردرعالم	تنهاوفقط اگربدانی علم است

شیخ مصلح الدین سعدی درمقام سیروسلوک میگوید :

چه مردرهرواندرراه حق ثابت قدم گردد
وجود غیرحق درچشم توحیدش عدم‌گردد

کمربندد قلم کرداروسردرپیش ولب برهم
بهرحرفی که پیش آیدتبارک چون‌قلم‌گردد

زچوگان ملامت نادرآنکس روی برتابد
که درراه خداچون گوی سرتاسرقدم گردد

ستمگیران سلطان را در این میدان کسی بیند

که پیشانی کند چون میخ و همچون نعل خم گردد

تو خواهی نیک و خواهی بد کن امروز ای پسر کاین جا

عمل گر بد بود ور نیک بر عامل رقم گردد

غمی خورکان بشادیهای بی اندازه انجامد

چه بی عقلان روند دنبال آن شادی که غم گردد

مبین کز ظلم جباری کم آزاری ستم بیند

ستمگر نیز روزی کشته تیر ستم گردد

در این گرداب بی پایان منه باد شکم بر دل

که کشتی روز طوفان غرقه از باد شکم گردد

بسعی ای آهنین دل مدتی بادی بکش کاهن

بسعی آئینهٔ گیتی نما و جام جم گردد

سعدی شیرین سخن در مقام سعی میگوید :

مردان بسعی ورنج بجائی رسیده اند

ای بی هنر کجا رسی از نفس پروری

با شیر مردیت سگ ابلیس صید کرد

ای بی هنر بمیر که از گربه کمتری

درمیان این دو حیوان عداوت طبیعی است ولی دیده نشده که گربه درچنگال سگ گرفتار گردد چه قدر انسان باید هشیار و بیدار باشد که در دام و چنگ شیطان دشمن بزرگ دچار و گرفتار نگردد :

هر که او عصیان کند شیطان شود	کو حسود دولت نیکان شود
آن شیاطین چون حسود کهنه اند	یکزمان از رهزنی غافل نینند
دیو چون عاجز شود از فتنان	استقامت جوید او از انسیان
هر که خود جان برد و شد در این بلند	نوحه میدارند آن دو رشک منه
هردو میخوانید دندان حسد	برکسی که داد دیب او را خرد

مرحوم سید نعمت الله جزائری در کتاب زهر الربیع حکایت شیرینی دارد ، پیر مرد صورتا صالحی دید جمعی درختی را می پرستند ، عازم شد درخت را قطع کرد شیطان بصورت انسانی در آمد و مانع شد جنگ تن به تن آغاز شد ، پیر بر ابلیس

غلبه‌کردواراده قتل اوکردشیطان گفت من‌تاقیامت مهلت داده هستم وقتل من برای‌توسودی‌ندارد‌مراآزادکن من هرروزصبح درزیرسجاده تودودرهم میگذارم یک هفته بوعده‌خودعمل کردوبعدشهریه راقطع کرد ، پیرعصبانی شددرمرحله‌دوم درقطع درخت ابلیس براوغلبه کرد ، پیردراین منازعه وکشتی دوم‌علت مغلوب شدن خودراپرسیدابلیس گفت مردان‌خدادرراه خدادرجهادبرمن غالب هستند ولی من بردنیاپرستان همیشه‌غلبه دارم ، شاعرگرانمایهٔ دیگری حکایت شیرینی دارد :

ابلیس شبی رفت ببالین جوانی	آراسته باشکل مهیبی سروبررا
گفتاکه‌منم مرگ اگرخواهی زنهار	بایدبگزینی تویکی‌زین سه خطررا
یاآن پدرپیرخودت رابکشی زار	یابشکنی ازخواهرخودسینه وسر را
یاخودزمی ناب بنوشی دوسه ساغر	تاآنکه بپوشم زهلاک تونظررا
گفتاپدروخواهرمن سخت عزیزند	هرگزنکنم نیت بد این دونفر را
لیکن چه به‌می دفع شرازخویش‌توانم	می‌نوشم‌وازخویش‌کنم‌دفع خطررا
جامی دوسه نوشیدوچه‌شدغره‌زمستی	هم‌خواهرخودرازدوهم‌کشت‌پدررا
ای‌کاش‌شودخشک‌بن‌تاک خداوند	زین‌مایهٔ شرحفظ کندنوع بشررا

دکترفهیم‌السلطنه ایرانی دکترمسیحی راباسه نکته ازفلسفه‌اسلامی مسلمان کرد ، اول اثردعامانندا‌ثردارد ، دوم آب انگورتاثلثان نشود ، مستی اوروست سوم طبق بیان علی علیه‌السلام موجودات آسمانهامانندموجودات کرهٔ زمین هستند ، دکترمسیحی اثردعارامنکربودازمسافرت‌اروپادرمراجعت درجنگل مازندران خودبصداع خطرمرگ که مقدمه سکته بوده ، ازدعای دردسرکه دردقبرکوچک‌یادداشت دفع دردسرنموده‌ودرمسافرت ازرشت درقریه‌ودهستانی ازکتاب مجمع البحرین عالم دهاتی خطی‌که چهارصدسال تاریخ آن جلوترازکشف اروپائی هاازموجودات آسمانهابوده‌وازرساله مرجع تقلیدقدیمی تاریخ آن چندین سال مقدم ازکشف مکروب پاستوربوده است درمسافرت دکترمسیحی‌از فلسفه‌احکام اسلام مسلمان شد ، سعدی میگوید :

نه گیتی پس‌ازجنبش آرام یافت

نه سعدی سفرکردتاکام یافت

حدیث علی علیه‌السلام درعالم بالا

ان هذه النجوم فی‌السماء مداین مشعل المداین الذی فی‌الارض ، حدیث در کتاب مجمع البحرین لغت کوکب است ، اشعارمولا علی علیه‌السلام درفلسفه سفر

تغرب عن الاوطان فی طلب العلا
فسافرفضی الاسفارخمس فوائد
تفرح هم واکتساب معیشه
وعلم واداب وصحبته ماجد

سعدی میگوید :

قضارامن وپیری ازفاریاب
رسیدیم درخاک مغرب باب
مرایکدرم بود برداشتند
بکشتی وباپیربگذاشتند
مراگریه آمدز تیمارجفت
بران گریه قهقه بخندید وگفت
مخورغم برای من ای پرخرد
مراآنکس آرد که کشتی برد
بگستردسجاده بروی آب
خیال سن پنداشتم یاکه خواب
زمدهوشیم دیدآنشب نخفت
نگه بامدادان به من کردوگفت
عجب ماندی ای یادفرخنده رای
تراکشتی اورد مارخدای
چرااهل معنی بدین ننگرند
که ابدال درآب و آتش درند
پس آنانکه درذکرمستغرقند
شب وروزدرعین و حفظ حقند

درسفراول خراسان که تاریخ آن فراموش شددرمراجعت واردمنزل حاج آقا مهدی دررشت خاطرهٔ دارم که ازجهت مداحان وگویندگان مفیداست حاجی مزبورمیگویدسه کرامت بزرگ ازاباعبدالله الحسین روحی له الفدادارم ، یک برادرم پس‌ازبیماری تیفوس لال شداوراددرکربلا پایگاه حسین دخیل بستم علاوه ازشفاقریحه شعری یافت ، دیوان متعددی داردوتخلص شاعرانه او "الکن" است دوم درسال مجاهدین باجمعی جوانان برای تاسیس مشروطه ازرشت به‌تهران رفتم وبواسطهٔ متعه خانمم مریض به سوزاک مبتلاشدم ، ازمداوای زیادبهره ور نشدم درایام عاشوراکه همه ساله درخانه‌رشت مجلس عزابرپاست درشب عاشورا برای شفامتوسل شدم وازآب طشت که استکان شسته میشدومضاف نبودتطهیر کردم وآن آب موجب صحت گردید ، سوم دریکی‌ازایام عاشورادرشب شهادت سالارشهیدان که درچائی دادن‌به واردین وعزاردارهاقندکافی نبودودراثربسته بودن بازارتهیه آن کمبودممکن نبودباکمبود قندمعادل سه هزارنفرراچائی با آن قندکفاف کرد .

اشعارذیل ازدیوان مرحوم طلوعی رانکوئی‌رحیم‌آبادی

غمی بجزغمت ای یادغمگزارندارم
غمی بجزغمت ای یارغمگزارندارم
بهیچ چیزبدورفلک نیازندارم
بملک ومال جهان آرزوو آز ندارم
مپرس‌حال دلم راکه دل نوازندارم
به هردودست دلم راگرفته بازندارم
حسین مگوی بگوپادشاه کشورهستی
یگانه گوهردریای پرزگوهرهستی
اگرغلط نکنم درگشای شش درهستی
خطاب آمدش هردم ز بینش مصدرهستی
که عاشقی چه توبی باک وپاکباز ندارم
شهاتوئی بره دوست جسم‌وجان دادی
چه جان عزیزترازاکبرجوان دادی
تودستهای برادربارمغان دادی
به نیزه تکیه سپس پندگوفیان دادی
دیگرعنان سخن زین‌مقام بازندارم

نه‌باکسی زشماکوفیان قتـــــال نمودم
نه قتل نفسی نمودم نه نهب مال نمودم
نه من حرام خدارایکی حلال نمـــودم
چه بدعتی ست که دردین ذوالجلال‌نمودم
مگربه قبله‌اسلامیان نمـــــازندادم
گناه کاراگربودکشته شـدسپـــــه من
چه‌جرم بودباین‌کودکان بـــی‌گنه مـــن
که بانگ العطش‌آیدهمـــی زخیمه‌گه‌مـــن
سپاه کوفه کشائیــدازفرنـــــگ ره من
دیگربملک عـــرب کوفیـــان نیازندارم
شکست ماتم‌عباس ای سپـه کمـرمـــن چه جسم اکبرمن‌پاره‌پاره‌شدجگرمـــن
ره اردهیدبگیـریم‌براه‌خویش سرمـــن برم‌به‌روم‌وفرنگ این عیال‌دربدرمـــن
هوای شام سریثرب حجازندارم

حکایت مصاحبهٔ‌حقیرباجوان‌تهرانی درشهسواربنام واحدی که درتهران خیابان استامبول دکان کاسبی داشت ، گفت درشب تاسوعای حسین علیه‌السلام‌که در مسجدمخبرالدوله هدایت عزاداری داشتیم ، مردارمنی که دکان مجاورداشـت دارای یک فرزنددرحال بیماری اودکترهاجواب دادندوازمن تقاضای توسل کرد ومن باووعده دادم ودرشمع خانه مسجددرموقع روشن کردن شمع گفتم ، ابـــا عبدالله من‌باین مردارمنی قول شفای فرزنداوراداده ام تورابحق مادرت زهـرا سلام اله علیهاازخداشفای بچه اورابخواه ، بیمارهمانشب صحت وشفاگرفـــت پدرومادروبسته‌گان آن مرد ارمنی همه اسلام آوردند ، ازخدمت گذاران مسجـد میباشند .

سعدی‌درمقام‌شفای‌سلطان‌بیمار
ازدعای‌پارسامیگوید :

الاتا بغفلت نه خسبـی کـــه نــو م حرام ست برچشم ســـالار قـو م
غم زیردستان بخـــورزینهـــــار به ترس اززبـردستـــی روزگـــا ر
نصیحت چه‌خالی‌بوداز‌غـــــرض چه داروی تلخ ست دفـــع مـــرض
یکی راحکایت کننـــدازملـــوک که بیمارئی رشته کردش چــه د و ک

چنانش بیانداخت ضعف جسد — که می بردبرزیردستان حسد
ندیمی زمین ملک بوسه داد — که ملک خداوندجاوید باد
دراین شهرمردی مبارک دم است — که درپارسائی چه اوئی کم است
نرفته ست هرگز ره ناصواب — دلش روشن ودعوتش مستجاب
بخوان تابخواند دعائی براین — که رحمت رسدزآسمان برزمین
بفرمودتامهتران خدم — بخوانند پیرمبارک قدم
برفتندوگفتندوآمدفقیر — تن محتشم درلباس حقیر
بگفتادعائی کن ای هوشمند — که دررشته چون سوزنم پای بند
شنیداین سخن پیرخم بوده پشت — به تندی برآورد بانگی درشت
که حق مهربان ست بردادگر — به بخشای وبخشایش حق نگر
دعای منت کی بودسودمند — اسیران محتاج درچاه وبند
توناکرده برخلق بخشایشی — کجابینی ازدولت آسایشی
ببایست عذرخطاخواستن — پس ازشیخ وصالح دعا خواستن
شنیداین سخن شهریارعجم — زشرم وخجالت برآمدبه هم
بفرمودتاهرکه دربند بود — بفرمانش آزادکردندزود
جهان‌دیده‌بعدازدورکعت نماز — بداوربرآورددست نیاز
که ای برفرازنده‌ٔ آسمان — ابه‌جنگش گرفتی به صلحش بمان
بلی‌همچنان بردعاداشت دست — که رنجورافتاده برپای جست
بفرمودگنجینه گوهرش — فشاندندبرپاوزبرسرش
ازآن جمله دامن بیفشاندوگفت — حق ازبهرباطل نشایدنهفت

مجله‌نویس اسلامی درتهران درحال حیات عیسی ابوحسین علت شفای او را پرسیدگفت دربیمارستان پاریس که بیماری سل مزمن داشتم وازحیات مایوس شدم نذرکردم درصورت شفاازمالیه خودبیمارستان مجهزی برای فقرای‌مسلول بسازم درشب کسی درکنارتختخواب دست روی بدنم گذاردوبعدفرمودای‌عیسی ابوحسین آقامیفرمایدخوب شدی ولی نذرت رافراموش نکن ، بیمارپرسیدتو کیستی آقاکیست ، گفت من عباس ابن علی آقاهم حسین(ع) است ، صبح از بیمارستان مرخص شدم درعکس آخریه مراسالم دیدند ، پاپ رادربیمارستان دربرابرمعجزهٔ اسلام خواستند ، پاپ گفت بزرگان اسلام مانندمسیح شفامیدهند هزاران فلسفه وحکمت واثرات مادی ومعنوی دراسلام وقرآن وائمه‌گرامی است

دین اسلام بودمایه تنظیم جهان تاقیامت کنداز خلق کفایت قرآن
روی این پایه هرآن سقف نگرددویران روی این مایه هرآن صنف نه بند ددگان
هرکه این جاده پیمودنگرددگمراه
معجزباقی پیعمبرماقرآن است زقوانین وی آبادهرآن ویران است
دوری ودشمنیش مایهٔ هر خسران ست خودچنین منکراین معجزه سرگردانست
به پیش قدمش راه نبیندازچاه
ایکه گفتی بنه این نسخه پوسیده کنار گرتورانسخه عالی ترازاین ست بیار
بازدیده وبنمای بس استظهار گرهمه خلق جهان یکسره گردندت یار
عاجزآئیدزآوردن یک بسم الله

شاعر:
عاجزآئیدزآوردن یک بسم الله
دیگری ازشاعرجدیدمیگوید:

قرآن کلام صامت پروردگارماست قرآن زهرجهت سبب افتخارماست
قرآن چراغ روشن شبهای تارماست قرآن بزرگ شافع روزشمارماست
قرآن زهرکتاب سماوی سرآمدست قرآن بنای محکم دین محمداست
قرآن بخوان که رهبریت برجهان کند نی آنچنان که روی جهیمت روان کند
قرآن بساکساکه دادبرزبان کند نیزاودهان کشایدلعنت برآن کند
هرکس که خواندقاری قرآن نمیشود هرکس که شدمسلمان، مسلمان نمیشود
این مصحفی که منشاء عزوعلای ماست یاللعجب چه گشت که خارازجفای ماست
مامبتلای غفلت اومبتلای ماست سرمایه گدائی هربینوای ماست
افتادهست درکف یک مشت مرده خوار خوانندش ازبرای گدائی بهرمزار
توراة نسخ گشت بدینگونه خارنیست انجیل این چنین به مذلت دچارنیست
قرآن مگرکلام خداوندگارنیست ازمسلمین جامعه این انتظارنیست
اندرکنارمسجدهرشهرو هردیار قرآن ورق ورق شودآلوده باغبار

شاعردیگری میگوید:

قرآن که یگانه حکم یزدانی ماست دستورسعادت جهانیانی ماست

قانون تمام عدل انسانی ماست — افسوس همه بجهل ونادانی ماست
آبادی بت خانه زویرانی ماست — جمعیت کفرازپریشانی ماست
قرآن به نکات خودنداردعیبی — درصوم وصلوه خودنداردعیبی
درحکم دیات خود نداردعیبی — جزنقص دعات خودنداردعیبی
اسلام بذات خودندارد عیبی — هرعیب که‌هست‌ازمسلمانی ماست

وننزل من القرآن ماهوشفاء
ورحمه‌للمومنین
ولا یزیدالظالمین‌الا خسارا

فرمان همایون ظفرقرآن است — مجموعهٔ دانش وهنرقرآن است
قانون حقوق اجتماعی عموم — دستورسعادت بشرقرآن‌است

علاوه ازمعجزهٔ باقیه قرآن رسول عالیقدراسلام دارای هزاران معجزه بوده‌است
ابوجهل گفت اگرسنگها شهادت دادنداسلام می آورم :

درمیان مشت اوهرپارهٔ سنگ — درشهادت گفتن‌آمدبیدرنگ
لااله گفت والاالله گفت — گوهراحمدرسول الله گفت
چون‌شنیدازسنگها بوجهل این — زدزخشم آن سنگهارا برزمین
گفت نبودمثل توساحردیگر — ساحران راسرتوئی وتاج سر

درتفسیربرهان دارد ، جوان مسیحی بیماری جزام داشت که بزرگترین‌بیماری صعب العلاج است که دراسلام دستورپرهیزازآن داده شده ، حتی پرستارها اوراازنوک نیزه‌بلندغذامیدادندازرسول اسلام که درصورت شفاءایمان‌آوردپیمبر بوسیله مولاعلی علیه السلام آن جوان راشفاء دادوآن بیمارنیزاسلام آوردپدر مسیحی ازاسلام پسرناراحت شدگفت محمداگراین صحت ازناحیه تومیباشدمرا بآن مرض بیمارنما ، همانساعت جزامی گردید ، چهل سال باآن بیماری خطرناک باقی ماند ، آخرایمان نیاورد . درصدراسلام منافقین مانندکفارازرسول اسلام معجزات دیدندایمان نیاوردندمانندعبدالله ابن ابی درتمام عمرحتی درموقع مرگ بانصایح پیمبرایمان نیاورد :

یکدست به مصحفیم‌ویکدست بجام — گه نزدحلالیم وگهی نزد حرام
ماآئیم‌دراین گنبدفیروزهٔ خام — نه‌کافرمطلق نه مسلمان تمام

وجودانسان معدن است ، مومنین مخزن طلا ونقره ، منافقین معدن ذغال سنگ

که جزسوختن وسوزاندن نتیجه دیگری نداردوباداشتن وسایل تعالی وترقی و بینائی کورندسعدی دراین مقام میگوید :

گرهردودیده هیچ‌نه‌بیندباتفاق — بهترزدیده که نه‌بیندخطای خویش
چاهاست وراه ودیده بیناوآفتاب — تاآدمی نگاه‌کندپیش پای خویش
چندین چراغ داردوبیراهه میرود — بگذارتابیافتدوبیندسزای خویش

قال رسول الله (ص) اذاارادالله بعبدخیرافقهه‌فی‌الدین وزهده فی الدنیاوبصره بعیوب نفسه ، (اولیاازعیوب نفس آگاه وخودرادرصورت بیماری پاک میسازندوباپاکان سروکاردارند ، خواجه نظامی میگوید :

زنده دلی درصف افسرده‌گان — رفت بهمسایگی مرده گان
حرف فناخوانداز آن لوح پاک — روح بقاجست از آن روح پاک
کارشناسی پی تفتیش حال — کردازاوبرسرراهی سئوال
این همه‌ازرنده رمیدن چراست — رخت سوی مرده کشدن چراست
گفت پلیدان به مغاک اندرند — پاک نهادان ته خاک اندرند
مرده دلانند برروی زمین — بهرچه بامرده شوم همنشین
همدمی مرده دهدمرده گی — صحبت افسرده دل افسرده گی
زیرگل آنانکه پراکنده اند — گرچه به تن مرده بدل زنده اند
زنده شدم ازنظرپاکشان — آب حیات ست مراخاکشان

شیخ شیرازی درمقام پندمتکبران رابه تواضع دعوت میکند :

زخاک آفریدت خداوندپاک — توای بنده‌افتادگی چه خاک
حریص وجهانسوزوسرکش مباش — زخاک آفریدت چه آتش مباش
چه گردن کشیدآتش هولناک — به بیچارگی تن بیانداخت خاک
چه این سرفرازی نموداین کمی — ازآن دیوگردندازاین آدمی
یکی قطره باران زابری چکید — خجل شدچه پهنای دریابدید
که جائیکه دریاست من چیستم — گراوهست حقاکه من نیستم
چه خودرابه چشم حقارت بدید — صدف درکنارش بجان پرورید
سپهرش بجائی رسانید کار — که شدنامورلوءلوء شاهوار
بلندی ازآن یافت کویست شد — درنیستی کوفت تاهست شد
جهادبانفس بزرگترین عبادت است — نفس اژدرهاست اوکی مرده ست

از غم بی التی افسرده ست
گر بیابد الت فرعون اوی

که با مراو همی رفت آب جوی
همچه او بنیاد فرعونی کند

راه صد موسی وصد هرون زند
میکش اورا در جها دو در قتال

مردوارالله یخریک الوصال حکایت مردمارگیری ازکوه سرد ، اژدهای یخزده رادر بازار بغداد آورد ،تماشاچیان بی شماری رابرای تهیه پول جمع کرد ،بازارش گرم شدا ما ازگرمی آفتاب وازبین رفتن یخ ازبدن اژدهاآن حیوان مهیب بحرکت در آمدجمع زیادی کشته شدند ، اگرانسان هوای نفس وآرزووآمال رادیده ورسیده به بیند دچارخطرنخواهدشد :

ایدل بکام خویش جهانرا تودیده گیر
دروی هزارسال چه نوح آرمیده گیر

بستان وباغ ساخته واندران پستی
ایوان وقصرسربفلک برکشیده گیر

هرمال وهرخزانه که شاهان نهاده اند
آن مال وآن خزانه بچنگ آورده گیر

بادوستان مشفق ویاران مهربان
بنشسته وشراب مروق کشیده گیر

آوازعود وبربط ونای وسرود وچنگ
این طنطناکه میشنوی هم شنیده گیر

چندین هزاراطلس وزربفت قیمتی
پوشیده در تنعم وآنکه دریده گیر

روزپسین چه سود بجزآه وحسرتی
صدبارپشت دست بدندان گزیده گیر

سعدی تونیزازاین قفس تنگای دهر
روزی قفس شکسته ومرغش پریده گیر

ملای رومی حکایت جالب وبیدارکننده ای رادر
پرسش وپاسخ باعزرائیل داردکه میگوید :

حق بعزرائیل گفتای نقیب
برکه رحم آیدتورااز هرکسیب

گفت برجمله دلم آیدبدرد
لیک نتوان امررااهمال کرد

گفت برکه بیشتررحم آیدت
ازکه دل پرسوزوبریان ترشدت

گفت روزی کشتی درموج تیز
درشکستم زامرتا شدریز ریز

پس بگفتی قبض کن جان همه
جززنی باطفلکی اندررمه

هردوآن برتخته درمانده اند
موجهاآن تخته رامی رانده اند

چون بساحل درفکند آن تخته باد
ازخلاص هردوام دل گشت شاد

پس بگفتی جان مادرقبض کن
طفل رابگذارتنهازامرکن

چون زمادربگسلیدم طفل را
خودتومیدانی چه تلخ آمدمرا

گفت حق آن طفل را از فضل خویش
موج راگفتم فکن دربیشه اش

چشمه‌های آب شیرین زلال
پروریدم طفل را با صد جلال

بسترش کردم زبرگ نسترن
کردم اورا ایمن ازصدمه فتن

یک پلنگی طفلکی نوزاده بود
گفتم اوراشیرده طاعت نمود

چون فتامش شد بگفتم باپری
تادرآموزند نطق داوری

شکرا واین بودای بنده جلیل
که شداونمرود، سوزند خلیل

صدهزاران طفل بی تلویم را
کشت اوتا یابدا براهیم را

الا بذکرالله تطمئن القلوب

یاد خداویاد مرگ وقیام قیامت
موجب بیداری ازخواب غفلت ودرکست

بیفکن خیمه تامحمل برانند
که همراهان عالم رهروانند

زن وفرزندویاروقوم وپیوند
برادرخوانده گان کاروانند

نبایدبستن اندرصحبتی دل
که بی ایشان بمانی یابمانند

ازاول خاک بوده ست آدمیزاد
درآخرچون بیاند یشی همانند

ازآن بهتراز اول آخرخویش
بیاندیشندوقدرخودبدانند

یکی برتربتی فریادمیکرد
که ایشان پادشاهان جهانند

بگفتم تخته برکن زگورش
به بین تاپادشه یاپاسبانند

بگفتا تخته برکندن چه حاجت
چه میدانم که مشتی استخوانند

نصیحت داروی تلخ ست باید
که چون جلاب درحلقت چکانند

چنین سقمونیائی شکرآلود
زداروخانه سعدی ستانند

پند دیگری :

عروس ملک نکوروی دختریست ولیک
وفا نمیکنداین ست عهد باداماد

نه خودسریرسلیمان بباد رفته وبس
که هرکجاکه سریرست میرود برباد

وجودخلق مبدل کنندورنه زمین
همان ولایت کیخسروست ملک قباد

شنیده ایم که باجمله دوستی پیوست
نگفته اندکه باهیچکس بعهدایستاد

چه طفل بامه بازیدوبیوفائی کرد
عجبترآنکه نگشته دیگران استاد

دراین خلاف ندانم که ملک شیرینست
ولی چه سودکه درسنگ میکشدفرهاد

اگرکسی بسفندارانپاشد تخم
گدای خرمن دیگرکسان شود مرداد

امیدهست که روشن شود براوشب کور
که شمعدان نگارم زپیش بفرستاد

علی علیه السلام درحدیثی میفرماید : تمام خیرات وسعادات به سه خصلت انسان

بستگی دارد ، نظرکردن درصورت ، عبرت گرفتن دوم ساکت بودن درحال فکر کردن وسخن گفتن درحالیکه مردم رابیادخداآوردن ، شاعربزرگ خاقانی در سخنان آبدارش مردم رابعبرت گرفتن وفکرمرگ نمودن وبیادخداوقیام قیامت آوردن است وآثارتاریخی مداین‌رامجسم میکند :

هان‌ایدل‌عبرت‌بین‌ازدیده‌نظرکن‌هان — ایوان مدائن‌راآئینه عبرت‌دان
یکسره زره‌دجله‌منزل‌بمداین‌ران — وزدیده‌دوم دجله‌برخاک مداین‌ران
ازاسب پیاده شودبرنطع‌زمین رخ‌نه — زیرپی‌پیلش‌بین‌شه‌مات‌شده‌نعمان
دندانه‌هرقصری‌پندی دهدت نو نو — پندسردندانه بشنوزبس دندان
گویدکه‌توازخاکی ماخاک توئیم اکنون — گامی‌دوسه‌برمانه‌اشکی‌دوسه هم‌بفشان

ازنوحه‌جغدالحق مائیم بدردسر — ازدیده گلابی کن دردسرمابنشان
این‌است همان‌ایوان‌کزنقش‌رخ مردم — خاک دراوبوده‌ست‌ایوان‌نگارستان
کسری‌وترنج زرپرویزوبه زرین — بربادشده یکسرباخاک شده یکسان
گوئی‌که‌کجارفتنداین‌تاجوران‌یک یک — زایشان شکم‌خاک‌ست‌آبستن‌جاویدان
خون‌دل‌شیرین‌ست‌آن‌می‌که‌دهدساقی — زآب‌وگل‌پرویزاست‌آن‌خم‌که‌نهددهقان
مست‌ست زمین‌زیرا خوردست‌بجای‌می — درکاس سرهرمزخون دل نوشیروان

درجنگ نهروان مولاعلی علیه السلام بانظامیان درزیرطاق دورکعت نمازخواند وبعدباقرائت آیه کم ترکوامن جنات وعیون وزروع ومقام کریم مردم رابعبرت گرفتن دعوت کرد ، ودرزیرخاک کاسه سرانوشیروان رابیرون آوردباوسخن گفت و انوشیروان اظهارندامت کردکه چرابه پیمبراسلام ایمان نیاورد :

شنیدم که دروقت نزع روان — به هرمزچنین گفت نوشیروان
که خاطرنگاهدارودرویش باش — نه‌دربندآسایش خویش باش
خدادوست رابررعیت گمار — که تنظیم ملک ست وترتیب کار
رعیت چه بیخند سلطان دوخت — درخت ای پسرباشدازبیخ سخت

پادشاهی کافرممکن است دوامی داشته باشد ، باظلم امورکشورپایدارنیست .

دنیانیرزدآنکه پریشان‌کنی دلی — زنهاربدمکن که نکرده ست عاقلی
این پنجروزه مهلت ایام آدمی — آزادمردمان نکندجزمفضلی
این پنجه‌کمانکش وانگشت خط نویس — هربندی اوفتاده بجائی ومفصلی
درویش وپادشه‌نشنیدم‌که‌کرده اند — بیرون ازاین دولقمه دنیاتناولی
ازمال وجاه‌منصب‌وفرمان تخت بخت — بهترزنام نیک نکرده‌اندحاصلی
بعدازهزارسال که نوشیروان گذشت — گویندازاوهنوزکه بوده‌ست عادلی
دنیامثال بحرعمیقی‌ست‌پرنهنگ — آسوده عارفان که گرفتند ساحلی

بعضی ازپادشاهان ماننداونوشیروان وخلفامانندعمرابن عبدالعزیزآثارعدل وتاریخ نیکنامی گذاردند ، سب علی(ع) راعمرابن عبدالعزیزنهی‌ومنع‌کرده‌است :

یکی‌ازبزرگان اهل تمیز — حکایت کندزابن عبدالعزیز
که بودش نگینی درانگشتری — فرومانده درقیمتش مشتری
بشب گفتی آن جرم گیتی فروز — دری بودچون روشنائی روز
قضارادرآمدیکی قحط سال — که شدبدر سیمای‌مردم هلال
چه درمردم آرام قوت ندید — خودآسوده بودن مروت ندید
بفرمودبفروختندش بسیم — که رحم آمدش برفقیرویتیم
بیک هفته نقدش بتاراج داد — بدرویش ومسکین ومحتاج داد
فتادنددروی ملامت کنان — که دیگربدستت نیایدچنان
همی گفت ومی‌ریخت باران دمع — فرومی رویدش بعارض چه شمع
که زشت ست پیرایه برشهریار — دل شهری ازناتوانی فکار
مراشایدانگشتری‌بی نگین — نشاید دل خلقی اندوهگین

سعدی علیه الرحمه درحالات امیردیگری که شایسته بودمیگوید :

شنیدم که فرماندهی دادگر — قباداشتی هرروواستر
یکی گفتش ای خسرونیک روز — زدیبای چینی قبائی بدوز
بگفت این قدرستروآسایش ست — ازاین بگذری زیب آرایش ست
نه ازبهرآن می ستانم خراج — که زینت کنم برخودوتخت وتاج
اگرچون زنان جامه برتن کنم — بمردی کجادفع دشمن کنم
مراهم دوصدگونه ازوهواست — ولیکن خزانه نه تنهامراست

خزاین پرازبهر لشکر بود — نه‌ازبهر آئین وزیور بود

طبق سفارشات قرآن وپیامبراسلام وائمه‌راشدین وشعرادنیاعالم آرایش‌نیست :

ایهاالناس،جهان‌جای‌تن‌آسائی‌نیست — مرددانابجهان داشتن ارزانی‌نیست
خفته‌گانراخبرازززمزمه‌مرغ‌سحر — حیوان‌راخبرازعالم انسانی نیست
داروی‌تربیت‌ازپیرطریقت بستان — کادمی رابترازعلت نادانی نیست
روی هرچندپری چهره‌وزیباباشد — نتوان دیددرآئینه که نورانی نیست
طاعت آن‌نیست‌که‌برخاک نهی‌پیشانی — صدق‌پیش‌آرکه‌اخلاص‌به‌پیشانی‌نیست
پنجه‌دیوببازوی ریاضت بشکن — کان‌برسرپنجه‌گی ظاهرجسمانی‌نیست
به‌بری مال مسلمان‌مالت به برند — بانگ وفریادبراری که مسلمانی‌نیست
خانه پرگندم ویک‌جونفرستاده بگور — غم مرگت چه غم برگ زمستانی‌نیست
هرکه‌راخیمه‌بصحرای قناعت زده‌اند — گرجهان‌زلزله‌گیردغم ویرانی‌نیست
یک نصیحت زسرصدق‌جهانی ارزد — مشنوازدرسخنم ، فائده‌جانی‌نیست
سعدیاگرچه‌سخندان ومصالح گوئی — بعمل کاربرآیدبه‌سخندانی نیست

البته آن هم عمل بااخلاص عالم ودانشمندبی‌عمل دوبرابرعذاب دارد :

گفت پیغمبرکه بهراین طریق — باوفاترازعمل نبودرفیق

درجات عالیه بهشت جای اولیاحق ومردان مجاهدوشهدای اسلام است :

جای روح پاک علیین بود — جای روح هرنجس سجین بود

پرسش موسی کلیم ازپروردگاردرفلسفه مرگ تفکیک خوبان وجاهلانست .

گفت موسی باخداوندحساب — نقش‌کردی‌بازچون‌کردی خراب
جفت هارانقش کردی جان فضا — بعدازآن‌ویران کنی آنراچرا
پس بفرمودش خدااى ذولباب — چون بپرسیدی بیابشنوجواب
موسیاتخمی بکاراندرزمین — تاتوخودهم وادهی‌انصاف این
چونکه موسی کشت کشتش شدتمام — خوشه هایش یافت خوبی ونظام
داس بگرفت ومرآنهارابرید — پس نداازغیب درگوشش رسید
که چراکشتی کنی وپروری — چون کمالی یافت آنرامی بری
گفت یارب زآن کنم ویران وپست — که دراین جادانه هست وکاه هست
دانه لایق نیست درانبارکاه — کاه درانبارگندم هم تباه
نیست حکمت این دورا آمیختن — فرق واجب میکنددربیختن

درخلایق روحهای پاک هست — روحهای تیره گلناک هست
این‌صدفها نیست دریک سلسله — دریکی دراست ودردیگر شبه

نایل شدن بمقام انسانیت دراثرتزکیه نفس است ، طبیب پاکسازی رسول عالیقدراسلام است :

کریم‌السجایاجمیل الشیم — نبی البرایاشفیع الامم
شفیع الوراخواجه بعث ونشر — امام‌الهدی‌صدردیوان حشر
امام رسل پیشوای سبیل — امین خدامهبط جبرئیل
کلیمی که چرخ فلک طوراوست — همه نورهاپرتونوراوست
یتیمی که ناخوانده قرآن درست — کتب خانه هفت ملت بشست
چه عزمش برآمیخت شمشیروبیم — به معجز میان قمرزددونیم
چه‌صیتش درافواه دنیافتاد — تزلزل درایوان کسری فتاد
به لاقامت لا بشکست وخورد — باغزاردین آب عزا به برد
نه ازلات وعزی برآورد کرد — که تورات وانجیل منسوخ کرد
شبی برنشست ازفلک درگذشت — به تمکین‌وجاه ازملک درگذشت
چنان گرم درتیه قربت براند — که درصدره جبرئیل ازاوبازماند
بدوگفت سالار بیت الحرام — که ای حامل وحی برترخرام
چه‌دردوستی مخلصم یافتی — عنانم زصحبت چراتافتی
بگفتافرازمجالم نماند — بماندم که نیروی بالم نماند
اگریک سرموی برترپرم — فروغ تجلی بسوزد پرم
چه نعت پسندیده گویم ترا — علیک‌السلام‌ای نبی الورا
درود ملک بر روان توباد — براصحاب وبرپیروان توباد
خصوصاشهنشاه دلدل سوار — علی ولی صاحب ذوالفقار

افسوس دربرابرکوشش پیمبراسلام درتزکیه ، ماخودراپاکسازی نکرده ایم :

دیبانتوان‌بافت ازاین پشم که‌ریشتیم — خرمانتوان خوردازاین‌خارکه‌کشتیم
برلوح معاصی خط عذری نکشیدیم — پهلوی کبائر حسناتی نه نوشتیم
ماکشته نفسیم پس‌اوخ که برآمد — ازمابقیامت که چرانفس نکشتیم
دنیاکه درآن مردخداگل‌بسرشته‌ست — نامردکه مائیم چرادل بسرشتیم
آنان چه‌ملخ‌درپس‌زانوی ریاضت — مامورمیان بسته‌روان‌بردروشتیم
افسوس براین عمرگرانمایه که‌بگذشت — ماازسرتقصیروخطادرنگذشتیم

پیری‌وجوانی‌چه شب وروزبرآمد — ما شب شدوروزآمدوبیدارنگشتیم
چون مرغ دراین کنگره تاکی‌بتوان‌بود — یکروزنگه کن که دراین کنگره خشتیم
باشدکه‌عنایت‌برسدورنه مپندار — بااین عمل دوزخیان اهل بهشتیم
گرخواجه شفاعت نکندروزقیامت — شایدکه زمشاطه برنجیم که زشتیم

درزندگی این عالم همه عقب افتادگی راباسحرخیزی وناله هامیتوان‌جبران‌کرد :

بادگلبوی‌سحرخوش میوزدخیزای‌ندیم — بس‌که‌خواهدرفت‌بربالای‌خاک‌مانسیم
ایکه‌دردنیانرفتی‌برصراط مستقیم — درقیامت‌برصراطت‌جای‌تشویش‌است‌وبیم
قلب دوداندوده‌نستانند دربازارحشر — خالصی‌بایدکه‌ازآتش برون آیدسلیم
عیبت‌ازبیگانه‌پوشیده‌ست‌می بیندبصیر — جرمت‌ازهمسایه‌پنهانست‌میداندعلیم
گربسوزانی‌خداونداجزای‌فعل‌ماست — گربه‌بخشی‌رحمتت‌عامست‌انعامت‌عمیم
آنکه‌جانبخشیدوروزی‌دادچندان‌فضل‌کرد — هم‌ببخشایدکه‌مشتی‌استخوان‌بیندرمیم
سعدیابسیارگفتن عمرضایع‌کردن‌است — وقت‌عذرآوردن‌ست‌استغفرالله‌العظیم

مطابق احادیث موثقه بذل مال حلال وطول سجده بارگناه راسبک میسازد :

شرف مردبجوداست وکرامت بسجود — هرکه‌این‌هردوندارد‌عدمش‌به زوجود
ایکه‌درنعمت ونازی‌بجهان‌غره مباش — که‌محال‌ست‌دراین‌مرحله‌امکان خلود
ایکه‌درشدت فقری زپریشانی‌حال — صبرکن‌کین‌دوسه‌روزی‌بسرآیدمعدود
این‌همان‌چشمه‌خورشیدجهان افروزست — که‌همی‌تافت‌برآرامگه عادوثمود
خاک‌مصرطرب‌انگیزنه‌بینی‌که همان — خاک‌مصرست‌ولی برسرفرعون وجنود
دنیاآنقدرنداردکه‌براورشک برند — ای‌برادرنه‌که محسودبماندنه حسود
دست‌حاجت‌چه‌بری‌پیش‌خداوندی بر — که‌کریم‌ست‌ورحیم‌ست‌وغفورست‌ودود
کرمش نامتناهی‌نعمش‌بی‌پایان — هیچ‌خواهنده ازاین درنرودبی‌مقصود
پندسعدی‌که‌کلیددرگنج سعداست — نتواندکه بجاآوردالامسعود

درمقام دیگرشیخ مصلح الدین سعدی میگوید :

شنیدم‌که جمشیدفرخ سرشت — بسرچشمهٔ بر به سنگی نوشت
براین چشمه چون مابسی دم زدند — برفتندچون چشم برهم زدند
گرفتندعالم بمردی و زور — ولیکن نبردندباخود بگور

رسول عالیقدراسلام درحدیثی میگویداگرعالمی پنج بیماری رامعالجه کندتخصص داردبایدهمه بیماران بامراجعه کنندبجای بیماری شک یقین وبجای تکبرتواضع

وبجای ریاخلاص وبجای عداوت محبت وبجای دنیاپرستی زهدراتزریق کند :

ای دهنده قوت وتمکین وثبات — خلق رازین بی ثباتی ده نجات
اندران کاریکه ثابت بودنی ست — قائمی ده نفس راکه منشنی است
صبرشان بخش وکف میزان گران — وارهانشان ازدم صورتگران
ازحسودی بازشان گیرایکریم — تانباشند ازحسد دیورجیم
درنعیم فانی ومال و جسد — چون همی سوزند عامه ازحسد
پادشاهان بین که لشکرمیکشند — ازحسد خویشان خودرامیکشند
این زنانی کز همه مشفق ترند — ازحسد دوذره خودرامی خورند
تاکه مردانیکه خودسنگین دلند — ازحسداندرکدامین منزلند
گرنکردی شرع افسونی لطیف — بردریدی هرکسی جسم حریف
شرع راهمچون ترازو دان یقین — کهبدوخصمان رهندازمکروکین

علت بعثت انبیاء اصلاح امت ومداوای امراض روانی ملت است :

آن خدائیکه فرستادانبیاء — نی بحاجت بل بفضل کبریا
آن خداوندیکه ازخاک ذلیل — آفریدآن شهسواران جلیل
پاکشان کردازمزاج خاکیان — بگذرانیدازتک افلاکیان
آن سنابرقیکه برارواح تافت — تاکه آدم معرفت زآن راه یافت
جان ابراهیم ازآن انواررفت — بی حذردرشعله های ناررفت
چونکه اسمعیل درجویش فتاد — پیش دشنه آبدارش سرنهاد
چونکه یونس جرعهٔ زآن جام یافت — دردرون ماهی اوآرام یافت
چون زکریازعشقش دم زدی — کرددرجوف درختش جان فدی
چونکه یحیی مست گشت ازشوق او — سربطشت زرنهادازشوق او
درقضایعقوب چون بنهادسر — چشم روشن کردازبوی پسر
یوسف مه روچه دیدان آفتاب — شدچنان بیداردرتعبیرخواب
چون شعیب آگاه شدزآن ارتقا — چشم رادریافت ازبهرلقاء
نردبانش عیسی مریم چه یافت — برفرازچرخ چارم برشتافت
چون محمدیافت آن ملک نعیم — قرص مه راکرددردم اودونیم
چون زرویش مرتضی شددرفشان — گشت اوشیرخدادرمرج جان
روش ازرویش چه سبطین آمدند — عرش رانورین زنپسین آمدند
آن یکی اززهرجان کرده نثار — وان سرافکنده براهش مست وار

امتحانات اباعبدالله الحسین اوراحناله الفدادرتحمل مشکلات وحوادث طاقت

فرساورا درمیان اولیاء بزرگ جلوه داد :

زمهرخوب رویان دل بریدن زوصل گلعذاران پاکشیدن
زاقیانوس اطلس پای بسته بیک هنگام تاساحل جهیدن
خمیده پشت وبارکوه بردوش بسنگستان چهل منزل دویدن
شبانگه درمیان خارخفتن سحرگه خواب وحشتناک دیدن
لب تشنه کنارآب مردن بریده سرمیان خون طپیدن
به نزدمن هزاران باربهتر که درداماًن ذلت آرمیدن

نظیراین مطلع بیان شاعرانه جامی است برابربودن کریم یابخیل :

خردمندان عالم رانصیحت ازاین بیچاره می بایدشنیدن
بدندان رخنه درفولادکردن به مژگان راه درخارابریدن
بفرق سرنهادن صدشتربار زمشرق جانب مغرب دویدن
فرورفتن درآتش زآن نگونسار به پلک دیده آتش‌پاره چیدن
بکوه قاف رفتن پابرهنه ازآن جاسنگ صدمن آوریدن
به نزدجامی آسان ترنماید که بارمنت دونان کشیدن

امام سجادعلی ابن الحسین علیه السلام دریک شعرموضوع بالاراتائیدمیکنند :

لحمل الصخرفی قلل الجبال احب الیّ من منن الرجال

درجهان ای دل مشومرهون احسان کسی تانباشی رایگان عمری گروگان کسی
عزت خودرامکن بیهوده صرف احتیاج آبروی خودمبرباسجده فرمان کسی
تیغ بران گربدستت داددست روزگار هرچه میخواهی ببرامامبرنان کسی

حکایت جالبی ازعطارشاعرمعروف ازپرسش وپاسخ است که دردیوان یادداشت گردید :

باخرددوش درسخن بودم کشف شدبردلم مثالی چند
گفتم ای مایهٔ همه دانش دارم الحق زتوسئوالی چند
چیست این زندگانی دنیا گفت خوابی ست یاخیالی چند
گفتمش چیست ملک ومال جهان گفت دردوسراوبالی چند
گفتم اهل زمانه درچه رهند گفت دربندجمع مالی چند

گفتم اورامثـــال دنیاچیســـت — گفت زالی کشیـــده خالـی چنـــد
گفتمش چیست کدخدائی ، گفـــت — دهفته عیش وغصـــه سالی چنـــد
گفتم این نفـــس رام کـــی گـــردد — گفت چون یافـــت گوشمالـی چنـــد
گفتم اهل ستم چه طائفـــه انـــد — گفت گرگ وسگ وشغالـــی چنـــد
گفتم آری سزای ایشـــان چیســـت — گفت درآخـــرت نکـالی چنـــد
گفتمش چیست گفتـــه عطـــار — گفت پندست وحسن حالـی چنـــد

درمقام عکس العمل :

چون تیغ بدست آری مردم نتوان کشت — درنزد خداوند بدی نیست فراموشت
این تیغ نه ازبهرستمکاران ســـت — انگورنه ازبهرنبیذست بـچرخشـــت
عیسی برهی دیدیکی کشتـه فتـاد ه — حیران شدوبگرفت بدندان سرانگشت
گفتاکه کراکشتی تاکشتـه شـــدی زار — تابازکه اورابکشدآنکه تـــوراکشـــت

درکتاب جوان واعظ شهیرآقای فلسفی ، پاسخ پیرجالب بودیادداشت گردید :

چنین گفت روزی به پیری جوانـــی — که چون ست باپیرت زندگـــانـــی
بگفتادراین نامه ســـری است مبهـم — که معنیـش جزوقت پیـری ندانـــی
توبه کزتوانائـــی خویش گوئـــی — چه می پرسی ازدوره نـــاتوانـــی
جوانی نگه داراین مـــرغ زیبـــا — نماندد راین خانه استخوانـــی
هران سرگرانی که مـن کـــردم اول — جهان بیشترکـــردازآن سرگر انـی
متاعی که من رایگان دادم ازکـــف — توکه میتوانی مده رایگـــانـــی
چه سرمایه ام رفت بی مایه مانـــدم — که بازیست بی مایـه بازرگانـــی
ازآن بردگنج مـــرادزدگیتـــــی — که درخواب بودم که پاسبـــانـی

صائب تبریزی میگوید :

مخندای نوجوان زینهاربرموی سفید من — که این بـرف پریشانی سرهربام میبارد
خمیده پشت ازآن دارندمردانجهاندیده — که اندرخاک میجویندایـام جوانـی را

خواجه نظامی درتحولات زندگی میگوید :

حدیـث کودکی وخـــودپرستـــی — رهاکن کان خماری بـــودومستـــی
چه عمرازسی گذشت ویاکه ازبیســت — نمیشایددگر چون غافـــلان زیست

نشاط عمرباشدتاچهل سال
چهل رفته فروریزدپروبال

پس ازپنجاه نباشد تن درستی
بصرکندی بریزدپای‌ستی

چه شصت آیدنشیب آیدپدیدار
چه هفتادآیدافتدآلت ازکار

به هشتادونودچون دررسیدی
بساسختی که ازگیتی کشیدی

ازآن جاگربصدمنزل رسانی
بودمرگی بصورت زندگانی

سگ صیادآهوگیرگردد
بگیردآهویش چون پیرگردد

چه درموی سیاه آیدسفیدی
پدیدآیدنشان ناامیدی

درادوارزندگی بایدباتقوی زیست کرد : ان اکرمکم‌عندالله ا تقاکم ، واگرخدای ناکرده گناهی روی دادبایدتوبه کرد : ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین
درعهدعیسی‌مسیح‌جوان‌گناه‌کارراکه‌توبه‌کردخدابوسیله‌مسیح باووعده بهشت داد
اماعابدوراهب خودخواه که همراه عیسی بوددراثرعجب وعده جهنم داده شد :

شنیدستم ازراویان کلام
که درعهدعیسی علیه‌السلام

یکی زنده گانی تلف کرده بود
بجهل وضلالت سرآورده بود

نه پاکی چه بیننده گان راست او
نه گوشی چه‌مردنصیحت شنو

گنه کاروخودرای وشهوت پرست
بغفلت شب و روزمخمورومست

سیه نامه چندان تنعم براند
که درنامه جای نوشتن نماند

شنیدم که عیسی درآمدزدست
به مقصوره عابدی درگذشت

بزیرآمدازغرفه خلوت نشین
بپایش درافتادسربرزمین

گنه کاربرگشته اخترز دور
چه پروانه حیران درایشان به نور

سرشک غم ازدیده باران‌چه میغ
که عمرم بغفلت گذشت ای دریغ

چه من زنده هرگزمباداکسی
که مرگش به اززنده گانی بسی

برست آنکه درعهدطفلی بمرد
که پیرانه سرشرمساری نبرد

گناهم به بخش ای جهان آفرین
که گربامن افتدفبئس القرین

ازآن نیمه عابدسری پرغرور
ترش کرده برفاسق ابروزدور

که این مدبراندرپی ماچراست
نگون بخت جاهل چه درخوردماست

چه‌خیزآیدازنفس تردامنش
که صحبت بودبامسیح ومنش

چه بودی که زحمت به بردی زپیش
بدوزخ‌شدی ازپی کارخویش

درآن وقت وحی ازجلیل الصفات
برآمد بعیسی علیه الصلوه
که گرعالم ست این گرآن جهول
مرادعوت هردوآمد قبول
اگرعاردارد عبادت پرست
که درخلد باا وبودهم نشست
بگو نیک ازاودرقیامت مدار
که این را به جنت برم آن به نار
گراوتکیه برطاعت خویش کرد
وراین راجگرخون شدازسوزدرد
ندانست دربارگاه غنی
که بیچاره گی به زکبرومنی
پیازآمدآن بی هنرجمله پوست
که پنداشت چون پسته مغزی دراوست
ازاین جنس طاعت نیاید بکار
بروعذرتقصیرطاعت بیار
سخن ماندازعاقلان یادگار
زسعدی همین یک سخن یادآر
گنه کاراندیشناک ازخدای
به ازپارسای عبادت نمای

درحدیث آمده است : النائب من الذنب کمن لا ذنت له .
گناهکاراگردرست توبه کندچنان است که گناهی انجام نداده است .
درتاریخ دیده شدکه آدم مغروردرسایهٔ عبادت ریائی خودرا بزشتی نشان داد

شندیم که پیری براه حجاز
بهرفطوه کردی دورکعت نماز
درآخرزسودای خاطرپریش
پسندآمدش درنظرکارخویش
به تلبیس ابلیس درچاه رفت
که نتوان ازاین خوب تر راه رفت
خیالات نادان خلوت نشین
بهم برزند عاقبت کفرودین
یکی هاتف ازغیبتش آواز داد
که ای نیک بخت مبارک نهاد
مپنداراگرطاعتی کردهٔ
که نزلی بدین حضرت آوردهٔ
باحسانی آسوده کردن دلی
به ازالف رکعت بهرمنزلی

بیان سعدی شیرازی درامتیازعابدوعالم :

صاحب دلی بمدرسه آمدزخانقاه
بشکست عهدوصحبت اهل طریق را
گفتم میان عابدوعالم چه فرق بود
تااختیارکردی ازآن این فریق را
گفت آن گلیم خویش بدرمی بردزموج
وین سعی میکندکه بگیرد غریق را
سرمایه عیش جاودانی علم است
شایسته اساس زندگانی علم است
اسباب ترقی بشردرعالم
تنهاوفقط اگربدانی علم است

درمیان سلسله بانوان درتاریخ ادیان وایران دانشمندانی دیده شدکه دربیان نثری وشعرمقام رهبری داشتندبانوی درتحریک احساسات جوانان چنین میگوید :

ایرانیان که فرکیان آرزوکنند | باید نخست کاوه خود جستجوکنند
مردی بزرگ باید وعزمی بزرگتر | تا حل مشکلات به نیروی او کنند
ایوان پی شکسته مرمت نمیشود | صد بار اگر بظاهر او رنگ وروکنند
در اندلس نماز جماعت شود بپای | در قادسیه چونکه زخون هاوضوکنند
بس خواهران بخطه سلماس تاکنون | خون برادران همه سرخاب روکنند
نسوان رشت زلف پریشان کشیده صف | تشریح عیبهای شما موبموکنند
شد پاره پرده وطن ازغیرت شما | اکنون بیاورید که زنها رفوکنند
نوح دیگر بباید وطوفان وی زنو | تالکه های ننگ شما شستشوکنند
اندر طبیعت ست که باید شود ذلیل | هرملتی که راحتی وعیش خوکنند

دررژیم پهلوی مردان وزنان ازنقشه استعماردرکاباره هاو تأترها باعیش ونوش سر گرم بودند منافع کشور بامریکاواروپامی رفت :

یگانه موجب عزبشرشهامت اوست | هنر برای خردمنداستقامت اوست
تعدیات زبیگانه برحریم وطن | جوان فاضل وحساس راقیامت اوست

ازنقشه های استعمارکه بوسیله رضاخان قلدردرایران عملی گردید رفع حجاب از بانوان اسلامی بودکه تمام فساددرکشوردرحکومت پدروپسرازبی حجابی روی داد درمجله دعوت اسلامی چاپ کرمانشاه درموضوع حجاب منظومه ازوافی الشعراست

معنی ناموس چیست روی نهان داشتن | پرده عفت زدن عالم جان داشتن
عفت وناموس ما به مسلک هوشمند | گنج بودگنج را به که نهان داشتن
تانگماری نظردل نکند آرزو | گرسنه چشمی نگیر دیده بنان داشتن
منع تماشاچیان گرنکند باغبان | می نتواند بباغ نخل روان داشتن
آئینه بی حجاب بطبع گیرد غبار | خوش بودآئینه راپرده برآن داشتن
مردوزن اجنبی چه آتش وپنبه هست | جمع بیک جادوضد نمیتوان داشتن
کمان ابرومتاب خدنگ مژگان بپوش | نیست بدوران شاه تیروکمان داشتن

دراول سلطنت رضاخان چون مقدس مآب بودشاعرگمان داشت که رضاخان تمام سلاحهاراجمع کرداسلحه تیروکمان بانوان راهم جمع کرد :

خسروایران مدار رضاشه پهلوی | که تارکش را سزاست تاج کیان داشتن
وافی اگرگشته پیر ، طبعی دارد جوان | خوش است پیرانه سرطبع جوان داشتن

درانقلاب جمهوری اسلامی برهبری قائدعظیم الشان ، بانوان ایران دوباره به پوشش اسلامی درخیابان وبازارواداره وجبهه انجام وظیفه میکندوپس ازمرگ در عالم برزخ وقیام قیامت بابانوان بزرگ تاریخ ادیان محشورمیباشند :

فروورفت جم رایکی نازنین　　کفن کرد چون کرمش ابریشمین
بدخمه درآمد پس از چند روز　　که بروی بگیرید بزاری وسوز
چه پوسیده دیدش حریرکفن　　بفکرت چنین گفت باخویشتن
من ازکرم برکنده بودم بزور　　بکندندازاوبازکرمان گور
دراین باغ سروی نیامد بلند　　که باداجل بیخ وبارش نکند
دوبیتم جگرکرد روزی کباب　　که میگفت گوینده‌ء باریاب
دریغاکه بی مابسی روزگار　　برویدگل وبشکفد نوبهار
بسی تیرودیماه واردیبهشت　　بیایدکه ماخاک باشیم وخشت

مناسب است ازاوضاع عبرت انگیزدنیاازبیانات ادباء وشعراء بیشتراستفاده شود قال الله فی کتابه : الم ترالی الذین خرجوامن دیارهم وهم الوف حذرالموت فقال لهم الله موتواثم احیاهم ، فرارازمرگ ممکن نیست :

صاحباعمرعزیزست غنیمت دانش　　گوی خیری که توانی ببرازمیدانش
چیست دوران ریاست که‌فلک‌باهمه‌قدر　　حاصل آن ست که دایم نبوددورانش
جای‌گریه‌ست‌براینعمرکه‌چون‌غنچه‌گل　　پنجروزست بقای دهن خندانش
هرکه‌دانه‌نفشاند بزمستان درخاک　　ناامیدی بردازدخل بتابستانش
دست‌بردامن‌مردان‌زن‌واندیشه‌مکن　　هرکه بانوح نشیندچه غم ازطوفانش
معرفت‌داری‌وسرمایه‌بازرگانی　　چه به ازنعمت باقی بده وبستانش
دولتت بادکه‌آرزوی حقیقت‌برسی　　دولت آن است‌که محمودبودپایانش
خوی‌سعدی‌ست‌نصیحت‌چه‌کند گرنکند　　مشک داردنتواندکه کندپنهانش

درجای دیگردرمقام پندسعدی میگوید :

دنیاآن‌قدرنداردکه‌براورشک برند　　یاوجودوعدمش‌راغم بیهوده خورند
نظرآنانکه‌نکردنددراین مشتی خاک　　الحق انصاف توان دادکه‌اهل نظرند
عاقلان هرچه ثباتی وبقائی نکنند　　گرهمه ملک جهان‌ست‌به‌هیچش‌نخرند
دوستی باکه‌شنیدی که‌بسربردجهان　　حق عیان ست ولی طائفه‌ء بی‌بصرند
ایکه‌برپشت‌زمینی‌همه‌وقت‌آن‌تونیست　　دیگران‌درشکم مادروپشت پدرند

آنکه پا از سر نخوت ننهادی بر خاک | عاقبت خاک شد و خلق بر او میگذرند
کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق | تا دمی چند که ماندست غنیمت شمرند
گل بی خار میسر نشود در بستان | گل بی خار جهان مردم نیکوسیرند
سعدیا مرد نکوکار نمیرد هرگز | مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند

درمرگ بزرگان ، شاعر شیرازی ایران چنین میگوید :

خدنگ دردفراق اندرون سینه خلق | چنان بخست که برجان نشست سوفارش
دهان مرده به معنی سخن همی گوید | اگرچه نیست بصورت زبان گفتارش
که زینهار بدنیا و مال غره مشو | بخواهدت بضرورت گذاشت بگذارش
چه سود کاسه زرین وشربت مسموم | دریغ گنج بقا گرنبودی این بارش
پس اعتماد مکن بردوام دولت دهر | که آزموده عقلست خوی غدارش
گرت بشهد وشکر پرورد زمانه دون | وفای عهد ندارد بدوست مشمارش
امیدوار وجودیکه ازجهان برود | میان خلق بماند به نیکی آثارش
غمی رسید بروی زمانه ازتقدیر | که پشت طاقت گردون دوتا شد ازبارش
همین جراحت غم بود ازفراق رسول | بروزگار مهاجر رسید وانصارش
چراغ راکه چراغی ازاو فراگیرند | فرونشیند وباقی بماند آثارش

رسیدن به مقام بلند انسانیت هشیاری وبیداری وفعالیت است ، شاعرمیگوید :

خیزید که صبح است پی کارشوید | تاهم نفس مردم هشیار شوید
ای ملت بی خود شده باخود آئید | ای جمع بخواب رفته بیدار شوید

ازمردم بیدار وهشیار یکی ایازست که حالات اوپس ازمقام نخست وزیری مانند اول زندگی فقیرانه اوبوده است وجبه وپوستین که لباس اول اوبوده است پس ازنماز اورا مخاطب قرارمیداد هرشب میگفت : ازمنی هستی منیت واگذار ، ای ایاز این پوستین رایاددار ، دراثر اخلاق که ازهمه وزراء مقدم شد موجب حسدگردید :

یکی خورده برشاه غزنین گرفت | که حسنی ندارد ایاز ای شگفت
گلی راکه نه رنگ دارد نه بوی | غریب ست سودای بلبل براوی
به محمود گفت این حکایت کسی | برآشفت زاندیشه برخود بسی
که عشق من ایخواجه برخوی اوست | نه برقد وبالای دلجوی اوست
شنیدم که درتنگنائی شتر | بیافتاد وبشکست صندوق در
به یغما ملک آستین برفشاند | ازآن جا به تعجیل مرکب براند

سواران پی درومرجان شدند — زسلطان به یغماپریشان شدند
نماندازوثاقان گردن فراز — کسی درقفای ملک جز ایاز
چه سلطان نظرکرداو رابدید — زدیداراوهمچه گل بشگفید
بگفتاکه ای سنبلت پیچ وپیچ — زیغماچه آورده ء گفت هیچ
من اندرقفای ملک تاختم — زخدمت به‌نعمت نپرداختم
گرت قربتی هست دربارگاه — بحاجت مشوغافل ازپادشاه
خلاف طریقت بوداولیا — تمناکنندازخداجز خدا
گرازدوست چشمت باحسان اوست — تودربندخویشی نه دربنددوست
سخنهای سعدی مثال ست وپند — بکارآیدت گرشوی هوشمند

ازحکایات جالب توجه درمو د ت :

جوانی پاکبازوپاک روبود — که باپاکیزه روئی درگروبود
چنین خواندم که دردریای اعظم — بگردابی درافتادندباهم
چه ملاح آمدش تادست گیرد — مبادااندرون حالت به‌میرد
جوان گفت ازمیان موج ودشویر — مرابگذارودست یارمن گیر
چنین کردندیاران زندگانی — زکارافتاده بشنوتابدانی
دل آرامیکه داری دل براوبند — دیگرچشم ازهمه عالم فروبند

حدیث نبوی ، قال رسول الله : من احیاء سنتی فقداحیانی ومن احیانی فقد احبّنی ومن احبّنی کان معی فی الجنه ، هرکه سنت اسلام رازنده کندپیمبر را زنده کرده است ، هرکه پیمبررازنده کند ، اورادوست دارد ، دوست داراوبا او دربهشت محشوراست .

آنان که مال دنیارادوست دارندبامحبوب خودمحشورند :

شندیم که یک باردرحله ء — سخن گفت باعابدی گله ء
که من فر فرماندهی داشتم — بسربرکلاه مهی داشتم
چه طالع مددکردبخت اتفاق — گرفتم ببازوی دولت عراق
طمع کرده بودم که کرمان خورم — بناگه بخوردندکرمان سرم
بکن پنبه غفلت درگوش هوش — که ازمردگان پندت آید بگوش
سبکبارمردم سبکتررووند — حق این ست صاحب دلان بشنوند
تهی دست غم بهرنانی خورد — جهان بان بقدرجهانی خورد
گداراچه حاصل شود نان شام — چنان خوش بخسبدکه‌سلطان‌شام

غم وشادمانی بسرمیرود بمرگ این دوازسر بدرمیرود
چه آنراکه برسرنهادندتاج **چه آنراکه بزگردن آمدخراج**
چه خیل اجل برسرهردوتاخت نمیشایدازیکدیگرشان شناخت

حکایت جالب سرمایه داری که تهی دستی راآزاردودرمکافات خودبدبخت گردید :

بنالیدمسکینی ازضعف حال برتندخوئی خداوندمال
نه دینارداش سیه دل نه دانگ براوزدبصدخواری ازکبربانگ
بفرمودکوته نظرتاغلام براندش بخواری وزجرتمام
بناکردن شکرپروردگار شنیدم که برگشت ازاوروزگار
بزرگیش سردرتباهی نهاد عطاردقلم درسیاهی نهاد
سراپای حالش دگرگونه گشت براین ماجراروزگاری گذشت
غلامش بدست کریمی فتاد توانگردل ودست روشن نهاد
شبانگه یکی بردرش توشه خواست که ازبانک جوعش قدم برنخواست
بفرمودصاحب نظر بنده را که خوشنودکن مرددرمانده را
چه نزدیک بردش زخوان بهره‌ء برآوردبی خویشتن نعره‌ء
شکسته دل آمد برخواجه باز عیان کرداشکش بدیباچه راز
به پرسیدسالار فرخنده خوی که اشکت زجورکه آمدبروی
بگفت اندرونم بشوریدسخت براحوال این پیرشوریده بخت
که مملوک وی بودم اندرقدیم خداونداموال واملاک وسیم
چه‌کوتاه شددستش ازعزوجاه به بیچارگی گشت دریوزه خواه
به خندیدوگفت‌ای پسرجورنیست ستم برگش ازگردش دورنیست
من آنم که آنروزم ازدربراند بروزمنش دورگیتی نشاند
نگه کرد بازآسمان سوی من فروشست گردغم ازروی من
خداگرزحکمت به بندددری زرحمت گشاید دردیگری
بسامفلس بی نواسیرشد بساکارمنعم زبرزیرشد
یکی سیرت نیک مردان شنو اگرنیک بختی تومردانه رو
چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت برآن تربت پاک باد
میازارموری که دانه کش است چه جان داردوجان شیرین خوش ست
مزن برسرناتوان دست زور که روزی درافتی بپایش چه مور
درون فروماندگان شادکن زروزفروماندگی یادکن
سخنهای سعدی مثال ست وپند بکارایدت گرشوی هوشمند

بامناجات ازقاضی الحاجات خواستارخوائــج شویم

ای یارناگزیرکه جان درهوای توست — جان نیزاگرقبول کنی هم فدای توست
غوغای‌عارفـان وتمنای عاشقـــان — حرص بهشت نیست‌زشوق‌لقای‌توست
گرتاج میدهی غرض ماقبول توســت — گرتیغ میزنی طلب ما رضـای‌توست
گربنده می نوازی وگربنــدمیکنـی — زجرونواخت‌هرچه کنی‌رای رأی‌توست
گردرکمندگافروگــردردهان شیـــر — شادی‌برد زگارکسی آشنـای توســت
هرجاکه روی زنده دلی درزمین‌توست — هرجاکه دست غم زده دردعای‌توست
قوت روان شیفته گان التفات تـــو — آرام‌جان زنده دلان مرحبای توست
گرمامقصریــم تودریـــای رحمتـی — جرمی که میرودبامیدعطای توســت
شایدکه درحساب نیایـدگنـــاه مـا — آن‌جاکه‌فضل‌ورحمت‌بی‌منتهای‌توست
سعدی ثنای تونتواندبوصف گفـــت — خاموشی ازثنای توحدثنـای توسـت

دانشمندبزرگ عالم اسلام درمقام معرفت وعبادت خالق متعال خودراعاجز و ناتوان می دانندداروی رعاف مغزآنراخداسرگین الاغ قرارداد :

فلک کجـروترســت ازخـط رسا — مـرادربنـددارد راهـب آسـا
مراازبعدپنجاه ســال اســلام — نزیبــدچون صلیبـی بندبرپـا
مرااسقف محقــق تــرشناســد — زیعقوب وزنسطـور وزملگــا
مرادانـنـدبطلیموس ثانـــی — مراخوانندفیــلاقــوس واﻻ
بقسطنطین برندازنـــوک کلکــم — حنوط غالیهٔ موتـــاواحیـــا
نویسم نسخـهٔ ثالث ثـلاثــه — سوی بغـداددرسوق الثـلاثـا
زسرگیـن خرعیســی به بنـــدم — زعاف جاثلیـق نـاتـــوانـا

شاعروعارف بزرگ اسلام خاقانی میگوید : رعاف مغزمتفکربزرگ بشرراپروردگار سرگین پست ترین حیوانات الاغ قرارداده وتمام نعم وافاضات که از حداحصاء خارج است ازخالق کائنات است ، شکرالله وحمدالله :

سپاس وحمدبــی پایان خــــدارا — که صنعش دروجودآوردمـــــارا
الـهاقادراپــــروردگـــارا — کریمامنعماآمـــرزگــــــا را
چه باشدپادشاه پادشـــاهان — اگررحمت کنی مشتــــی گـدا را
زانغامت همیـدون چشــم داریـم — گه دیگربازنستانــــی عطـــا را
خداونداب‍ـآن تشریف وعـــزت — که دادی انبیـــاء واولیـــا را

بدان مردان میدان عبادت | که بشکستند شیطان وهوا را
بحق پارسیان کزدرخویش | نیاندازی من ناپارسارا
خدایاهیچ درمانی ودفعی | ندانستیم شیطان وقضا را
چه ازبی دولتی دوراوفتادیم | به نزدیکان حضرت بخش ما را
خدایاگرتوسعدی رابرانی | شفیع آرد روان مصطفی را
محمدسیدسادات عالم | چراغ چشم جمله انبیاء را

شیخ شیرازقسمتی ازنعم الهی راشرح میدهد :

پاک بی‌عیب خدائیکه عزیزست وقدیر | ماه‌وخورشیدمسخرکندولیل ونهار
چشمه‌ازسنگ‌برون‌آردوباران‌ازمیغ | انگبین‌ازمگس‌نحل‌ودُرازدریابار
آب درپای‌به‌وبادام ونارنج روان | همچه درپای درختان بهشتی انهار
کونظربازکن وخلقت نارنج به بین | ایکه باورنکنی فی الشجرالاخضرنار
عقل عاجزشودازخوشه زرین‌عنب | فهم حیران شودازحقه‌یاقوت انار
سیب راهرطرفی داده طبیعت رنگی | هم بدانگونه که گلگونه کندروی نگار
بادگیسوی عروسان چمن شانه کند | بوی نسرین وقرنفل به برددراقطار
که تواندکه دهدمیوهٔ رنگین ازچوب | یاکه داندکه برآردگل صدبرگ ازخار
کوه ودریاودرختان همه درتسبیحند | نه‌همه‌مستمعان‌فهم کنند این اسرار
این همه نقش عجب بردرودیواروجود | هرکه‌فکرت نکندنقش بودبردیوار

بزرگترین نعمت پروردگارپس ازبعثت خاتم الانبیاء (ص) حکومت خاتم‌الاوصیا امام عصرحجةابن الحسن العسکری (عج) است که همه پیمبران مرسل ورسول آخرین بظهورآن مصلح کبیرجهانی مژده داده اندوانتظارفرج وظهورنیزعبادت است :

لکل اناس دوله یرغبونهاودولتنافی آخرالدهریظهر :

ای مدنی برقع ومکی نقاب | سایه‌نشین چندبودآفتاب
گرمهی ازمهرتوموئی رسان | ورگلی ازباغ توبوئی رسان
منتظران رابلب آمدنفس | ای زتوفریادبفریادرس
سوی عجم ران منشین درعرب | زرده روزاینک شبدیزشب
ملک برآزای وجهان تازه کن | هردوجهان راپرازآوازه کن
سکه توزن تاامراکم زنند | خطبه توخوان تاخطبادم زنند
خاک توبوئی بولایت سپرد | بازنفاق آمدوآن بوی برد

بازکش این مسندازآسودگان — غسل ده این منبرازآلودگان
ماهمه جسمیم بیاجان توباش — ماهمه موریم سلیمان توباش
زآفت این خانه آفت بزیر — دست برآورهمه رادستگیر

دراسلام نعمت بزرگ نعمت ولایت است ، دوستی پیمبراسلام وآل محمد(ص) که درراس آن ولایت مولای متقیان علی علیه السلام است ، موجب تکمیل سعادت ومقبولی عبادت است :

علی ای همای رحمت توچه آیتی خدارا — که بماسوی فگندی همه سایهٔ همارا
دل اگرخداشناسی همه دررخ علی بین — به علی شناختم من بخداقسم خدا را
به علی که دردوعالم اثرازفنا نماند — چه علی گرفته باشد سرچشمه بقا را
مگرای نسیم رحمت توبیاری ورنه دوزخ — بشرارقهرسوزدهمه جان ماسوا را
بروای گدای مسکین درخانه علی زن — که نگین پادشاهی دهدازکرم گدا را
بجزازعلی که گوید به پسرکه قاتل من — چه اسیرتوست اکنون باسیرکن مدارا
بجزازعلی که آرد پسری ابوالعجائب — که علم کند بعالم شهدای کربلا را
نه خداتوانمش خواند نه بشرتوانمش گفت — متحیرم چه خوانم شه ملک لافتی را
خداوندی چنین بخشنده داریم — که باجرم وگنه امیدواریم
که بگشایددری ایزدبه بندد — بیاتاهم بدین درگه بزاریم
سرافرازیم اگربرمابه بخشی — وگرنه ازگنه سربرنیاریم
زمشتی خاک ماراآفریدی — چگونه شکراین نعمت گذاریم
توبخشیدی روان عقل وایمان — وگرنه ماهمان مشت غباریم
خداوندابلطفت باصلاح آر — که مسکین وپریشان روزگاریم
خوشست عمردریغاکه جاودانی نیست — پس اعتمادبراین پنجروزفانی نیست
گلی ست خرم وخندان وتازه وخوشبو — ولی امیدثباتش چونانکه دانی نیست
دوام پرورش اندرکنارمادردهر — طمع مکن که دراوبوی مهربانی نیست
مباش غره وغافل چه میش سردرپیش — که درطبیعت این گرگ گله بانی نیست
چه حاجت ست عیانراباستماع وبیان — که بی وفائی روزفلک نهانی نیست
دل ایرفیق براین کاروانسرای مبند — که خانه ساختن آئین کاروانی نیست
اگرممالک روی زمین بدست آری — بهاء مهلت یک روزه زندگانی نیست
چه بت پرست بصورت چنان شدی مشغول — که دیگرت خبرازلذت معانی نیست
نگاهدارزبان تابدوزخت نبرند — که اززبان بترانددرجهان زبانی نیست
عمل بیاروعلم برمکش که مردان را — رهی سلیم ترازکوی **بی نشانی نیست**
کف نیازبدرگاه بی نیازبرآر — که کارمردخداجزخداخواهی نیست

مکن که حیف بود دوست از خود آزرد ن | علی الخصوص مراندوستراکه ثانی نیست
زمین به تبع بلاغت گرفتی ای سعد ی | سپاس دارد که جز فیض آسمانی نیست
بدین صفت که در آفاق صیت شعر تو رفت | نرفت دجله که آبش باین روانی نیست
شبی دود خلق آتشی برفروخت | شنیدم که بغدادنیمی بسوخت
یکی شکرکرداندران حال زود | که دکان ماراگزندی نبود
یکی گفتش ای پای بند هوس | توراخود غم خویشتن بودوبس
پسندی که شهری بسوزد بنار | اگرچه سرایت بوددرکنار

موجودات وذرات عالم باخدا آشنا ولی عده از بشربیگانه :

جملهٔ ذرات عالم درنهان | باتومیگویندروزان وشبان
ما سمیعیم وبصیریم وهوشیم | باشما نامحرمان ماخاموشیم
ازجمادی درجهان جانی دوید | غلغل اجزای عالم بشنوید
کوهها هم لحن داودی کند | جوهرآهن بکف مومی شود
بادحمال سلیمانی شود | بحرباموسی سخندانی شود
ماه احمدرااشارت بین بود | نارابراهیم رانسرین بود
خاک قارون راچه ماری درکشد | استن حنانه آید دررشد
سنگ احمد راسلامی میکند | کوه یحیی راپیامی می دهد

رسول عالیقدراسلام پس ازنمازایستاده درحالیکه بستون مسجدتکیه میداد موعظه میکرد ، برای راحتی پیمبردرحال سخنرانی ، سلمان فارسی بااجازه حضرت منبرسه پایه ساخت ، روزیکه پیمبراکرم (ص) برروی منبرقرارگرفت ازستون مسجد چنان نالهٔ ازفراق پیغمبر (ص) برخواسته ، همه متحیرشده اند :

استن حنانه ازهجررسول | ناله میزدهمچه ارباب عقول
درمیان مجلس وعظ آنچنان | کزوی آگه گشت هرپیروجوان
درتحیرمانده اصحاب رسول | ازچه مینالدستون باعرض وطول
گفت پیغمبرچه خواهی ای ستون | گفت جانم ازفراقت گشته خون
مسندت من بودم ازمن تافتی | برسرمنبرتومسند ساختی
پس رسولش گفت ای نیکودرخت | ای شده باسرتوهمرازبخت
گرهمی خواهی توران خلی کنند | شرقی وغربی زتومیوه خورند
یادرآن عالم حقت سروی کند | تاترو تازه بمانی تاابد
گفت آن خواهم که دایم شدبقاش | بشنوای غافل کم ازچوبی مباش

پروردگاردرقرآن مجیدمیفرماید : من کان یریدحرث الاخره نزدله فی حرثه ومن کان یریدحرث الدنیانوءته منهافماله فی الاخره من نصیب .

درپایان دیوان منظومهٔ ذیل راازجهت تحریک احساسات جوانان لازم وضروری دانستم ، زیراامورملت ومملکت درآتیه درعهدهٔ جوانان است :

شمای نوجوانان خرد ور — چراغ ملتید وچشم کشور

شمامردان فردای جهانید — دراین کشورمهین گنج نهانید

شمابازوی نیرومندجمعید — شمادربزم ملیت چه شمعید

شماگنجینه داروزگارید — دلیل کاروان سعی وکارید

شماطوفان پرجوش وخروشید — بمیدان تکامل سخت کوشید

نشایدازشماغافل نشستن — براه زندگانی چشم بستن

دریغ ست ازشماتعطیل ادراک — گریبان تعقل رازدن چاک

دریغ ست ازشماسستی واهمال — زسیراوجهابستن پروبال

دریغ ست ازشماخودباختنها — بدنبال اجانب تاختنها

دریغ ست ازتکامل بازماندن — دواسبه درره تقلید راندن

دریغ است ازشماچون یخ فسردن — زپابنشستن وافسوس خوردن

دریغ ست ازجوانان برده بودن — زخودبی خودچه نقش پرده بودن

ببایدبودخودجوش وخوداندیش — ببایدتکیه زدبرهمت خویش

جواناعقل مات ازغفلت توست — اروپائی شدن کی عزت توست

تواستقلال داری واصالت — چرابودن بدست غیرآلت

چه آزادآفریدت ایزدپاک — بریزازبردگی برچشم جان خاک

توبایدآسمان پروازباشی — درخشان همت وخودسازباشی

توبایدآگه وبیدارباشی — بدورازدام استعمارباشی

پی تسخیروتعطیل قوایت — هزاران دام باشدپیش پایت

زیک جانب بساط میگساری — زیکسوشیوهٔ بی بندوباری

زیکسواین مجلات هوس را — زیکسوفیلمهای شهوت افزا

بجزاینهاست صددام پست درکار — ولیکن فاش نتوان کرداسرار

کندخصمت بدین اطوارتسخیر — کندفکرتورااینگونه تخدیر

که ازبازی نپردازی به پرواز — فروافتی زاوج وعزت وناز

زبی حالی کنی خودرافراموش — شوی مسکین غلامی حلقه درگوش

جوان ای چشمه فیاض جوشی — جوان ای تندروغران فروشی

جوان ای موج سرکش انقلابی — جوان ای صرصر پویان شتابی
جوان‌ای نبض همت اهتمامی — جوان ای مظهر قدرت قیامی
بکار انداز نیروی اراده — مشو از مرکب کوشش پیاده
براه علم وایمان بیشترتاز — چه خودکن ملت خود را سرافراز

خاتمه

درپایان دیوان ازجهت آگاهی احباب وخوانندگان لازم است که خلاصه و مختصری ازتاریخ زندگی وحوادث ناگوارومشکلات وارده طاقت فرسای خــــود را درخاتمه دیوان درج نمایم :

حقیرسیدرضی واعظ مومنی فرزندخلدمکین وطوبآشیان مرحوم میرعبـــد الباقی ازاصغاروبازماندگان مرحوم حکیم مومن طبیب دربارشاه طهماسب صفـوی صاحب کتاب تحفه المومنین که درعصرحاضردرموسسه داروسازی ازمندرجات‌کتاب بهره کافی گرفته میشودوازخوانندگان تمنادارم که ازمندرجات دیوان عیب جوئی نه نمایندزیراکه باطبع روان که ازآن محروم بوده ام به نظم نیامده وازمطالعـــهٔ کتاب شعراء وادبای بزرگ طبع اکتسابی حاصل شد ، ودرفصل سوم که اشعــــا ر شعرای عالیمقام درج گردیدبیشترمیتواندبهره ورگردندوازانتخاب‌وجمـــع آوری مطالب سودمندوحکایات جالب که درجمع‌آن کوشش بعمل آمده است قدردانـــــی نمایند .

محل تولدحقیر،شمال‌ایران قریهٔ میانکو محله بخش خرم‌آباد شهسوار سابق ، تنکابن فعلی ، تحصیل دروس مقدمات ازاساتیدوروحانیین محلی استاد مرحوم میرزامسیح مومنی واستادمرحوم الشیخ صدرامشایخی واستادمرحوم الشیخ حسین رامسری که حوزهٔ علمیه فرعی درمدرسه نارنج‌بن‌ومدرسه لات محلـــه از ازتشکیلات وتاسیسات معظم له بوده ست که متجاوزازچهل نفرطلاب درآن حوزهٔ تحصیلات‌مقدماتی رادرک نموده اند ، حقیردراول ورودبه‌تهران درمدرسه منیریه سیدنصرالدین درحجرهٔ سکونت یافته وقسمتی دروس راازسیدجلیل مـرحـوم السیدمحمدتقی معصومی اشکوری رحیم آبادی استفاده نموده ام وکتب درســـــی سطح راازاساتیدعظام مرحوم استادالشیخ محمدعلی لواسانی ومرحوم‌حجه‌الاسلام آقای السیدمحمدمجتهدتنکابنی ومرحوم استادحاج شیخ مسیح طالقانی‌بهـــره‌ور

گردیدم ودراثرسعی وکوشش لازال موردتوجهات اساتیدعظام بوده ام ، پس از مراجعت ازتهران بوطن بفاصله دوسال حوزه علمیه دارالایمان قم بوسیلهٔ مرحوم آیت الله العظمی حضرت حاج شیخ عبدالکریم حائری تشکیل یافته وبامجاهدات معظم له دربرابرسیاست سوء رضاخان قلدرباقی وپایدارگردیده دروس سطح را درمدت هشت سال اقامت تهران بپایان رساندم ودرحال اشتغال به تحصیل علوم ازفقه واصول وحکمت وهیئت ازمطالعه کتب تاریخ واحادیث وتفاسیرسعی کافی مبذول داشته ام ومعلوم بادکه کتب موردمطالعهٔ ازکتابخانه خطیب عالیمقام وواعظ شهیرزمان احمدشاه مرحوم خلدآشیان حاج شیخ محمدسلطان الواعظین بوده ست وازتوجهات این پدرروحانی واستادمنبربهره کافی حاصل گردید ، واز راهنمائی معظم له درمجالس ومحافل تهران درایام عاشوراواوقات سوگواری وماه مبارک رمضان تمرینات کافی بعمل آمدودرسال سوم تمرینات منبردردهات بلوک شهریارقریه زرکندوقره تپه وبالایان درایام عاشوراوماه صفردرمقام تبلیغ انجام وظیفه نموده ام ،متاسفانه پس ازواردشدن بوطن بفاصلهٔ ششماه پدرمهربان خودراازدست داده وپس ازارتحال ایشان وتحمیل مشکلات زندگی واردمیدان مبارزه تبلیغات گردیدم ، درآن زمان درحومهٔ خرم آبادوشهسوارمبلغی وجود نداشت ودردهات مجاورشهرکه ازچهل بادیه متجاوزبوده است درتمام مدت سال شب وروزازراههای خطرناک صعب العبورشمال که دراثرباران متوالی قابل عبورنبوده بایکدنیامجاهده درمقام هدایت وارشادبرادران مذهبی ازحرکت باز نمانده ام ودرمدت پنجاه سال درترویج دیانت مقدس اسلام حتی المقدورسعی و جدیت نموده وتمام مردم آن سامان شاهدوگواه مبارزات وتبلیغاتم بوده وهستند ودربرابرآن کوششهاوحرکات شبانه روزگاهی پیاده درمحیط کوهستانی ییلاق درفصل تابستان خداراشاهدوگواه میگیرم که نظرمادی نداشته وجواهرات مذهبی رابادرهم ودینارمبادله ومعامله نکردم ودرحقیقت سزاوارنیزنه بوده است ،تقریبا مدت ده سال است روی علل وجهاتی جلای وطن نموده ودارالایمان قم راوطن آخرین خودقرارداده ام وازمجاورت این استان وزیارت علیامخدره فاطمه معصومه سلام الله علیها ، ونیززیارت آیات عظام واساتیدعالیمقام درک فیض میگرددواز پروردگارخواستارم که توفیقات بیشتری اعطافرمایدکه درآخرعمرم بتوانم نواقصات عملی خودراجبران نموده وباپاکسازی پس ازارتحال درخاک پاک قم مدفون گردم وازمجاورت بی بهره ورشوم :

آرزویم بوددرقم جاکنم تاکه ازتوفیق دل شیداکنم
خارخس راازدلم آرم برون تانرجاندمراخار درون

دل اگرتاریک گردد ازغبار
کی تواند دید در دل روی بار
دل بود آئینه روی خدا
تا نگردد پاک کی گیرد صفا
دل شود تاریک ازکبر وغرور
نه شکیبا باشد آن دل نه صبور
خاک قم راتوبدان درب بهشت
شد برون شیطان زقم ازفعل زشت
گرشوم شیطان من ازریب وریا
میشوم مغلوب هرصبح ومسا
ازخداتوفیق خواهم درعمل
تارهانم نفسم ازمکر ودغل
مومنی دارد امید ازذات پاک
پاک گردد تارود درزیرخاک

ازاینکه درادوارزندگی علاقه بمادیات نداشته ام ودرتبلیغات مدت پنجاه سال درشمال ازمال دنیاذخیره نکرده ام ازتوجهات پروردگارازناحیهء دفتر وجوهات حضرت آیت الله العظمی امام خمینی هرماه مبلغ هزارتومان وازآیات عظام دیگرنیزمختصری وجوه برای اعاشه روزانه حواله میگرددوازتوجهات ولی عصرعجل الله تعالی فرجه الشریف ، نیزدرقم خانه مختصری تهیه شدکه درآن امرارحیات میگردد ، وازپروردگارمتعال درمواردخاص خواستارم که دانشمندان مجاهدراکه درجمهوری اسلامی فعالیت دارندوباحوادث ناگوارروبروهستندبرای حفظ ازخطرات وادامه مبارزات درمحل امن وامان قم اقامت گزینند ، زیراهر حاکم وظالم مقتدریکه نسبت باهل قم قصدسوء نمایداوضاع قدرت اونابودوشکسته میگردد :

قم مرکزقیام بزرگان کشورست
قم پایگاه دانش دین پیمبرست
این پایگاه امن وامان ازحوادثست
این حوضه‌پرزماء معین حوض کوثرست
دوشیزگان قم همه سیراب دانشند
سرچشمه‌حیات‌دخترموسی بن‌جعفرست
این خاک پاک قم بوددروازهء بهشت
گویم دراین‌فضاهمه‌ازدر وگوهرست
ازمژده امام دراین مرکزقیام
آیندای حق که جهادتواکبرست
پروانه وارمردم دیندارمردوزن
لبیک برامام که آماده لشکرست
آن داعی حقیقی وآن آیت بزرگ
آن رادمردناصردین پیمبرست
روح‌الله ست نام ابرمرد روزگار
ممدوح مومنی ست خمینی که رهبرست

درخاتمه سپاس گذارم که باحال ضعف پیری درمدت پنج ماه درهرسال درقریه نسابلوک لورا توابع کرج درماه صیام وایام سوگواری عاشورادرمسجدجامع آن وظیفه تبلیغات انجام میگیردوازتوجهات برادران مذهبی ومحترمین محل و همکاری آنان کمال سپاس گذاری رادارم .

والسلام علی من اتبع الهدی
۱۳۶۰/۱۲/۲شمسی
سیدرضی موءمنی